کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه: لغت، منظوم اللغه و مثلثات بدیعی

مؤلف .....

مترجم .....

شمارهٔ قفسه ۱۷۲۵۵

ثبت کتاب

۲۰۸۴

۱۷۲۵۵
۲۰۸۴۲۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه: لغت، منظوم اللغه و مثلثات بدیعی

مؤلف .....

مترجم .....

شمارهٔ قفسه ۱۷۲۵۵

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۴۲۰

۱۷۲۵۵
۲۰۸۴۲۰

كتاب العبرة الباب الاول اب آبی گریزنده ث آثم بزه کار ج آجر خشت
پخته آجل آن جهان آجن آب متغیر ح آخذه فرا گیرنده ن آن وانقا الکنون
آنف تنک دارنده ورام آنک سبب ی آیت نشان و حرفهای قران آیات
وای ج آیات محکمات آن آنیهاکه یک معنی محتمل بود وآیات متشابهات آن
آنیهاکه معانی بسیار را محتمل بود ب آب چراگاه اب پدر آباء ج آباق گریزنده
ومن الکنی اب ابو البشر آدم ع ابو الحی حوا ابو الموت ابو القاسم محمد ع کنیت و نام او
عبد الله ابو الحسن وابو تراب علی ابو الفرس سلم ابو الترک یافث ابو الهند حام
نامهای پسران نوح ع ابو مرة ابلیس ابو میمون انکبین ابو منصور شهد ابو
پالوده ابو نافع سرکه ابو کامل گوشت ابو جابر نان ابو نعیم نان میده ابو الغیاث
وابو الجیوة آب ابو الاسود دوشاب ابو مطرب شراب ابو مونس شمع
ابو اللهو تنور ابو الفضل دینار ابو الکمال نیم ابو الملیح رسول دعوت ابو المنزل
میزبان ابو قلمون رنگارنگ ابو طالب ابو منقض اسپ ابو المختار استر
ابو ایوب اشتر ابو الحجاج پیل ابو الحارث شیر ابو الحکم یوز ابو قیس شغال
ابو جمیله گرگ ابو خالد سگ ابو المصیبن روباه ابو حداش گربه ابو الحبس

ابیض م

عاوس ابو القسم کرکس ابو الفقعاع کلاع ابو البقطان خروس ابو الاحبار
هدهد ابو جعفر بکس ابو هاشم جعل ابو بی فرزند دوم بربره و بی خبر
لیه همیشه آباد ج ابرص پیس ابعد خوش بصر تر ابقی باقی تر ابقع کلاغ پیسه
ابکم گنگ بکم ج ابکم بکور روی شیر و چیز سفید ابیل مرغ اصحاب فیل ابابیل ج
اثام ماده خراش ج اثلم دراز گردن اتقی پرهیزگارتر اثام عقوبت
اثر نشان و خبر رسول عما اثار ج اثیم بزه کار اجدر سزاوارتر اجدع بریده بینی اجدل
جرف اجدم بریده دست اجر مزد اجور ج اجرب گرگین اجرد اسب خورد و موی
جرد ج اجل زمان مرگ آجال ج اجل بزرگوار اجمع همه اجوف ج اجنب و اجنبی
بیگانه اجانب ج اجوف بزرگ شکم و میان تهی اجر روزگار اجر مزدور
اجراج ح احد یکی و روز یکشنبه احاد ج احد ستوده احرس ج احمق کالبو
احور آنکه سپیده چشم او سخت سپید و دو سیاهی سخت سیاه احول گرچشم
احوی سیاه لب ح آخ برادر اخوه و اخوان ج اخبث پلیدتر اخرس گنگ
خرس ج اخرق دریده گوش و آنکه هیچ کار نتواند کرد اخرم بریده بینی چشم

اخرم

آنکه بوی نشنود اخضر گیاه تر اخفش سبز اخفش خرد چشم و بد بین اخمص میان
باریک اخیف یک چشم سیاه و دیگری سبز اداة دست افزار ادوات ج
ادوب خرهنگ اذان و اذین بانگ نماز اذفر مشک اذفر تیز بوی اراجیف
چیزهای دروغ اراک مسواک ارب حاجت اربع چهار اربعاء چهارشنبه روز
چهارشنبه ارج بوی خوش ارجل بزرگ پای ارس ارجل اسپی یکپای سفید اول
خوار تر ارادل ج ارش آنچه واجب شود در جراحت ارض زمین ارضون و ارضات
ج و اراضی ج ارطاة خوره ارطاة درخت سبز ارفع بلند تر ارقش مار پیسه
ارقم مار سیاه ارمد چشم دردمند ارمل بیقرار ارمله بیوه ارامل ج ارنب خرگوش
و سر بینی ارابت ج ارده بیخ درخت اری انگبین ارب خردمند
اریکه تخت آراسته ارائک ج ارز پشت و قوة ازرق سبز چشم ازرقه
اوزر سبز ازل همیشه ازال ج ازهر سپیدی روشن یوم الازهر روز آدینه
ازهران خورشید و ماه زهرا لقب فاطمه زهرا دین سورة البقرة و آل عمران
ازیب حرام زاده ازیز بانگ جوشیدن دیگ روپین اساس
و اسس و اسس بنیاد اسباب السموات درهای آسمان اسباط فرزندان

یعقوب ع اسحم سیاه بیشتر سود و سیاه و سرخ اسیف عکس اسف اندوه
اسفل فرو تر اسکاف کفشگر اسماط یکتا اسمر گندم گون سود سیاه اسیر دست
گیر کرده اسراج اسارای ج اسیل روی کشیده ش اشج شکسته اشج دلیرتر
اشد سخت تر اشر اطال اشرت نهای اور اشجر اشرف بزرگ و اشرف شعث
ژولیده موی اشعر بسیار موی اشقر مردم سرخ موی و اسپ بور اشقی بدبخت تر
اشم بلند بینی اشهب اسپی که سپیدی بر و غلبه دارد یعنی خنگ اشهل مژه چشم
ص اصعل خرد سر اصعر گردن اصغر خورد تر اصفر زرد اصب میکون
اصم کر قم ج اصل بیخ هر چیزی اصول ج اصلع دانخ اصیل مرد اصیل نزدیک
فرو شدن آفتاب اصل ج اصال ج ض اضحیة قربانی اضحی و اضاحی ج
یوم الاضحی دهم ذی الحجه اضراض الحلم دندانهای خورد اضر ضرر رسانیده تر اضف
الکتاب میانه نامه اضغاث احلام خوابهای شوریده ط اطرش کر
اطس ویژه گون اطراف کنارهای جهان و دست و پای اطیب پاکیزه تر
اطیط بانگ ناقه و شتر و پالان ظ اظفر دراز ناخون ع اعجز عاجز تر و بزرگ سرین
اعجف لاغر اعجم گسسته زبان اعاجم ج اعراب اهل بادیه الواحد اعرابی اعاریب

ج و بدانکه اعراب جمع عرب نیست اعرج لنگ اعراف ما بین الجنة و النار
اعرف شناخته تر اعسر دشوارتر اعز عزیزتر اعشی شب کور اعظم دست سپید
اعظم بزرگتر اعلی بزرگوارتر اعالی ج اعش آنکه بیند و از چشم او آب رود
اعمی نابینا اعنق دراز گردن اعور کژ اعور یکچشم اعین فراخ چشم ع اغر دلیر
کرد آلود اغطش آنکه بد بیند و از چشم او آب رود اغلب سطبر گردن اغلف
ختنه ناکرده ف افاک سخت دروغ گو افضل فاضلتر افطس پهن بینی
افعی مار ماده افلج کشاده دندان افوه فراخ دهن ق اقرب خویشتر نزدیکتر
اقارب ج اقسط راستر و بهتر اقصر کوتاه تر اقصی دورتر اقط بینو اقطع بریده
دست اقلف ختنه ناکرده اقوم راستر و بهتر ک اکار برزگر اکارون و اکروج
الکسر خروان الواحد کسرای معا اکاف پالان خر اکال بسیار خوار اکبر
بزرگتر الله اکبر خدا بزرگ است اکحل سیاه بلک اکدر تیره رنگ اکرم بزرگوارتر
اکرمون ج اکسح لنگ اکمه نابینا مادرزاد ل الثغ آنکه سین را تا گوید و راء را لام
گوید الحی بزرگ ریش الاخصومت الف هزار الالف ج الکس شکسته زبان
الله خدای سزاپرستش الم درد آلام ج للمعی آنکه هر چه باندیشه چنان شود الو

پیغام الیه دبه الیف همشین الیم درماک الیل تاریک امارت نشان
بالکلیات ج اقام پیش المثنی نزهار امانات ج امثل راست و بیاکیزه تر
اماثل ج آمرپایان کار امر فرمان کار امور ج امر و پیش و درخت و بیرک
مرو ج امر تلخ ترامس دی امل امید اما الحاج المس چیز سلوده سوار امیر
فرمان روا امراج امته کنیزک آماج امین استوار امناج آمین بچین باد و خدا
اجابت کن انب مشک آناق زنان آهسته انبوه نامه دان اکام آفریدگان
لا واحد له من لفظه ولا جمع انصار یاران رسول که از مدینه بود انفه بینی
انفس ج انفس نفیس انمر پلنگ رنگ انملس رنگ انثت انامل ج انیاب چهار
دندان پیش انیث نرم آهن انیس مونس انقی پاکتر انیق خوش آینده
انین ناله اوّ اواب آنکه بهر چیزی با خدای عز و جل باز گردد و اوابد رمندگان
و فرس الاوابد اسپی که بر وحیه کند اوان هنگام لوانز ج اواه آنکه آوه
بسیار کند از بیم خدای عز و جل اوب ناحیه اوباش و اوخاس بانگ ن اوحد
الدهر یگانه روزگار اورق خاکستر گون اوسط میانگی و بهتر اوقر گران گوش
اول نخستین و روز یکشنبه اولون و اوائل ج اول من امس بر برادری آوازه

اوس مستر اهل گروه و خاندان و سیر اوار اهلون و اهالی ج اهل التقوی
و اهل المغفرة و سیر اوار است که او ترسیده و سزاوار آنست که ترسنده را بیامرزد
اهل الکتاب جهودان و ترسایان اهل الردة یک نی که از دین برگشته اند بعد از
وفات رسول صلعم ایهون آسان در روز دوشنبه امیف میان تاریک
ایام معلومات ده روز اول ذی الحجة ایام معدودات ایام تشریق
ایام پنج سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ایسر نرا یوم ج الیسر دست چپ در سال تر
ایکه پیشه ایم ما را ایام پیوه ایامی ج ایمن دست راست باب الهمزة المضمومة
ابه علت مشایخ ابهت بزرگواری ت ابرج ترنج ث اشنبه
دیگ پایه اثانی ج اجاج آب شور و آب تلخ اجره مزد اجاد یک یک
اجمة معا احاج ج احدوثه سخن احادیث ج اخ اخت خواهر اخوات
ج اخدود مغاک اخوت برادر شدن اذ اذوره عز اذان و اذن گوش
آذان ج و اذن خوش شنو اربه گشرادان ارجوان ارغوان و گویند
بنفشه از رنج ارجوزه شعر کوتاه س سامه نام شیر اسبوع هفته سنادیم
ساشده ج اسره خویشان اس بنیاد اسطوانه ستون اسطونات ج اسطوره افسانه

سا طرح اشفق اهل بر سایان اسکنه آستانه فرد سلوبه کوه سا السبع اسلیم
رکیت میان جنوب بنجر پشت دست شانی شمان فروش اصبحوه
باهداد ض اصبحوه چیزی که مردم بخنده آرد اصبحه آنچه فرمانی کنند ط اطرش کر ان کوش
ع اعجه بشکفت آزده اعاجیب ج غ اغلیه نوا کمری اغلوه آنچه مردم از غلط
بکنند ف افعوان مار افعی کناره آسمان ق اقحوان نابوره اقاحی ج اکذوبه
دروغ اکاذیب ج اکل بار درخت اکله لقمه و غیبت ل الف دوستی
ام مادر و اصل هر چیزی امهات و امات ج اما امهات آدمی را گویند و اماث
بهایم را ام الولد مادر فرزند و ام جایگاه من قول تع فامه هاویه ای مسکنه النار
و من الکتب ام النجوم آسمان ام السمار له گفت ان ام القری آتش ام القری مکه
ام الکتاب لوح المحفوظ ام القرآن سورة الفاتحه ام الفضائل علم ام العیال
آنکه عیال را دارد چه مرد چه زن ام المثوی ام المنزل جزا ام چه مرد چه زن
ام الطعام گندم ام الدماغ جای متفرسا نه کرده و پیشوای دین و احکام ام ج
امهات مادر کشتن و هی مانو بسنده و آنکه از مکه بود امیون ج امیه آرزو
دروغ امانی ج ان انبوب میان بند نیزه ما بند دیگر انابیب ج انثی ماده

انات ج انبان هر دو کیسه و هر دو خایه انس خرمی او ام تشنگی او وقیه
چهل درم سنگ گویند هفت دینار و نیم و در قولی چهل درم سنگ و در قول
طبیسان ده درم سنگ اواقی ج اهل نخستین یعنی جهان اول ج اهلوس
نام گرگ امیه سیاه راه ی ایل تیز گوهی باب الهمزة والکسرة ایب
ابا سر باز زدن ابانت جدا کردن ابتداع چیزی نو پدید آوردن ابتغا
جستن ابتلاع فرو بردن ابتلال تر کردن ابتلا آزمودن ابتهاج شاد شدن
ابتیاع خریدن ابدا آغاز کردن ابداع نو پدید آوردن ابتدا آغاز کار
اندر کلام ابراء بیزار کردن ابراء بخشکاری کردن ابرار گوکنه راست آوردن ابراز
ابرام بستوه آوردن و سخت بتافتن ابره سوزن ابری سوزن گر ابریسم ابریشم
ابریسمی ابریشم فروش ابریق آب دستان ابار بیخ ج ابشار مژده دادن
ابصار دیدن ابطل باطل کردن ابعاد دور کردن ابغاض دشمن
داشتن ابقا باقی داشتن ابکار پایندان ابکار بامداد کردن ابل نام شتران
ابال ج ابل شتر ادار ابلا آزمودن و کهنه شدن و نعمت دادن و نزدیک
گردانیدن ابلاغ رسانیدن ابلیس نام مهتر دیوان ابالسه ج ابن ج ابنم پسر

ابدون آوردن م

ابناء بنون ج بنو من الکنی ابن جلا شناخته هر کس ابن السبیل راه گزری ابن
الارض غریب ابن الحرب مرد جنگی ابن اللیل دزد ابن مخاض شتر یک ساله
ابن لبون شتر دو ساله ابنه دختر بنت الکرم می ابهام انگشت بزرگ پوشیده گردانیدن
ت اتمام تمام کردن اتحاد یکی شدن اتحاف تحفه دادن اتخاذ فرا گرفتن
اتصال پیوستن اتعاظ پند گرفتن اتفاق کاری بحکم کردن اتکا تکیه کردن
اتلاف هلاک کردن ث اثابت پاداش دادن اثبات برجای داشتن
و نام کسی در دیوان ثبت کردن اثر نشان اثاج انتقال گران کردن اثم
گناه زیاده می اثمار ج اثمار میوه دار گردانیدن اثنین سه اثنان دو اثنان دو
یوم الاثنین روز دوشنبه ج اجارت زنهار خواستن اجارت روا داشتن
اجاص آلو اجاعت گرسنه شدن اجاعه شغال اجار بستم برکاری داشتن اجتبا
برگزیدن اجتراد بریدن اجتماع فراهم آمدن اجتهاد کوشیدن اجحام
واپس شدن از کار اجحاف نقصان کردن اجرار راندن اجلاس نشاندن
اجلال بزرگ داشتن اجله انقطع من بفرا کوشش اجماع اتفاق کردن
اجهار آشکرا کردن اح احاب دوست داشتن احاله حواله کردن احاطه

کرد چیزی را آمدن احتباس حبس کردن احتجاب در پرده شدن احتجاج
حجت آوردن احتراز پرهیز کردن احتراف پیشه ور شدن احتراق سوخته
شدن احترام حرمت داشتن احتشاد گرد آمدن احتساب مزد چشم داشتن
احتضار حاضر شدن احتفار حفر داشتن احتفال جشن کردن احتکار روا داشتن
غله امید تنگی را احتمال بار کشیدن احتیاج بیار منده شدن احتیاط هشیاری
فرا گرفتن احجاج حج فرستادن احجام و استادن احداث نو کردن احدی
ثلث احراحراق سوختن احرام حرام کردن و بستن احرام در حج احزان
اندوهگین شدن احسان نیکوی کردن احصا شمردن احصان زن کردن
احصار باز داشتن احضار حاضر کردن احکام استوار کردن احلاس پلاس
احلاف سوگند دادن احلال حلال کردن احلیل سوراخ ذکر احنث سوگند دروغ
کردن احنه کینه احیا زنده کردن اختبار آزمودن اختتام ختم کردن اخراج
بیرون آوردن اختران در خزینه نهادن اختصار کوتاه کردن اختصام
با یکدیگر خصومت کردن اختطاف ربودن اختلاط بهم آمیختن اختلاف
با یکدیگر خلاف کردن اختیار برگزیدن اخدام کسی را خادمی دادن و کسی را خادم

کسی کردن اخراب ویران اخراج بیرون کردن اخراس لنگ کردن اخطاخطا
کردن اخطار در خطر انداختن اخلاص خالص کننده اخلاق وعده خلاف
کردن اخلاق کهنه پوشیدن اخماد آتش فرو مردن اخماس پنجیدن
ادام نان خورش ادارت گردانیدن ادغام ادامت دایم شدن ادامت
دایم دادن ادوه مطهره ادبار پشت بدادن ادخال در آوردن ادرار بیوسته
گردانیدن عطا ادراک یافتن ادرک لمکه ادعا دعوی کردن ادلا فرو گذاشتن
دول ادلال ناز کردن ادمان پیوسته کاری کردن ادمان خویشتن بر چیزی
کردن ادا ازالت خوار کردن اذعان کردن نهادن اذکار یاد دادن اذلال
خوار کردن اذن فرمان و دستوری ارافت یکتن ارب واربه حاجت
ارتثاث خسته که در پی جان بود از جنگ گاه برداشتن ارتجال بدیهه گفتن
ارتشاء رشوت ستدن ارتضاع شیر خوردن ارتعاد و ارتعاش لرزیدن
ارتفاع بلند شدن ارتقا به بالا برفتن ارتکام برهم نشستن ارتهام گرو
ستدن ارتیاب شک شدن ارث میراث ارجاف جز دروغ افکندن
ارسال فرستادن ارضاع نکوهیدن گرفتن ارضاع خشنود ارضاع شیر دادن

ارعا

ارعا گوش فرا داشتن ارم نام پدر عاد و گویند نام باغ شداد است
ارمان گرو کردن ازدیاد افزون کردن و افزون شدن ازرار بند کردن
جامه ازعاج از جای برکندن ازلاف نزدیک گردانیدن ازماع عزم کردن
ازاحت و ازالت دور کردن ازدحام انبوهی شدن اسس اساس
بدی کردن اسالت روان کردن اسامت چرانیدن اسب موی
اسباغ تمام کردن اسبال فرو گذاشتن است بین بیع معقد استار
چهار مثقال نیم استبداد خود بخود کاری کردن استبدال بدل گرفتن
استبرق دیبای ستبره استبعاد دور شدن و دوری جستن استثقال
گران داشتن استجاب برگزیدن استحل نیکو شمردن استحقار حقیر شمردن
استحقاق سزاوار شدن استحکام استوار شدن استحلف سوگند دادن استحلال
بحلی خواستن استحلی شیرین شمردن استحیا شرم داشتن استخراج بیرون کردن
و آوردن استخدام خدمت خواستن استخفاف سبک داشتن استدراج
اندک اندک بنده را خدای بعذاب نزدیک گردانیدن استدراک دریافتن
استدلال دلیل گرفتن استدامت دوام خواستن استدامت دوام

خواستن استدعا خواندن استذلال خوار کردن استراحت برآسودن
استراق گوش فراداشتن اسرائیل لقب یعقوب پیغمبر ع یعنی عبدالله
استرخا سست شدن استرشاد رشوت خواستن استرضاع دایه گرفتن
استرضا خوشنودی شدن استرقا افسون خواستن استرقاق بنده گرفتن
استزلال کرد خواستن استزلال بلغزانیدن و برگناه داشتن استسعا کار
کردن خواستن استسلام گردن نهادن استسقا آب خواستن استشفا
شفا خواستن استصواب طلب صواب کردن استطعام طعام خواستن
استظهار و استعانت یاری خواستن استعاره عاریت خواستن
استعجاب شگفتن کردن استعمال شتافتن استعداد کاری خواستن
استعطا عطا خواستن استعطاف طلب مهربانی کردن استعظام
بزرگ شمردن و تکبر کردن استعلا بلند شدن و غلبه کردن استعلام
آگاه کردن خواستن استعمال کار بستن استغاثه فریاد خواستن
استغفار آمرزش خواستن استغنا بی نیاز شدن استفتا فتوی
خواستن استفتاح طلب فتح کردن استفاده فائده گرفتن

استفهام طلب فهم کردن استقا آب گرفتن استقامت راست شدن
استقبال پیش داشتن استقذاف دشنام دادن خواستن استقراء
در شهر گردیدن استقراض وام خواستن استقصا جهد تمام استقلال
بی یاری کسی کاری کردن استکانت فروتنی کردن استکبار گردن کشی کردن
استکنا طلب پوشش کردن استکثار بسیار خواستن استکراه کراهت خواستن
استلام بوسیدن حجر اسود استلذاذ مزه یافتن و خوش شمردن استلقا پشت
باز خفتن استمالت بسوی خویش چسبانیدن استماع گوش فراداشتن استمداد
مدد خواستن استمساک چنگ در زدن استمطار باران خواستن استملا طلب
املا کردن استنباط بیرون آوردن استنجا طلب پاک کردن مقعد بآب یا بسنگ
یا بگلوخ استنشاق آب در بینی کردن استنکاف بیکدر داشتن استوار راست
شدن استنصاف طلب انصاف کردن استیصال از بیخ برکندن استیفا تمام
بستدن استیناس انس گرفتن استلاذت یافتن استهام باکه گر
قرعه انداختن استهزا مسخرگی کردن استهداف نشانه هدف شدن
استهلاک هلاک کردن استهلال ماه نو دیدن خواستن و بانگ کردن

در وقت زادن آسخان گرم کردن اسراج چراغ کردن و اسپ زین کردن
اسرار پنهان کردن اسربند اسم نام اسطاره افسانه اسطرح اسعاد یاری
کردن و بنگ گفت کردن اسعاط دارو در بینی چکانیدن اسعاف حاجت
روا کردن اسفار نماز بر روشنایی صبح کردن و روشن شدن اسفاب آب دادن
اسقاط افکندن اسقام بیمار کردن اسکات خاموش کردن اسکار
مست کردن اسکان ساکن کردن اسلام مسلمان شدن استماع شنوانیدن
اسمال کهنه شدن جامه اسمان فربه کردن اسناد پشت بچیزی باز نهادن
اسهاب بسیار گفتن اسهاد و اسهار بی خواب کردن اسهام قرعه انداختن
ش شاعت آشکارا کردن اشباع سیر کردن اشبال مهربانی کردن
اشباه اشتباه بچیزی مانند بودن اشتداد سخت شدن اشتراء خرید و فروخت
کردن اشتراط پیمان کردن اشتراک با یکدیگر شریک شدن اشتعال افروخته
شدن اشتقاق شکافتن اشتغال مشغول شدن اشتکاله کردن
اشتمال فرا رسیدن اشتهار مشهور کردن و زود شدن اشتیاق آرزومند
شدن اشجان غمگین کردن اشراب آمیختن اشراک انباز آوردن اشعار خون

آلود کردن شتر از سوی راست که بجرم فرستند اشعال آتش افروختن اشغال
مشغول کردن اشفاق مهربانی کردن و ترسیدن اشماس بآفتاب درآمدن
اشماع چراغ روشن اشمام بوی بانیدن اشهاد گواه گرفتن اص اصابت رسیدن
و صواب گفتن اصبع انگشت اصباح ج اصباح بامداد کردن اصبار
شکیبا گردانیدن احرار باز گردانیدن احراز نهار و گرانی گناه اصارح احرار
مداومت نمودن اصطباح شراب بامداد خوردن اصطباغ نان خورش
گرفتن اصطبار شکیبایی کردن اصطبل جای ستور اصطفا برگزیدن
اصطلاح با یکدیگر صلح کردن اصطیاد صید کردن اصطلاح بصلاح
آوردن اض اضاءت روشن کردن و روشن شدن اضافت
مهربانی کردن و نسبت کردن چیزی بچیزی اضاقت تنگ کردن اضلاع
پهلوی کسی زمین نهادن اضحاک خنده انیدن اضرار آغالانیدن اضراب
روی گردانیدن اضرار گزند رسانیدن اضرام آتش برافروختن اضطجاع پهلو
زمین نهادن اضطراب سخت جنبیدن اضطرام شورش اضعاف افزون
کردن و ضعیف کردن اضلال گمراه کردن اضمحلال نیست شدن

اصغار در دل داشتن و باریک گردانیدن اطاب خوشبوی گردانیدن
اطاعت فرمان بردن اطاقت توانستن اطالت دراز کردن
اطباق اتفاق کردن اطراستیون اطراب بطرب آوردن اطراد
روان کردن اطراف طرفه آوردن اطراق سر در پیش افکندن اطعام
طعام دادن اطفاء فرو نشاندن آتش اطلاع دیده ور شدن و گردانیدن
اطلاع دیده ور شدن اطلاق رها کردن اطماع در طمع افکندن اطناب
دراز کردن اظ اظلال سایه افکندن اظلام تاریک شدن اظهار آشکارا
کردن اع اعادت باز گردانیدن اعارت عاریت دادن اعانت
یاری کردن اعباد بندگی کردن اعتاق آزاد کردن اعتبار عبرت گرفتن
واندیشه از بی چیزی کردن اعتباط شتر کشتن بی علت اعتداء از حد
درگذشتن و ظلم کردن اعتدال راست کردن اعتراف اقرار کردن
اعتزاز عزیز شدن اعتدال یکسو شدن اعتصار شیره ساختن اعتصام
چنگ در زدن اعتصاد کسی را باز گرفتن اعتکاف در مسجد ساکن شدن
اعتلاف علف خوردن اعتماد بر کسی تکیه کردن اعتمار عمره بجای آوردن

اغتار دیده ور گردانیدن اعجاب شگفتن نمودن اعجاف لاغر
کردن اعجال شتابانیدن اعدام نیست کردن اغدار غدر و دوست
خواستن اعراج لنگ کردن اعراس طوی عروس کردن اعراض
روی گردانیدن اعتصار گریبان و اعطاء عطا دادن اعلا بلند کردن
اعلام نشان کردن و بیاگاه کردانیدن اعنات در کاری افکندن
که نتواند بیرون آمد اغ اغارت غارت کردن اغتباط رشک بردن
و شادمان شدن اغارة و اغارة بمعنی التباعد اغتراب بغربت شدن
اغتراف آب بر گرفتن اغتفاف ظلم کردن اغتسال همه اعضا
شستن اغتیاب غیبت کردن اغرا بر آغالانیدن اغراب غریب آوردن
اغراق غرق شدن اغطاش شدن و تاریک کردن اغفال غافل
کردن اغلاط در غلط افکندن اغلاق بستن و اغماء بیهوش کردن اغنا توانگری
کردن اغوا گمراه کردن اف اف در فایده دادن و ظلم خواندن
کردن و اف بیهوش آمدن افتا فتوی جواب دادن و افتتاح
ابتدا کردن و افتتال در فتنه افتادن و افتخار فخر کردن افدا خویشتن را

افتقار درویش شدن افحاش فحش گفتن صح

باز خریدن افراد دروغ گفتن افحام درآوردن چیزی از چیزی بعنف افراح
شادمان کردن افراد تنها کردن افراز بر کرکیش داشتن افراز جدا کردن
افراط از حد درگذشتن افزاع برگیختن افزاع ترسانیدن افساد تباه کردن
افشا آشکارا کردن افضال فضل کردن افطار روزه گشادن افعام بر کردن
افکار اندیشه کردن افک دروغ گفتن افلاح پیروزی یافتن افلاس مفلس شدن
افهام دریابانیدن اق اقامت بپای کردن و مقیم شدن و قامت گفتن
اقباح کاری زشت کردن اقتباس فراگرفتن اقتدا پیروی کسی کردن
اقتدار توانا شدن
اقتراب نزدیک شدن اقتراح چیزی بحکم خواستن اقتراف کسب کردن اقتسار بلند
گرفتن اقرار قرار دادن اقساط عدل کردن اقسام سوگند خوردن
اقراض وام دادن اقضام جود دادن ستور اقفال قفل کردن اقلاق
بی آرام کردن اقلال اندک کردن اقلید کلید اقالیم ج
اک اکاف بالان اکفاج اکبار بزرگ داشتن اکتتاب نوشتن خواستن
اکتاب بیاری گفتن اکتحال سرمه کردن اکتساء پوشیدن اکتساب کردن
اکتفا بسنده کردن اکتناف گرد چیزی درآمدن اکداب بدیوغ نسبت کردن

اکرا بکرایه دادن اکسال انزال کردن اکسیر کیمیا کردن اکفار کافر خواندن
اکلاح روی ترش کردن اکلیل تاج و نام منزلیست از منزلهای ماه ال
اله خدای الهیج الباب مقیم شدن التجا پناه گرفتن التی بارش شدن
التذاذ مزه یافتن التزام در بر گرفتن التقا بهم رسیدن التقاط برچیدن
التماس جستن التهاب افروختن التش الجام لگام گرفتن
الحاح مبالغه کردن الحاد کجی کردن و از دین گشتن الحاف مبالغه کردن
الزام لازم کردن الطاف نیکوی کردن الغا باطل کردن الفا یافتن
الفا افکندن الهام فرو آمدن الهام مشغول کردن الهام فرا دل آمدن
ام امامت میرانیدن ام پیشوا و پیش نماز ایتمار امثال فرمان بردن
امتحان آزمودن امتخاط بینی پاک کردن امتداد کشیده شدن
امتناع باز ایستادن امتنان منت نهادن و نعمت دادن
امتهان خوار کردن امحاض دوستی خالص کردن امداد مدد دادن
امر عجب امرار بگذرانیدن امراض بیمار کردن امساک چنگ در زدن
امضا بگذرانیدن امطار بارانیدن امعان نیک نظر کردن

اطلاح شیر دادن اطلاح بسیار نمک در طعام کردن املاد روشن شدن
املاک پادشاه شدن املال علول کردن و املا کردن امهال زمان دادن
ان ما آب دان یعنی ظرف آب آبشخ جراوانی تخم امالت رسانیدن
انبات رستن و روییدن انبعاث برانگیخته شدن انبجاث پردهای
چون زنجبیل پرورده و غیر آن انتجاب و انتخاب برگزیدن انبساط گشاده
شدن انتباه بیدار شدن انتساب بکسی نسبت انتساخ نسخه گرفتن
انتصاب بپای کردن انتصاف نیمه کردن و داد ستدن انتفاخ
باد گرفتن و آماسیدن انتقاد نقد ستدن انتقاض شکسته شدن انتفاع
سودمند شدن انتقاص کم کردن انتقام کینه کشیدن انتها باز ایستادن
انتهاب غارت کردن انجاز راست کردن وعده انجاح حاجت روا
کردن انحراف گشتن انحدار بنشیب فرو شدن انحلال گشاده شدن
اندمال از بیماری به شدن انزال فرو فشاندن و آب انداختن جدا شدن انزوا
یکسو شدن انس و انسان مردم انسی یکی انامس جمع اناسی جمع انسان العین
مردمک چشم انشا آفریدن و شعر گفتن انشاد شعر خواندن انصات خاموش
شدن

انصاف دادن انصاب بخته شدن انصراف بازگشتن انضمام فراهم
آمدن انطفا فرو مردن انعش انعام بیکوی کردن انغلاق بسته شدن
انفاذ نیست کردن انفاذ روان کردن انفاق نفقه کردن انفجه
بینی یا انفصال جدا شدن انفصام شکستن انقاد کشیده شدن
وتی در دادن انقضا سپری شدن انهدام ویران شدن انهزام شکسته شدن
انقیاد در دادن و کشیده شدن اوز مرغابی وبط اه آماب پوست
نا پراسته امانت خوار کردن اهتدا راه راست یافتن و گرفتن اهتزاز
جنبیدن اهتمام بمار داشتن اهدا هدیه فرستادن اهدار باطل کردن
اهدار بسیار گفتن اهراق ریختن اهلاک هلاک کردن اهلال ماه نو دیدن
ای ائتلاف با یکدیگر دوستی داشتن ائتمار برگزیدن ایجاد نیست کردن
ایجار دار و در گلو کردن ایجاز کوتاه کردن ایداع ودیعه نهادن ایذا
کسی را آزردن ایذان آگاه ساختن ایراد آوردن و تاب دادن ایساع
توانگر شدن ایصال رسانیدن ایقاد آتش افروختن ایجاد استوار
کردن ایلا سوگند خوردن ایلاج در آوردن ایلام مهمانی عروسی کردن

ایمان گردیدن و گردانیدن ایوان درگاه ایهام بگمان افکندن **کتاب**
الباء المفتوحة باب الثانی ب بابا مرد بسیار جماع باب در
ابواب ج باب السماء راه کهکشان باذل بخشنده باز نیکوکار بهره ج
باه جماع بارحة دوش بارحة الاولی پرانندوش بارع تمام فضل باری آفریدگار
بارق و بارباء بوریا بازی باز ابوازه پران و بزاه ج باس کارزار و عذاب
باسل و باسک گرد و شیر و سیخی باسط گسترانیده و فراخ کننده باسل دلیر باطل
پهلوان و اباطل ج باطن پنهان بواطن ج باع بازو باعث فرستنده و بر
انگیزنده باقی سیمگار باقه یکدسته تره باقر گاو باقلا و باقلی باقلی باقی همیشه
و پاینده باکوره نوماده باکی گریننده بال دل و کار و حال بالی بالغ بجای رسان
رسیده و الاشی بالغه بالوعه چاه میان سرای بانی بنا کننده بائت پنهان
گوینده بایر هلاک شده و زمین خراب شده بایس سختی رسیده بایقه سختی بوایق
ج بایس جدا شده **ت** بتول لقب فاطمه عذرا زنی که خویش را با خدای آورده
بود **ث** بثیر بسیار و اندک **ج** بحث کاویدن بحر دریا و اسب نیکرو بحور و بحار
ج بحری دریایی **خ** بخس زمین که بر دهد بی آب بخور ارچه بدان بوی کشند

تحمیل نفقت **د** بدر ماه شب چارده بدور ج بدره ده هزار درم یا هفت هزار
دینار بدل و بدیل هم عوض ابدال و بدلاج بدی کشتی بدن تن ابدان ج بدنه
آنچه قربان کنند بدوی ج بدو بیابان بدوی آنکه در بادیه بود بدیع نو و نو کننده
بدائع ج بدیهه سخنی ناندیشه **ذ** بذال بخشنده بذول بخشیدن بذول بخشنده بذی بی
شرم و بیحیا بذخ بدو ج **ر** براء بی گناه برائر گرد و دوک برائش برات نامه بیزاری
براعت بفضل و دانش درگذشتن از اقران بردسر بار دی لوح برد مگر برکت
افزونی و بسیاری و فراخی برکات ج بری بی گناه بریه و بریه آفریدگان برابا و بریات
ج بریه بیابان براری ج بریه بیک برزخ حجابی که میان دو چیز بود **ز** بزه جامه
براز جامه فروش **س** بساط زمین هموار بسط گسترانیدن بسطت
فراخی و افزونی بسیط زمین و مردم گشاده روی و نوعی از عروض **ش**
بشر آدمی بشره بیرون پوست مردم بشیر مژده دهنده **ص** بصل پیاز بصال پیاز
فروش بصر بینایی بصیر بینا و بینا دل بصری ج بصیرت بخت و گواهی دیدن
بصایر ج **ض** بضعه پاره گوشت **ط** بطال بیکار بطالت بی کار شدن
بطی و بطیه میان رود فراخ که در و سنگ ریزه بود بطل دلیر ابطال ج بطل

وقبیله بطن السماء این بوی که با ما بود از آسمان و بطن البلد غوروان شهر
رجل بطین مردی که از پشه او شکم بود بطیر و بطار و بطی و رنگ کننده ع
بعر پشکل بعض برخی البعاض ج بعل نام بت و شوهر بعلبک زن بعید
دور بعر اشتر ع بغضا دشمن بغل آستر بغیض دشمن بغ ستم کردن بغی زن
تباه کار بغایا ج ف بقال ترة فروش بقشه بقرگاه و بقل ترة بقول ج
بقلة الحمقا خرفه بقلة الملک شاه ترة بقیع زمین فراخ و گورستان مدینه بقیه
باز مانده ل بلا آزمایش و عطا بلات گنگ بودن بلاغت سیدن سخن بجای
که خواهد بلد و بلده ج بلدان ج و بلوس بلقع بیابان خالی بلید گنگ
بلیغ آنکه سخن گوید چنانکه خواهد بلغاج بلیه و بلوی آزمایش بره ن بنات کار
بنات الدهر حوادث زمانه بنات اللیل احتلام با حادثه که در شب واقع شود
بنات النعش هفت برادران بنانه سر انگشت بنفسج بنفشه و مر الکنی
بوالدها و میان بنو اسرائیل فرزندان یعقوب بنو الاعیان قبیله بزرگ از یک مادر
و پدر بنو العلات آنکه پدر یکی بود و مادران مختلف بنو الاخیاف آنکه مادر یکی بود
و پدران مختلف بنیه خانه کعبه بنیقه خشک جامه و بواب دربان بوش گنوهی

بول گیرا بوال ج بینهما بون میان ایشان فرقت ج بهار چای بهار
گل زرد بهت غارت کردن بهجت نیکو شدن بهطر بزرگ بشر بعه بزغاله
بهم ج بهیمه چهارپای بهی تابان ی بیاض سفیدی بیاض البیض سفیده تخم
مرغ بیاض خیو گرد بیاع آنکه با مردم فروشد بیت خانه و بیت شعر ابیات
و بیوت ج بیت المعمور خانه ایست در آسمان چهارم بیت العتیق و بیت
الحرام و بیت الله خانه خدای بیتوته شب گذاشتن بید جزو غیر بید اپیاب
بیدر فرمنگاه بیرم عود آبنوس بیضا آفتاب و زمین ناگشته بیضه خود
و تخم مرغ بیطار بیعت عهد و سوگند کردن بیع فروختن بین هجر و وصل
و میان بین پیدا بینه حجت و گواه بینات ج باب الباء المضمومة ج
بجوحه میان سرای بحابح ج بحبوحة الجنة میان بهشت د برقه بند انگشت
براحم ج برکندم برج الحمام کبوتردان برغوث کیک براغیث ج برقع روی
پوش برافع ج برمه دیگ سنگین برودت سردی برهان حجت براهین ج
برهه پاره از روزگار ز بزاق خیو س بستان م بساتین ج بسر خرمای
غوره بشری مژده کافی ص بضم ما بین الخنصر والبنصر ع بعد دوری

ع بعض شمنی ف بقعه پاره زمین ک تکاکر به کمور با مداد کردن ل ایل هزار
دستان بلابل ج بلبله جای شراب بلغه آن مقدار قوت که بدان روز
کذرانند بلوغ رسیدن ن بندقه کمان کروه و بوس سختی ه بهار سه قنطار
زر رسیم بهتان دروغ باب المهملة المکسورة ب بدایت اول کار بدعت
نو آورده بدع ج ذ بذل جامه همه روزی ر بزنکوکاری ز بزه جامه
خلعت س بساط شاذروان بساط الرحمة سفره ش بشارة مژده
دادن بشاشت کشاده روی شدن بشاعت کلوکیر شدن ص بضاعت
پاره از مال که جای فرستند ض بضع آستانه ط بطانه استر بطیخ خربزه
بطیخی خربزه فروش ع بعثت برانکیختن غ بغار ناکردن بغیه حاجت
ک بکر دوشیزه ابکار ج ن بنات دختر بنات ج بنصر جمعا
ی بیض زنان خوب دوشیزه ها بیعه کلیسا بر چاه آبار ج کتاب التاء ا
التفوقت ا تاجاکی که شتر بران بیوتا تابع پس رو تابعون و تبع
ج و تابعون کسانی را کویند که رسول ع را ندیده اند تایید جاوید کردانیدن
تاثیر نشان کردن تاجر فسر تاجر بازرکان تجار ج تاخر واپس شدن تاخی
برادری کرفتن تارک ترک کننده تاره یکبار تاریخ پیدا کردن مدت

تاسع نهم تاسف اندوه خوردن تاسیس بنا و کردن تالد مال کهنه تالیف
سخن بسخن پیوستن و جمع کردن تامل امعان تامل اندیشه کردن تامین ایمن
کفتن تاتی آهستکی تاول و تاویل چیزی را باصل باز کردن تاهب ساز راه
کردن تایید نیرومند کردن ب تباب و تبار هلاک تبارح رنجها تباعد
از یکدیکر جدا کردن تبارک بزرک شدن تبادة با یکدیکر بدیهه کفتن تباغض
با یکدیکر دشمن کردن تباله خویشتن را بله ساختن تبجیل بزرک داشتن تبحر دانا
تبدل بدل کرفتن تبجوای تفرجوا تبدیل بکردانیدن تبذیر در نفقه اسراف
کردن تبرج خویشتن بر آراستن تبرد خویشتن را بآب سرد شستن تبرید
سرد کردن تبرز بقضا حاجت بصحرا بیرون آمدن تبرع چیزی دادن
که واجب نبود و تبرک با برکت داشتن تبعیض پاره پاره کردن تبغیض دشمنی
کردن تبقیه باقی داشتن تبکیت سرزنش کردن تبکه کریبانبندن و کریبان
تبلیغ رسانیدن تبنی پسری کرفتن تبیین پیدا کردن تبیین روشن کردن
تبیع پس رو کوساله یکساله ت تتابع پیاپی شدن تتبع از پی فرا کرفتن
تتر پیاپی تتمیم تمام کردن ث تثبت درنک کردن تثبیت بر جای داشتن

تثریب سرزنش کردن تعنیف راست کردن تقبیل گران کردن
تثویب بیاپی خواندن ج تجارب آزمودن تجارب بکدیگر در کشیدن تجارب آزمودن
تجاسر دلیری کردن تجاوب بکدیگر را جواب دادن تجاوز درگذشتن
تجاهل خود را نادان ساختن تجبر گردن کشی کردن تجدد نو شدن
تجدید نو کردن تجربه آزمودن تجرع چشیدن تجرد برهنه شدن تجزیه پاره
پاره کردن تجسس جست جوی کردن تجفیف خشک کردن تجلد مرد دلیر
کردن تجلیه هویدا کردن تجلید کتاب را جلد کردن تجمل خوشحال شدن
تجمیل نیکو کردن تجنب یکو شدن تجوز آسان شدن تجوع خویشتن را گرسنه
داشتن تجویه نیکو کردن تجویز روا داشتن تجویف میان تهی کردن تجنس
دیوانگی نمودن تجهیز ساز کردن تجهیل نسبت بجهلی کردن ح تحاسد
بکدیگر حسد کردن تحاشی یکو شدن تحالف سوگند خوردن تحامل بردباری
نمودن تحامل بار بر کسی نهادن تحت زیر تحدث و تحدیث سخن کردن
تحدر بنشیب فرو شدن تحدی نزد کردن تحدید حد کردن و تیز کردن
تحذیر بر حذر کردن تحرف کشتن تحرک بجنبیدن تحریک جنبانیدن تحریر بکر

ادم

کردن سخن و آزاد کردن تحریص و تحریش بر انگیختن تحریف بگردانیدن
سخن تحدیث فقهای کلان تحریم حرام کردن تحسی صواب جستن تحسر
پشیمانی خوردن تحسین نیکو یاد کردن تحصر جای حصار ساختن تحصین
استوار کردن تحفظ خویشتن نگاه داشتن تحقیر خوار کردن تحقیق درست
کردن تحکم بر کسی حکم کردن تحلم بردباری نمودن تحلیف سوگند دادن
تحلی پرایه بر بستن تحلیه شیرین کردن طعام تحلیل حلال کردن تحمل بار کشیدن
تحمق خود را احمق ساختن تحمید حمد گفتن تحنث عبادت کردن
تحنن از زور بردن تحول از جای بجای شدن تحیه سلام کردن و زندگانی
دادن تحیر سرگشته شدن خ تخاصم خصومت کردن تخالع با یکدیگر
خلع کردن تخالف با یکدیگر خلاف کردن تخبط بنا شدن عقل تختم
انگشتری در انگشت کردن تخجیل خجل کردن تخدیم خدمت کردن
تخریب ویران کردن تخریج بیرون آوردن تخریق پاره کردن تخشع
و تخضع فروتنی کردن تخشیب تیز ساییدن تخضیب رنگ کردن
تخطف ربودن تخطیه بدی از کسی دور کردن تخمیر پوشانیدن

و بنگ خبر کردن تخمین بگمان افکندن تخلیط جادوانه کردن تخلیط
آمیختن تخلص طلب رها کردن تخلف واپس ایستادن تخلیص رها بندن
تخفیف پاس گذاشتن تخلی خالی شدن تخلیه دست باز داشتن
تخویف ترسانیدن تخیل خیال بستن تخییل کسی را بگمان و خیال
افکندن ر تداخل بهم در شدن تدارک دریافتن تدافع یکدیگر را دفع کردن
تداوی دارو کردن تدخین دود کردن تدبر باندیشه در کار شدن
تدبیر اندیشه کردن تدریج اندک اندک بر کار داشتن تدریس درس علم گفتن
تدقیق باریک کردن تدمیر هلاک کردن تدوین دیوان کردن تدیین
وام دار شدن تذلیه تجربه ر تذکره یاد کردن تذکیر یاد دهانیدن کلوی سنور بریدن
تذلیل خوار کردن تذمیم نکوهیدن تذوق چشیدن تذهیب زر اندود کردن
ر تراجع بهم باز گشتن تراحم یکدیگر را بخایش کردن تراخی درنگ کردن
تراوف بیابی شدن تراسل یکدیگر پیغام دادن و رسول فرستادن تراضی
از یکدیگر خشنود شدن ترافق همراهی کردن تراکم برهم نشستن ترتیب دند
کردن و چشم داشتن ترتیع چهار زانو نشستن ترجیع چهار رکوع کردن

ترجمه

ترجمت از پی یکدیگر داشتن ترتیل هویدا کردن ترجمان باز گردانیدن
سخن بلغت دیگر ترقی بر مسند داشتن ترجیع افزون کردن ترجیع آواز کردن
وانا لله وانا الیه راجعون گفتن ترحم بخشیدن ترحل کوچ کردن ترحیب مرحبا
گفتن ترخص رخیص رخصت دادن تردد بشکر شدن تردی رو در
افکندن و هلاک شدن ترادیف از پی یکدیگر در آوردن ترسل سپر ترسل
خواندن بآهستگی و رسالت کردن ترشح بیرون تراویدن ترشیح آراستن
ترصد چشم داشتن ترصیع نشاندن جواهر بود در چیزی ترضی رضا
خشنود کردن ترغیب رغبت دادن ترفق چرب و نرمی کردن ترفع
برتری جستن ترفه آسوده شدن ترفیه آسوده گردانیدن ترقب چشم داشتن
ترقوه چنبر کردن ترقی بالا بر شدن ترقیق تنک کردن ترک
بجای ماندن ترکه میراث ترکیب چیزی را اندر جای نشاندن ترنم سر آمیدن
ترویح روان کردن ترویح راحت دادن ترویه آسایش ترویه سیراب
کردن و یوم الترویه روز هشتم ذی الحجه ترهه کنیه ترهیه آنخوان سینه ترابیح
ر تزاید افزون شدن تزاول بهم کوشیدن تزوج زن کردن و شوهر کردن

تزویج زن بشوهر دادن و شوهر زن ترکیه پاک گردانیدن و زکوة دادن
از مال تزیین آراسته شدن تزیین آراسته کردن تزهد عبادت کردن
س تسابق بر یکدیگر سبقت گرفتن تسارع بهم شتافتن تسافر
با یکدیگر سفر کردن تسامح آسان گرفتن تسامع بیکدیگر شنوانیدن تساوی
برابر شدن تساهم با یکدیگر قرعه انداختن تسبیح سبحان الله گفتن
تستر در پرده شدن تسجیع مسجع کردن تسحب نماز کردن تسحر سحر
خوردن تسخیر رام کردن تسدید راست کردن تسدیه تان دو انبان
جولاهگی تبندن تسریح سر دادن تسخین گرم کردن و گفتن
تسخی جوانمردی کردن تسوافر وخته شدن تسعیر نرخ نهادن تکریم
کردن و افزودن تسقیم بیماری کردن تسکین آرام دادن تسلط
گماشته شدن تسلم پذیرفتن تسلیم سلام کردن و سپردن تسلی تسلیه
آرام دادن تسلیط برگماشتن تسمیه نام دادن تسمین روغن دادن
وطن کردن تسنیم پرتو شراب بهشتیان و گویند شرابیست در بهشت
و گویند چشمه ایست در بهشت تسوید سیاه کردن و قهر کردن تسویغ

روا داشتن تسویف روز بروز انداختن کار تسویل آراستن تسویه راست
کردن تسهیل آسان گرفتن تسهیل آسان کردن ش تشام شوم
داشتن تشابک درهم بافتن تشابه با یکدیگر مشابه بودن تشارک
با یکدیگر شریک بودن تشاعر شاعری نمودن کسی که شاعر نبود تشاور
با یکدیگر مشورت کردن تشبث چنگ در زدن تشبه مانند کردن
تشبیب صفت حال معشوق و حال خود در عشق با وی گفتن
تشبیک انگشتان بهم در زدن تشتیت پراکنده کردن تشدید سخت
تشرب آشامیدن تشرق در آفتاب نشستن تشریح بنگ شرح کردن
و شرحه کردن گوشت تشریف بزرگ داشتن تشریق گوشت قدیده
کردن و نماز عید کردن تشریک شراک نعلین کردن و انباز کردن
تشفع شفاعت کردن تشفیع ولایت شفاعت دادن تشفی
بهبودن و راحت جستن تشکیک بشک افکندن تشمیت جواب
عطسه دادن تشمیس چیزی بآفتاب کردن تشویر در بیم خوردن
تشویش شوریده کردن تشنج بهم جستن اندام تشنیع فریاد کردن

تشوق آرزومند بودن تشویق آرزومند کردن تشویت بربالی کردن
تشویه زشت خلق گردانیدن تشهد شهادت آوردن و با تحیات
تشتیت تشهیر معروف کردن تشیع می سعید کردن تشیید بلند
کردن تشییع از پس جنازه و مسافر فرا رفتن تشیخ پیری نمودن
ص تصابر بکدیگر را صبر فرمودن تصاعد بر بلندی شدن تصافح
دست بکدیگر گرفتن تصبر شکیبایی نمودن تصحیح درست کردن
تصحیف خطا کردن تصدق صدقه دادن تصدی پیش آمدن
تصدیع درد سر دادن و شکافتن تصدیق راست گوی داشتن
تصدر در صدر نشستن تصرف دادوستد کردن تصریف
نیک گردانیدن تصریح آشکارا کردن تصعید به بالا بر شدن تصغیر
بلفظ شکسته یاد کردن تصفح بگرستن تصفیر زرد کردن تصفیه
صافی کردن تصلف لاف زدن تصلیه نماز گذاردن و درود
دادن و در آتش افکندن تصنع خویشتن آراستن تصنیف کتاب
ساختن تصور صورت بستن تصوف در کسوت صوفیان رفتن

تصویر

تصویر صورت کردن ض تضارب با یکدیگر شمشیر زدن تضاعف
زیادت بر زیادت کردن تضرع زاری کردن تضرب جامه بکندن زدن
تضریس چیزی دندانه کردن تضمین چیزی با چیزی در آوردن تضییع ضایع
کردن تضییق تنگ ط تطابق اتفاق کردن تطاول گردن کشی کردن
تطفیف کم پیمودن تطلیق پای زن گشادن تطوع طاعتی که نه فریضه
بود نه واجب تطوف گرد بر آمدن تطول فضل کردن تطویل دراز کردن
تطهر غسل کردن تطهیر پاک کردن تطییب خوشبوی کردن ظ تظاهر پشت
شدن تظلم از ستم نالیدن ع تعارج خود را لنگ ساختن تعارف بکدیگر را
شناختن تعاسر با یکدیگر دشوار شدن تعاشر با هم زیستن تعاطف با یکدیگر
مهربانی کردن تعاطی بکدیگر را عطا دادن تعاظم بزرگی نمودن تعاقب از
پس یکدیگر فرا رفتن تعاقد با یکدیگر عقد بستن تعالی بلند شدن تعانق دست
در گردن یکدیگر کردن تعاون بکدیگر را یاری کردن تعاهد از کسی بر چیزی بودن تعاهد
با هم زیستن تعبد به بندگی گرفتن و گرامی کردن تعبیر عبارت کردن و گذاردن
خواب تعبث شگفتی نمودن تعجل شتاب کردن تعدد شمرده شدن تعدید

مال بسیار جمع کردن و چیزی را نیک شمردن تعدی از حد درگذشتن تعدیل راست
کردن تعدیه در گذرانیدن و فعل لازم را متعدی ساختن تعذر دشوار شدن
و عذر خواستن تعذیب عذاب کردن تعرض پیش آمدن و رنجانیدن
تعریض کنی سر بسته گفتن تعرف چیزی را پرسیدن تعریس تأخیر شب فرود آمدن
تعریف شناسا گردانیدن تعزیر کم از حد زدن تعسیب دشنام دادن تعسر
دشوار آمدن تعسیر دشوار کردن تعسف بی راهی کردن تعشق عاشقی
کردن تعشی شام خوردن تعشیه شام دادن تعصب دو گروهی کردن
تعطف مهربانی کردن تعطیل بی زیور کردن تعظم بزرگی نمودن تعظیم
بزرگی داشتن و گرامی کردن تعفف پارسائی نمودن تعقید بسیار گره زدن
و مبهم کردن سخن تعلم آموختن تعلیم آموزانیدن تعلل بهانه تعلق چسبیدن در
دل تعلی بلند شدن تعلیق در آویختن تعمد قصد کردن تعمم دستار بر سر
بستن تعمیم همه را فرا رسانیدن و عمامه پوشانیدن تعمیر زندگانی دادن
تعمیق ژرف کردن تعمیه پنهان کردن تعنت رنج جستن تعنیف سرزنش
کردن تعنه ستیزه کردن تعنیس در خانه ماندن و خراج از بی شوهری نستدن
باز داشت خواستن تعوض عوض ستدن تعویج کج کردن تعویض کسی را

از بلا باز داشتن تعویل اعتماد کردن تعهد تیمار کردن تعیب معیوب کردن
تعییر سرزنش کردن تعیین معین کردن غ تغافل غفلت نمودن
تغامز با یکدیگر بچشم اشاره کردن تغدی چاشت خوردن تغذیه چاشت
دادن تغذیه پرورانیدن تغریر غرور دادن تغریق غرقه کردن تغشی
و تغشیه و تغطی و تغطیه فرا پوشیدن تغلب غلبه کردن تغلیق در بر زنگ
بستن تغلیظ درشت فرا گرفتن و درشت گفتن تغنی و تغنیه سرود گفتن
تغیظ خشم گرفتن تغیر از حال بگشتن تغییر از حال بگردانیدن تغیب
غایب شدن تغییب غائب گردانیدن ف تفاءل فال نیک گرفتن
تفاحش با یکدیگر فحش گفتن تفاطر با یکدیگر نازیدن تفاریق پراکنده
تفاصح فصاحت نمودن تفاضل از یکدیگر زیادتر آمدن تفتیش باز
کاویدن تفجر روان شدن آب تفجع اندوه نمودن تفجیر آب روان کردن
تفحص جست جوی کردن تفخر بزرگی نمودن تفخیم بزرگ داشتن تفرد یگانه
شدن تفرع و ابر داختن تفرق پراکنده شدن تفریج شاد کردن تفریط ضایع
کردن تفریع به بالا بر شدن و چیزی را فرع چیزی ساختن تفریغ فارغ کردن

تفره آبی که بطبیب برند تغیر هویدا کردن تفاسیر تفصیح سخن
بفصاحت گفتن تفصی از تنگی و دشواری بیرون آمدن تفصیل جدا
کردن تفسه بی مزه تفضل دعوی فضل کردن تفضیل فضل نهادن
و فاضل گردانیدن تفطیر روزه کسی را کشادن تفقه فقه آموختن تفقیه
زیرک و فقیه گردانیدن تفکر اندیشه کردن تفلزن بدبوی تفلیس مفلس
خواندن تفنن از نوعی بنوعی رفتن تفویت فوت کردن تفویض
کار بکسی گذاشتن تفهم دریافتن تفهیم دریابانیدن ق تقی پرهیزکار
تقادم دیرینه شدن تقاذف یکدیگر را دشنام دادن تقارب یکدیگر
نزدیک شدن تقارض یکدیگر وام دادن تقاطر پیاپی شدن قطره تقاول
بایکدیگر سخن گفتن تقادم بایکدیگر ایستادن تقبیل بوسه زدن تقبل
پذیرفتن تقبیح زشت کاری کردن تقتیر تنگ فراگرفتن تقدم پیش رفتن
تقدیر اندازه کردن تقدیس پاکی یاد کردن تقدم پیش داشتن تقرب
نزدیکی جستن تقدیر قرار دادن درویش کردن تقریع سرزنش کردن
تقسیم بخش کردن تقصیر کم کردن و کوتاه کردن از نماز تقصیه تمام بگذاردن

حاجت تقطر چکیده شدن تقطع پاره شدن تقطیر چکانیدن
تقطیع پاره پاره تقعر دور در شدن تقعیر دور در شدن و ژرف کردن
تقلد کار بخود گرفتن تقلید کار در گردن کسی کردن تقلیل اندک کردن
تقمص پیراهن پوشیدن تقول و تقویل سخن برتافتن تقوی پرهیزکاری
تقوی نیرومند شدن تقویه نیرومند کردن تقی پرهیزکار تقویم راست کردن
و قیمت کردن تقییه بند کردن ک تکاتب یکدیگر نامه نوشتن تکاسل
خویشتن کاهل ساختن تکبر کردن کشی کردن تکبیر خدا را بزرگی یاد کردن
تکثر مال بسیار جستن تکثیر بسیار گردانیدن تکحل و تکحیل سرمه کشیدن
تکذب دروغ گوی داشتن تکرار و تکریر بسیار باز گردانیدن تکرع آب در
تکرم بزرگی نمودن تکریم بزرگ داشتن تکسر شکسته شدن تکسیر تنگ
شکستن تکسل کاهلی نمودن تکمه سر کشته شدن تکشف برهنه شدن تکفل
پذیرفتن تکفیر درگذشتن از گناه و کفارت دادن تکفیل بایندالی بکسی دادن
تکفی کفن کردن تکمیل تمام کردن تکلم سخن گفتن تکلیف بکاری کردن
و بکار تعلیم دادن تکلیف برنجانیدن تکلیم سخن گفتن و خسته کردن تکمید

عضو را بر کرام تکلف کردن چیزی گرفتن مکون بودن تمکین مست کردن
ل تل پشته تلال ج تلاحظ در یکدیگر نگریستن تلاطم یکدیگر طپانچه زدن
تلاقی در یافتن تلاقی یکدیگر را دیدن تلادم یکدیگر را ملامت کردن تلبیه
لبیک گفتن تلبس جامه پوشیدن تلبیس آنست که از شیخ بزرگ روایت
کردن و شبه که از روی او شنیده باشند تلجیه بستر برداشتن تلخیص موبد کردن
تلذذ خوش آمدن تلطف شفقت نمودن تلعب بازی کردن تلفظ سخن
گفتن تلفیق سخن بهم آوردن تلقف سخن از روی کسی گرفتن تلقی پیشوا
شدن تلقیب لقب نهادن تلقین سخن یاد دادن تلمذ شاگرد
کردن تلمظ زبان گرد دهن برآوردن تموث آلوده کردن تلویح بیک
موبد کردن و اشاره کردن تلهف اندوه بردن آرمان خوردن تلید مال کهنه
تلیین نرم کردن م تماد یکدیگر استوار تمار خرما فروش تمادی در پی دور
رفتن تمادین دروغ گفتن تمتع برخورداری کردن تمثل و تمثیل مثل زدن تمجید
بزرگی یاد کردن تمحل حیله کردن تمدح مدح کردن تمدد تار بیدن تمرغ خاک
در خاک غلطیدن تمرغ زرد غرغ یاد کردن تمریض بیمار کردن تمرد کردن

کشی کردن تمزق پاره شدن تمزیق پاره کردن تمسک و تمسک چنگ زدن
تمشیت بر فرش آوردن تمطی خویشتن نازیدن تمکین دست دادن و جای
دادن تملق چاپلوسی کردن تملک خداوند چیزی شدن تملل بی آرام شدن
تملیک ملک کردانیدن تمنی آرزو بردن تموّل مال دار شدن تموّل مال دار کردانیدن
تموه زر اندود کردن تمهید نیک گسترانیدن تمیمه تعویذ ن تناب یکدیگر
خویشی کردن تناسخ مردن ورثه بعد از ورثه و اصل میراث قایم و قسمت ناکرده
تناصح یکدیگر را نصیحت کردن تناظر یکدیگر را یاری کردن تناظر بهم نظر کردن
تنافس رغبت کردن تناسل از یکدیگر زادن تناقض ضد یکدیگر گفتن
تناکر خویشتن را دانا حشو تناول فراگرفتن تنای بغایت رسیدن تنبه
بیدار شدن تنبیه بیدار کردن تنجیس پلید کردن تنجیه برهانیدن تنجی پیشوا شدن
تنحیه دور کردن تنزل فرود آمدن تنزیل فرو آوردن تنزیه پاکی یاد کردن تنسم
بوییدن تنشیط نشاط آوردن تنصیص آشکارا کردن تنصیف بدو نیم
کردن تنفیذ رسم شدن تنفیذ روان کردن تنفس نفس زدن
تنفر رمانیدن تنقیح نیک پراستن و سزاوار آشکوان بردن کردن تنقیص

نقصان کردن تنقیه پاک کردن تنقل از جای بجای شدن و چیزی را نقل کردن
تکلف تکلف داشتن تنکر ناشناس کردن تنوع نوع نوع شدن تنوفه بیابان تنویر
روشن کردانیدن و توآب توبه پذیرنده و توبه کننده توارث میراث
یکدیگر را میراث دادن توارد بهم بآب آمدن تواصل بهم پیوستن توابع
فروشی کردن تواعد یکدیگر وعده کردن توالد بهم زادن توالی پیاپی شدن توام
هم شکم توأب یکدیگر بخشیدن توبیخ سرزنش کردن توثیق استوار کردن
توجه روی فرا کردن توجیه چیزی را بر یک نسق راندن توجع دردمند کردن
توحید یگانگی یاد کردن تودیع بدرود کردن توریث میراث گذاشتن
توریه پوشیدن توسط میانجی کردن توسع فراخی کردن توسیع فراخ
کردن توسل نزدیکی جستن توشیح قلاده در کردن توصل پیوستن توطین
وطن ساختن توظیف وظیفه نهادن توعد توعید بیم کردن توفی تمام
بستدن و جان برداشتن توفیه تمام بدادن توفیق سزاوار کردانیدن
توقیر زیاده آوردن توقف ایستادن توقی توقیه نگاه داشتن توقیر
بزرگ داشتن توقیف واقف کردانیدن توقیع نشان کردن توکل

بر کسی اعتماد کردن توکید استوار کردانیدن توکیل کسی را گماشتن تولد بدید
آمدن چیزی از چیزی تولیت روی فرا کردن دوالی کردانیدن تولیت
بکردانیدن تولید از اصل چیزی پیدا کردن توهین سست کردن تهاجر
از یکدیگر بریدن تهاقف قاد تهانی یکدیگر را تبادی تهبل
خوار کردن تهتک پرده دری و شتاب کردن تهجد بیدار کردن و خواب کردن
تهدید بیم کردن تهدیم ویران کردن تهزیز حرکت کردن تهلل گشاده روی
تهلیل لا اله الا الله گفتن تهلکه هلاکت تهیب ترسیدن تهیج برخواستن
باد و گرد و آنچه بدان ماند تهییج برانگیختن ی تیار موج دریا تیسر
آسان شدن تیسیر آسان کردن تیقظ بیدار شدن تیقن بیگمان شدن
تیمم بدخوی تیمن بفرخندگی گرفتن تیمم قصد کردن و بخاک طهارت کردن
توهم گمان بردن باب الثاء المضمومة ثبان شلواری تا بر زانو
بود ح تحفه هدیه تحف تحفه ها کوارد تراب و ترب و تربه خاک تراث میراث
ترس سپر ترعه در ترعات پیموده س تسع نهیک تفاح سیب تهمت
بدگمان باب الثاء المکسورة ثاب بنگاه ثبر زرج تجارت بازرگانی

تجفاف برگستوان تجافیف ج ترب همزاد اتراب ج ل تلقا برابر دیدن
تلمیذ شاگرد تلام و تلامی و تلامیذ و تلامذه ج تلاوت خواندن تلاد مال
قدیم تلویس دو تمثال صورت تماثیل ج می تیه بیابانی که
رونده در و هلاک شود و گبر را نیز گویند کتاب الثاء المضمومة ث ثابت استوار
ثاقب تابنده ثواقب ج ثالث سیم ثامن هشتم ثانی دوم ب ثبات
پایداری ثبت پایدار شدن ج ثبیب جامه سبز دندی پستان مرد
و زن ر ثرثار بسیار گوی ثری خاک نم دار ثرید و ثریده ثرید ثرطاسیس
ثروت توانگری ثعلب روباه ثعالب ج داء الثعلب علتی که موی فرو ریزد
از مردم غ ثغر دندان پیش ثغور ج ثغره ثغره در بند میان اسلام و کفر ثغور
ج ف ثغر پاردم ق ثقال اشتر دیر رو ثقب سوراخ کردن ثقل کالا رخانه
ثقال ج ثقلان پری و آدمی ثقیل گران اثقال ج ثقیل گران اثقال
ج ک ثکول و ثکلی آن زن که فرزندش مرده بود ل ثلاثا سه شنبه ثلثه سه
ثلثه کرده مردم ثلج برف ثلوج ج ج ثلجی برف فروش م ثمانیه هشت ثمانیه
عشر هژده ثمانون هشتاد ثمان مائه هشتصد ثمر بار درخت ثمرات ج ثمار ج

ثمره ج ج اثمار ج ج ثمن بها اثمان ج ثمل بیم مست شود نام قوم صالح پیغمبر
ثمین قیمتی ن ثنا سخن نیکو ثنایا چهار دندان پیش از دهن دو زیر دو بالا
ثنی اشتر دو ساله ثنیه دندان پیش و عقبه بلند و ثواب پاداش ثوابت
جامه فروش ثوابت خلاف السیارات ثوب جامه اثواب و ثیاب
و اثواب ج ثور گاو نر ثیران ج ثولان دوانه ثیب زن شوهر کرده و زن
کرده مرد را نیز گویند باب الثاء المضمومة ش ثبور هلاکت ثبته کرده
ثبوت ایستادن ر ثریا نام پروین و نام منزلیست از ماه ع ثعبان مار
غ ثغره مغاک سینه ثلاث سه ثلث سه یک اثلاث ج ثلمه کرده
ثلل ج ثلمه رخنه ثلم ج م ثمن هشت یک ثوالول زخ یعنی دو ک ثلیل
ج ثوم سیر ثوبا دمان دره باب الثاء المکسورة ث ق ثقل گرانی اثقال
ج ثق استوار شدن ن ثنا پیش در سرای مانند قنای ثیاب المعقوق
جامهای نهادی ثیابی جامه فروش و جامه دار کتاب الجیم المضمومة
ج ا جابی آنکه خراج را جمع کند جباة ج جابی آینده جاجه قهوه خر
جاحظ آنکه چشم او فزیده بود جادة راه راست جاذبه کشنده جار

جاریه چراغ ج جارحه اندام و مرغ شکاری جاری آب روان جواری ج
جاریه آفتاب و کنیزک کشتی جاریات و جواری ج جاموس جزیره سنده
جورس ج جامع جمع کننده و همه قرآن و مسجد و آدینه جوامع ج رجل
جامع مردی هنرمند امر جامع کاری بانداز تمام جاموس گاو میش جانی پدر
پریان جانی آزارنده جانب ناحیت جوانب ج جانی گناه کننده جناة ج
جادرس گاو رس جاه آب روی و قدر مردم جاهلیت پیش از پیغمبر ع جابر
جور کننده جایزه علامت مال و عطا جوایز ج جامع گرسنه جیاع
ج ب جبار بزرگوار و کار کردن کشی کردن و دور از آفتاب جبارون
و جبابره ج جبان بد دل جبان پیر فروش جبانه دشت و اجبانات
ج جرد دست بزرگواری جبل کوه جبال ج جبل الرحمة کوهیست در عرفات
جبهه پیشانی جباه ج جبیره چوبها که بر شکستگی نهند جبائر ج جبین
بکطرف پیشانی ج جحد انکار جحود ج رجل جحد مردی اندک خیر عام جحد
سال لنگ باران مجحش مجحش خرکره جحیم آتش بزرگ د جدب سال
تنگ جدث گور اجداث ج جد پدر پدر و پدر مادر و بخت اجداد ج

جدع بینی بریده جدر جای عظمه جدة مادر پدر و مادر مادر جدار دیوار
جدران ج جدل جنگ جدی بزغاله جدول جوی خورد جداول ج جدوی عطا
جدید نو جدیدان روز و شب جدیر دیوار است جدار ج جدیر ج جدیر سزاوار
د جذب کشیدن جذم بریدن اجذاذ ج جرار سبوی فروش جرة سبوی جرک
آواز ضعیف جری دلیر جریب گری اجریه ج جریح خسته جراح جریره
و جریمه گناه جر کشیدن ز جزر پاداش جزر گرز جزل هیزم زفت و خشک
جزر در شتر کشتن جزد و ج جزم بریدن جزوع ناشکیبا جزیره زمین خشک
در میان دریا جزایر ج جزیل بزرگ جسارت دلیری جسامت تن آور
شدن جسد تن مردم و خون خشک اجساد ج جسیم تن آور ص
جص گچ جصاص گچ فروش ع جعبه تیردان جعفر جوی خورد ف
جفن پلک چشم و غلاف شمشیر جفون ج جفنه کاسه بزرگ جفان
ج جفا آزار جفیر تیردان بزرگ ل جلال و جلالت بزرگواری جلاء
روشن کننده جلاله گاو سرکین خوار جلاد تازیانه زننده جلادت
مردانگی جلا آواری جلب کشیده شدن جلد سنگ بزرگ جلیده شمشیر

و ج جلیس همنشین جلساج جلیل بزرگ اجلج جلی پدید م جماد آنچه
نیفزاید جماعت گروه جماعات ج جلج جمود ج جدی ج فروش
جمل شتر را جمال و جمالج جمالات ج جمال شتر دان جبره اجکرانش و مقدار
هزارش و سنگی که بپیمانند از نه جمار ج جمع همه گروه جموع ج جم بسیار جموع
سرکش شاة جماة گوسفندی بی شاخ جمیع همه جمیل نیکو ن جناب
پیش و سرای جناح بال مرغ اجنحج جنابت آلودگی جناع جنازه
آنرا گویند که مرده بروی نهند و چون مرده بروی نباشد سریر گویند جنان
دل جنب پهلو جنوب ج جنبه ناحیت جنت بهشت و بوستان
جنان ج جنت الخلد بهشت جاوید جنت عدن بهشت پاینده
جنت الماوی بهشت منزلگاه جنت النعیم بهشت تازه نعمت
جنت الفردوس بهشت بسیار درخت جندل سنگ جنادل ج
جندل بضم نون و کسر دال زمین سنگلاخ جنوب بادی که برابر
شمال جهد جنی میوچیده جنین بچه در شکم اجنه ج جنبه گناه جنایا
ج جواب پاسخ اجوبه ج جواد جوانمرد و آب نیک رو جودت

جوانمرد

جوانمردی جوز گردو سفید جبلان سفید جوز قشوره جوعان گرسنه
جیاع ج جوف اندرون اجواف ج جو میان آسمان و زمین اجواج جوهر
گوهر جوهر گوهر فایده و جولان گشتن جوهری گوهرفروش ه جهالت و جهل
نادانی جهد سختی و کوشش جهنم دوزخ مغفور بالله منها جهول نادان ی جیب
گریبان جیحون نام رود نیل جیده جمسره جیاد ج جیش لشکر جیوش ج
باب الحاء المضمومة ح ب جبار مهدر و نام زور شرنه جب چاه
اجباب ج جبل پیر ث جثه شخص هر چیزی جثمان کالبدش ج
حجر سوراخ احجار ج د جدری آبله جدره راه جد چاه ذ جذاذ پاره پاره
جذام علت خوره ر جزر شیر مرال جوانث دلبری جرثومه اصل درخت
جرع ریش و خشکی جرز جرعه یکشربت آب جرف مغاکی که آب کنده
بود جرم گناه اجرام ج ز جزا پاره اجزاء ج ث جثا آرد جعاله و جعل
پای خر جعل سرگین غلطان ف جفار و داور ل جلی پیدا
کشیر خشک جلمود سنگ بزرگ جلنار گلنار جلوس نشستن جلنجل
گل انگبین جلی ثابت لالاجل و کاری بزرگ جمجمه کله سر و عود سوز

جاج ج جمعه آدینه جمع ج جمله جمه جمل ج جمهور گروه و دیگ پاره بزرگ
ل جنب جنابت رسیده و غریب جنبند کنند جند لشکر
جنود و اجناد ج جندی لشکری جنه سپر و دیو جنون دیوانگی جواد
تشنگی جوارش گوارش جوارشن ج جوالی جوال جوالیق ج
جوالقی جوال فروش جوء جوه سینه جود خلاف البخل یعنی
سخا یا عطا جودی کوهیست بموصل که کشتی نوح ع بران ساکن
شد جواذر بچه گاو دشتی جاذر ج جوشوشی سبنه ج جهد توانایی
جهر چهره روی باب الجیم المکسورة ج ب جبت دیو و جاد و دیوچه
پرسشه او را جز خدای تعالی جداد دیوار جدر ج جدره توانگری جد سخن
گفتن بحقیقت ذ جذر اصل جذور ج جذع تنه درخت جذوع
ج جذم اصل مردم جذوه افروختن آتش ر جراب انبان جراحت
خستگی جراحات ج جرجر با قلی جرم تن و آواز و جرام ج جرو سگ بچه ز
جزاف آنچه بی حساب بود جزع سنگی که از یمن آرند جزعه باقی آب در مشک
و جزان س جسر پل چوبین جسور ج جسم تن و اجسام و جسوم ج

ل جلباب ردا جلابیب ج جلد و جلود ج جلف مرد ناکس اجلاف ج
اجماع صحبت جماله کلانشتر جمالات ج جنایت گناه جنایات ج جنازه
مرده جنح پهلو جوانح ج جنس گونه اجناس ج جن آنچه در چشم مردم پنهان
بود چون فرشته و دیو و پری جنه پری جنی یکی و جنه دیوانگی جهاد کوشیدن با
کافران جهاز اشکار اجهاز کالای ساخته برای عروس ی چید گردن
چیفه مردار چیف ج چیل کاروان و گروه مردم چیم شتر تیز شهوت
کتاب الحاء المفتوحة ح احازن سلیط و گوینده مرد نیکوکار حاجب گناه
حابل صیاد حابور مجلس شادی حاج ج کننده حجیج ج حاجب ابرو
حواجب ج حاجب پرده دار حجاب ج حاجت نیاز حاجات و حوایج
ج حاجز مانع حادث نو و نو شونده حوادث ج حادث حدیث کننده
حادثه نو افتاده حاذق استاد در کار خویش حذاق ج حاره کلام حارم
حارث برزگر شیر حارثون و حراث ج حارس پاسبان حراس ج حارش
صیاد و شمار حارصه جراحت که پوست نشکافد حاسب شمار بر حاسد
بدخواه حاسدون و حساد و حسده ج حاسه یکی از خواص خمسه حاشیه

ناحیه جوانی ج حاصل مست شده حاضن زن پارسا حاضنات ج
حافر آنکه در شهر نشیند حاضنه دایه و مرغی که بر خایه نشسته بود حاضره دایه
حافه کناره رود و حافات ج حافد نواسه پسر پسر احفاد و حفده ج و کفه
اند حافر خادم رست و حافده نواسه و خزینه حوافد ج حلفر هم حوافر
ج ذات الحوافر اسب و استر حفر حافظ نگاه دارنده حافظون و حفظ ظاف
حفظ ج حافی پای برهنه حافون و حفاه ج حفاق القفا میان پس گردن
حاقه نامیست روز قیامت را حاکم داور حاکمون و حکام ج حالق
کوه بلند و سر تراش حالک سخت سیاه حالم خواب دیده حافر طعامی زمان
کم حامض ترش حوامض ج حامل و حاملات بار دار حوامل و حاملات
ج حانث گناه دار حایض زنی بی نماز حایط دیوار پست حیطان
ج حایک جولاه حایم گردنده حباب سوار آب حبت دانه حبات
و حبوب ج حب الرمان انار دانه حب القطن پنبه دانه حب القلب
میان دل حب الخضرا کسر دانه حب السوداء سیاه دانه حبر دانشمند احبار
ج حبس باز داشتن و زندان حبوس ج حبط ضایع شده حبل عهد
و پیمان و دین و رسن حبال ج حبل آبستی حبل الورید رگ گلو حبیب
دوست احبا و احبه ج حبکه راه جنگ ج ت حنف مرگ مات
حتف انفه بر بستر مرد حتم واجب کردن ج حجاج آنکه بسیار حج

کند

کند یوم الحج الاکبر روز عید قربان و حج اصغر عمره حجب باز داشتن حجام حجامت
کننده حجران روز سیم حجر کنار حجور ج حجل کبک حجله خانه آراسته د حد کناره چیزی
حدود ج حداثت جوانی حداد آهنگر محربان حدب بالا حدث هر چه طهارت
تباه کند و مرد جوان و حدث مردم احداث ج حدقه سیاهه چشم حدق و احداق
و حدانی ج حدیث نو و سخن حدید آهن و شمشیر تیز حدیقه باغ حدایق ج
ذ حذا فرجله حذا نعلین دوز حذافت دانای حذر پرهیز ر حره سنگستان
حرابا کمک سزاوار حرات بزد گرمی حراث کرمی حراص کمی پر حرب کارزار
حروب ج حربه نیم نیزه حرث کشت کاریده حروث ج حرج تنگی و نیزه
حرف هم و کناره شمشیر و یک کلمه و یک قرائت را نیز گویند احرف و حروف
ج حرم گرداگرد مکه حرکت جنبش حرمان مکه و مدینه حرق و حروق
سوخته حروق اسب سرکش حریر پرنیان حریص آزاد و حراص ج حریف
هم پیشه حریق آتش سوزان حریقه کاجی حریم پیرامون حرامسرا ر حرز
اندازه گردن حرز اندازه کننده حزم استوار کاری حرس نگهبان حساب
شمار کردن حسب چه شمرند از گوهر مردم احساب ج حسب بس حسد بد

خواهی حسران ارمان خور حسرت آرمان یعنی اندوه از گذشته حسک گنه
سخت در دل حسم داغ فرس کردن حسن الوجه مرد نیکو روی حسنا
و حسنه زن نیکو روی حسان و حسنات ج حسان حسن و حسین ع
حسنه ملال نیکوی حسود بد خواه کینه ور حسیب پسنده کار و شمار کننده رجل حسیب
مرد گوهری ش حشر گرد کردن حشف خرمای بد حشف زیر خشه کاه حشر ج
کوزه خورد که در وی آب سرد کنند حشم خدمتکار احشام ج حشو اکبن باشت
و غیر آن حشیش گیاه خشک حشیه نهالی ص حصاة سنگ ریزه حصاد درو
حصال زن پاسا حصب بزم حصبا سنگ ریزه حصبه سرخه حصر
شمردن حصور آنکه حاجتش نبود بزنان ملقب یحیی پیغمبر ع حصید کشت
درو ده حصائد ج حصیر بوریا و زندان حصیص استوار ض حضاجر ج
کفار حضیض نشیب حضرت دار الملک ط حطاب بزم فروش حطب
جای بسیار بزم حطم شکستن حطیم دیوار پست بر دل خانه کعبه سوی مغرب
حطع مردم فرمایه ظ حظیره دیوار پست حظ بخت و بهره حظوظ ج حظیره
جای باز داشت ستوران حظایر ج حظیرة القدس ماهیست در بهشت

حظی آیت هشتم در مسابقت حظیه قمامی ف حفار گور کن حفاره ول ج
حفیر گور حفیظ نگهبان حفی دانا و مهربان حفارت مهربانی ف حفارت
خواری حفیر خوار حفاق حقه گر حق درست و راست و واجب و سزاوار
حقوق ج حقیق سزاوار حقائق ج حقیقت درستی چیزی حقایق ج
ک حک تراشیدن حکاک نگین ساز حکم داور و میانجی حکیم درست
کار و درست گفتار و استوار حکماء ج ل حلاج پنبه بر حلاس پلاس فروش
حلاف سوگند خوار حلافون ج حلاق موسی حلال روا و آنکه از حرام بیرون
آید حلاوه شیرینی حلف سوگند حلبه میدان حلق گلو حلل روغن گنجد و
کنجد حلمه پرستان مردم حلو شیرینی حلوب شیر دوشیده حلیف یار
و هم عهد حلیل شوهر احلاء ج حلیله زن حلائل ج حلیم بردبار حلماء ج حمال
بارکش و حمالة الحطب بردارنده هیزم و سخن چین حمار خران حمام هر چه طوق
دارند از مرغان حمام گرمابه حمامی گرمابه بان حمی پدر زن حماة مادر زن
حمر ستودن حمر از آن سرخ بقله حمقاء خرفه حلة العرش بردارندگان عرش حمولة
شتر بارکش حمید ستوده حمیم خویشاوند و تب و آب گرم حمیت مردانگی ن

حنا گندم فروش حبان مهمان حنتم سبوی سبز خمره کلو حباجر ج حنگام
احناک ج حنوط بوی خوش که در مردگان مالند حنه ناله حنیذ گوشت بریان
کرده حنیف مسلمان راست حنفا ج حنیفه مسلمانی حنین ناله د حوا نام زنی
و نام مادر ما و زن سیاه چشم حواری یاران سفید و کار حوار بودن ج
حواصل مرغ سقا حواک جولاهه حوب گناه حوبان مرد حوجل شیشه
حوزه ناحیت حور زن سیاه چشم حور ج حواله گردانیده در کسی بکسی حوصله
علف دان مرغ حوض ج حیاض و احواض ج حول سال حوالی یک له عبای
حولا چشم گاو حومه جنگ گاه ی حیا باران و شرم دوزخ حیاة زندگانی
حیاک جولاه حیدر و حیدره شیر حیاد ج حیس طعامی که از مسکه سازند
حیرت سرگردان شدن حیران سرگردان شده حیص بیص تنگی حیض بیماری
زن حیف بیداد کردن حیی هلاک حیوان زندگانی و جانور حی زنده و قبیله
و حیا ج حیه مار حیاة ج حیهل بشتاب حیهل بیای حیی شرمگین باب
الخاء المضمومة خ ب خباب دوستی و نوعی از مار خباری سرخابی و خز
و بعضی گفته اند تقدیری خبت دوستی و قوم و سپاه اخباب و خباب ج
خبه دانه میان انگور خبات ج خبور شادی ج خبته پوریش

خج ج خجره خانه خورد حجره و خجرات ج د خدوث نوشدن ر خرمرد
آزاد احرار ج خرة زن آزاد خرایر ج خرص اشتمال خرص اشتمال فروش
خرف سپندان خرف سوزاک خرمت گرزم و شکوه و آنچه حرام بود
شهر حرم ماههای حرام رجب و ذی القعدة و ذی الحجه و محرم یکی فرد و سه
پیوسته حروف التهجی و حروف المعجم ت آلت خزل اندوه س حسام
شمشیر برآن حسان نیکو روی حسبانه شمار و صلح و تیر و ناوک حسن و حسنی
نیکوی محاسن ج و کونین حسنی بهشت است ش حشاشه بلغی جان حشوة
البطن آلات شکنه ص حصاص فراط ای باد شکم حصر گرفتگی شکم حصول حاصل
شدن ض حضور حاضر آمدن ط حطام گیاه مریزه خشک و سپیچه غله حطم
مرد بسیار خوار نام دوزخ نعوذ بالله منها ف حفره مغاکی حفنه یک کف از
چیزی ق حقب و حقبه روزگار احقاب ج و حقب هشتاد سال حقاب
ج ک حکم سخن درست احکام ج حکومت داوری حکومات ج ل
حلاحل عنتر حلبه شمایله حلقوم نای و گلو حله آزار و رد احلل ج حلول
فرود آمدن حلم خواب احلام ج حلو شیرینی م حمه زهر گزدم حمده آنکه او را

مردم بسیار ستاینده حرمت سرفی حرج حمق ابلهی خوفته ترش شدن
حمی تب حیاض ج حمیا نوت شراب خمیر لقب عایشه ل حنجور نای کلو
حنا ج د خواری نال میده خوب گناه خوت های احوات د حنبان
ج خوش رنده باب الحاء المکسوره ب حباک راه آسمان حبک ج
حبال دام حبایل ج حبت دوستی احباب ج جگر گوشه روی و سیاهی و نشان
حبول ج حجاب پرده حجاز نام زمین عرب حجه سال ج حجر خرد و آن مقدار
که دیوار خانه کعبه بدان پیوسته بود و حرام من قوله تع محجورا ای حراما حجرا
حجور و احجار ج حجار سنگ حجام دهنی بند حجل پای برنجن و پای بند حجول ج
حجی خرد د حداة موشکبر ذ حذا نعلین حذر پرهیز ر حرص افزون جستن
حرمان نومیدی حرا کوهیست در مکه حر بار و زر گردک حرز نگاه داشت
احراز ج حرفه پیشه حرف ج حرفج زن حریف تیز ز حزام تنگ اسپ
حزب گروه احزاب ج س حساب شمار حسبان شمردن و پنداشتن
حست خواب جستن حس شناختن بچشم و گوش و شم و ذوق
و لمس حواس ج ص حصار پناهی که ترا از دشمن نگاه دارد حصان
اسپ نر حصر حصرم غوره حصرمیه غوره با حصه بهره حصص ج حصی

پناه جای حصول ج ض حضانت دایگی کردن حض آغوش ط
حطه کلمه شهادت و آن کلمه که نزد گفتن آن گناه از بنده عفو کنند
ف حفظ نگاه داشتن ق حقبه هشتاد سال حقب ج حقد کینه احقاد
ج حق هشتاد سال احقاف و حقاق ج حقه هشتاد ماده سه سال حقاق
ج حقف تل و هو انقا من الرمل ک حکایت م حکایات ج حکمه
خارش حکک ج حکمه سخن پدرست حکم ج ل حلبت انگوره یعنی
صنع حلس پلاس حلف سوگند و هم عهد احلاف ج حل حلال حلم
خرد و پرده باری احلام ج حلیه زینت روی و زیور م حمار خر
حمیر ج و حمر و احمر ج حمار الوحش گور خر حمار القبان خرک حمدان
ای هزار پا حمات آمخی شدن حمام مرگ حمه بار شتر و باری که
دارند طعام و شراب از بیمار حمه خشم حمص نخود حمله بار شتر و باری
که بر پشت زنند یا بر سر احمال ج حمی اخلاف البلح حمایت نگاه داشتن
ن خا خاصه کینه خنث دروغ شدن سوگند خنطه گندم
ی حیله چاره حبل ج حبل هنگام احیال ج حینه آن هنگام
حین احیان

کتاب الخاء المفتوحة

خا پسه خم خاتم انگشتری خواتیم ج خاتم الا
نبیا آخر پیغمبران یعنی محمد ع خاتمه سرانجام خادم خدمت کننده
وخارج البلد بیرون شهر خاز بازدره کلو خازن خزینه دار و نگهبان
وخزاج خازنون وخزنه ج خاسر زیان کار خاسرون ج خاشف لاغر
خاشع ترس کار خاشعون وخشاع وخشع ج خاص نزدیک خواص ج
خاطره تهی گاه خواطر ج خافقین مشرق مغرب خافی زیان خافیه
برمزغ خوافی ج خاقان لقب پادشاه ترکان خال نشان روی
خیلان ج خال برادر مادر اخوال ج خاله خواهر مادر خالات ج
خالصه جاوید خالدون ج خالق آفریدگار رهاننده از کشنده
خامه کلک زماده حاصل کم تمام خان کاروان سرای خانات
ج خایب نومید خائف ترسان خائل خدمتکار خایس استوار
خائنون وخونین ج ب خبار ناتوا خبازون ج خبال تباهی جرم
اخبال ج خبل دیوانگی خبول ج خبث زیم آهن خبیثه افروشه
ث خبتی سرکین کلو اخباث ج خبی لت شرم زدگی خضاع

ث خبتار وختار فریبنده ختم مهر ختن داماد اختان ج ج

فریبنده خدر خار خدود ج خدیجه زن ساق ستر خراب ویرانی
ووبران اخربه وخربه ج خرابه ویران کننده وخراج غله وچیزی وخراج
مال سلطان خرازنشک دوز خراص سخت دروغ گوی خراصون ج
خراطه حقه گر خرباگوش شکافته خرداد سپندان خرزه مهره خرزی مهره فروش
خرس خرمی خرسان کنگ خرف آنکه بچنانند که گوید از پیری خرقان زن
کم بیخ کار خواند کرد وآن گوسفند که گوش وی شکافته بود خرده ج خرده زن
شرم کن خرم تباه کردن خریف تیرماه خریر بانگ اسپ خرز
خرفروش خزاف سفالینه فروش خزان خزینه دار خزف سفال خزره
سبوس دان س خسارت هلاک وزیان خساست فرومایگی خس
کوک خسیس ناکس اخس ج خسف بزمین فروبردن ش خشاب
چوب سفروش خشب ج خشبه خشاب پشانی ناخوش خشب وخشن
وخشبی درشت خشخاش کوکنار خشیب ترترشیده خصاصت
درویشی خصاف نعلبند وزر خضاب سرد خصل گرو ترانه خصلت
خصلت عادت خصال ج خصم دشمن خصوم ج خصب جایگاه

ابدان خصیتین بره خصی م ض خضر سبز خضرا آسمان خضراء الدمن
زمین نیکو و جایگاه بد ط خطا گناه ضد صواب خطاب سخن گوی
خطر اندیشه دل خطیه گناه خطایا ج خطاط خط نویس خطار
بزرگ خطوب ج خطر مقدار خطم خطوط ج خطل سخن زشت
خطیب خطبه خواننده خطباء ج خطیب الانبیا لقب شعیب پیغمبر ع
خطیر بزرگوار ف خفاش شب پره خفاف موزه فروش خفیفه
سبک خفی پنهان خفر شرم ل خلا گیاه تر و زمین خالی و آب خانه
خلاب فریبنده خلاص رستگاری خلاف از پس کسی در آمدن خلاق
بهره خلاق افریده کار خلال سرکه فروش خلخال پای برنجن خلد دل
اخلاد ج خلط آمیزش رجل خلاط مرد آمیزنده خلف سخن بد و فرزند
بد و پس اخلاف ج خلف فرزند نیک و بدل خلق آفریدگان خلایق ج
خلق خوشبوی خلق جامه کهنه اخلاق ج خلة سرکه و مرد لاغر و شتر یک له
خلال ج یقال ما عنده خل ولا خمر ای لا خیر ولا شر خل عتیق سرکه
کهنه خل ثقیف سرکه اترش خلة دوستی و خصلت درویشی

خلوب دروغ زن و فریبنده خلوق نوعی از بوی خوش خلیط ع جار
و انباز خلیفه لقب آدم ع و آنکه بجای دیگری پیش از وی بوده بود
ایستاده باشد خلیفه خوی و آفریدگان خلیق سزاوار خلیل دوست
و درویش و لقب ابراهیم علیه السلام اخلاء و خلان ج خلی خالی م تماری فروش
خاصه درویشی خمر می خمور ج خمس و خمسه پنج خمس عشره و خمس عشر
پانزده خمسان پنجاه خمسمائة پانصد خمس مائة خمیس آن لشکر که پنج
رکن دارد و روز پنجشنبه و پنج یک خمیص شکم خالی امرأة خمیصة زن
باریک میان خمیصه گلیم سیاه خمط درختی که آنرا خار بود خمیط گوشت
بریان کرده ن خناس دیوی که وسوسه کند خنجر کارد بزرگ خندریس
می کهنه د خواجایگاه خالی خواض زنبیل باف خوض در آب شدن
خوه شفتالو خود زن نیکو خلق خوف ترسیدن ی خیاط درزی
خیال صورتی که بخواب بینند خیال اسپ دار خیام خیمه و دو زخیره
نیکی خیور ج خیر پرهیز خیر نیک اخیار ج خیزران نی خیشوم در دل
بینی خیاشیم ج خیط رشته و الخیط الابیض سپیدی روز و الخیط

الاسود سیاهی شب خیطل گربه خاطل ج خیفا جامه که در و خطهای مختلف
باشد خیل اسب خیول ج خیمه م خیمی خیمه فروش باب الخاء المضمومة ب
خبازی نان کلاغ خبث پلیدی خبزان خانه عنبت د خدعه فریب
ر خرا حدث مردم خرافت سخن خوش که از آن خنده آید خرافات ج
خرت کوفار خرج خرجی خرزه ورزشک خرطوم بینی مردم دال خیل خرم
زن بیک نرم اندام خراعیب ج خروج بیرون آمدن ز خرغیل باطل خسر
و خسران زیان خسوف گرفتن ماه ش خشاف شب پره خشونت
درشتی خشوع فروتنی ص خص خانه از نی خصله پاره از موی و خوشه
انگور خصوت م خصیه خایه خصیان دو ها خصی ج ض خضرت
سبزی خضوع گردن ط خطاف م خطبه م خطب ج خطه کار
و خصلت خطوه گام خطوات ج خف پوزه و پای شتر اخفاف ج
خفیه نهانی ل خلاصه روغن خالص خلاله آنچه از دندان بیرون
کنند خلد جاوید خلود جاودانی خلوص بیدلی خلق خوی اخلاق
ج خلت دوستی خلطت همبازی خلوف دم دهان اخلاف
ج م خمار گرفتگی شراب خماشه آن جراحت که ورا ارش

معلوم نبود خمره مصلی خرد و خمر مایه خمس پنجیک اخماس و خرمس ج
خمصانه زن باریک میان خمود فرو مردن آتش خمول گمنامی ن
خناق گرفتگی گلو خنان گنده بغل خنثی آنکه هر دو آلت دارد خنس
زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و کلفه اند پاس خرند کان م
خنفس و خنفسا جعل خنفسات و خنافس ج خوار بانگ گاو
خوص برگ خرما ی خیلابر زکوار باب الدال المکسور ب دبا قیه
اخبیه ج ت خام خمر و سرانجام ث خشی سرگین گاو اختاج د
خدب شتر نخت پشت ذ خدر پرده اخدار و خدور ج خذلان
دولت اخزال ج ر خرقه پاره رکوی خروع بیدانجیر خزبت راهبر
نهاد خزانه گنجینه خزاین ج خزاخواری س خست فرومایگی ض خضب
فراخ سال اخضاب ج ض خضاب رنگ موی کردن خضاض سیاهی
دوات خفر اسپار عطا خضم گروه بسیار ط خطا گناه اخطاج
خطام مهار خطابت خطیب شدن خطبه زن خواستن خطیم
جروف خفا پوشش خف سبک خفت سبکی ل خلاف بیدوقیه

دقاق وضد قبل خلال م خلال الشیء وسط خلب ماخض و پرده
دل و پرده جگر خلفا آمرش اخلاط ج خلعت جامه بخشیدنی خلقه
در کار خلقت صورت و آفرینش جله غلاف شمشیر و آنچه از طعام
در دهان بماند خل و خلم دوست اخلال و احلام ج خمار مقنعه
خمیر مخمره ن خنزیر بزرگش گردن و خوک خنازیر ج خنصر انگشت کلک
خناصر ج و خوان خون نارسته اخوین ج ی خیار گزیدگی و در گزیدن
خیاطت دوختن خیاط نورش و رشته خیر بزرگواری خیره الله برگزیده
خدای خیفه ترس خیفف ج کتاب الدال المفتوحة آ آه درد ادواء ج
رجل داء مرد دردمند داء الفیل علتی که از آن ساق پای برآماسد دابه خزنده
دابه جنبنده دواب ج دابة الارض خوره دابر پس رو دوابر ج داج
بنگ تاریک داجن گوسفند و مرغ دست آزموده داحول دلم کوله داخر
خوار داخرون ج دخس در دماغ داخل درآینده داد آخر شب
از ماه دار و داره سرای دور و دیار دو بران وادو دار ج دار السلام
سرای سلامت از افتها و دار المقامه سرای استادان بعضی بهشت

دار الهجرة مدینه رسول صلی الله علیه وسلم دار الغرب و دار الکسه سرای درم زن
دار سرای ماه دار چینی دار چینی دارع زره دار داری بوی خوش فروش و آنکه
مقیم در خانه بود داعی خواننده و دعا کننده داعون و دعاق ج دافع
باز دارنده دلاماء دافق آب جهنده دال زن فربه دالف آنکه از پیری
بعصا رود دالة تار دالیه دولاب که بگاو گردد دلفا دریا و سوراخ موش
دشتی دامغه جراحتی که بمغز رسد دامه بلای صعب دامیه جراحت سر
که خون از آن برود دانی نزدیک دانیه سخت دواهی ج دایر گردنده
دایس فرزد دایره خطی گردد دایم همیشه ب دباج دباغ فروش دباب
دبه گرد باس دوشاب پز دباغ پوست پرای دبدبه طبل دبور باد مغرب
دبه ث دثر مال بسیار دجاجه مرغ خانه دجاج و دجاجات ج
دجال و دجاله گاوان بزرگ دجر لوبیا دجوج سخت تاریک ح
دخل درآمد دخیل نو درآمده در کار ر دراب دروازه دربند
دروب ج درجه پایه بالا درجات ج درداد پیر و در نیکی بغل
دره دره ای لاکثر خیره و لله دره ای حفظه درس خواندن علم

وکفتن درک دریافتن درک پایه نشیب درکات ج درک اسفل طبق
زیرین دوزخ درن شوخ س دست دسته جامه و پیش کاه دسوی
ج دستجه دسته دسکره کلاته ع دعاره پلیدی دعامه ستون دعایم ج
دعث اول بیماری دعی اشب پست هشتم عین دعی اچشم سخت سیاه
غ دغدغه تردد دغله خیانت ف دفار زن پلید کار کویند دفاف
دف زن دفتر کاغذ نوشته دفاتر ج دفرکند دفرا کند بغل دفع کاه
ازرن دف پهلو دف معام دفوف ج دفقان دوسوی زین کهر
پهلوی اسپ بود دفع باز داشتن دفن پنهان کردن داء دفین
درد سخت که دوای آن ندانند ف دقاق آرد فروش کویند دقدقه
آواز سم ستور دقعا خاک دقل مرد ضعیف و خرمای بد و بر کشتی
دقیق آرد و چیزی باریک دقاق و دقایق ج ک دکه دکان ل دلق
دله دلک مالیدن دلوک شش آفتاب دلو دول دلا و دلاو
دلاج دلال ناز دلال عرضه کننده و راهبر دلالت راه نمودن
دلیل راهبر ادله ج دلوک دارو که در خوشتن مالند دلیک

مانی که در انکبین و روغن مالند دلاک مالنده م دمار هلاکی دمام دیک بند
دما و دم خون دماء ج دم الاخوین خون سیاوشان دمث مرد نرم خو
دمع آب چشم دموع و ادمع ج دجه دمیم روی زشت ن دن خنب دنان
ج دنی ناکس دنس شوخ خلیس د دوا دارو ادویه ج دوات م دوانی دوات
دار دوار کردنده دوام دیمومت همیشکی دوحه درخت بزرک دور کرد
چیزی دوران کردیدن دول دول دولت م دول ج دو پیلان دوی
آواز ه دها عقل دهان روغن کیر دهر روزکار دهور ج دهشت شرم
دهرانی دهق شکنجه دهاق ج دهم عدد بسیار ی دیار خداوند دیر و حبسه
دیان پاداش دهنده دیجور و دیجوج تاریکی دیوث بی رشک دیدن
خوی دیر جایکاه زاهد ترسایان دیرانی خداوند دیر دیمومت همیشکی
دیس دام دیون ج باب الذال المعجمة مذب دباکدوی تر دبار نابیست
روز چهارشنبه راست خرس دبر پس مردم ادبار ج دبسی موسیچه ج دجنه
و دجیه تاریکی دجی ج ج دخال دود دخول در آمدن دخن ارزن
دخنه هرچه بر آتش افکنند ر در مروارید بزرک الواحدة درة در ج

دری ستاره بزرگ و روشن و داری ج ع دعا خواند و عمو کنی پیر
ل دلب چنار و دلدل سیکور و خار پشت م دلم و دلوح باز و بند و مل
ریش و ماهیل ج دمیت صورت و می ج ن دنیا این جهان و دنیا
چیزی که نسبت کنند بدنیا و دنیا ثابت الادنی نزدیک تر و دوار
و دوام سرگردش و دولعه مکر و نگه کو دکان بازی و دود کرم و دوله آن
مال که بدولت گیرند دول فرمایه ه دهن روغن و ادمان ج
دهن الجوز روغن جوز دهن اللوز روغن بادام باب الذال المکسورة
ب دلبس دوشاب دبق سریش ث دثار جامه زیر پوش
دثر مال بسیار دثور ج خ دخریص تبریز ر درست علم آموختن
درایت دانستن درع زره دروع ج درهم م درام ج دریلق زبان
ع دعامه مقرنه پایه زرد عامتان دو دیوار از چوب بر سر چاه که
چرخ بال گردد الواحدة دعامة دعص توده ریگ دعوت خواندن
در نسب ف دق بیماری باریک دقت باریک ل دلهاث شیر
م دماغ مغز سر ادمغ دمنش ابریشم سفید و حریر سپید دمنه

کنه و آنچه سیاه باشد از نشان خانه دمن ج ه دنان جام شراب
برگرده ی دیبات خرمن کوفتن دیبات دین دواری دیباج
دیباد دیباج آغاز کتاب دیک خروس دیوک دیکه ج دیماس
حمام دیمه باران شبانروزی دین کیش ادیان ج دینار م دنانیر
ج دیوان نشستن دبیران و دفتر شعر کتاب الذال المفتوحة
ذاب عیب ذات تشنه چنانکه لبهای وی خشک شده باشد ذات
هستی ذات الیمین سوی دست راست ذات الشمال سوی دست چپ
ذات الصدور اندیشها و حاجتها ذات الجنب درد پهلو ذات
الریه درد شش ذاکر یاد کننده و اهل غافل ب ذبذب ذکر ذبح
سر بریدن و ذبح درد طن ذبیح و ذبیحه گوسفندی که کارد راست بدو آنچه
قربانی کنند و ذبح الله لقب اسمعیل ع ر ذرق سرگین مرغ ذرور
داروی که بر جای پراکنده کنند و دارو چشم ذره مورچه و آنکه در هوا
گردد چون آفتاب از روزن خانه تابد ذرات ج ذری گرد
گرد سرای ذریعه نزدیک ف ذفر بوی خوش و ناخوشتر گویند

رجل ذفر مرد کنده بغل ق ذفق زنخ اذقان ج ک ذکا آفتاب
ذکوة سر بریدن گوسفند ذکر تیر بینه از هر چیزی ذکور و ذکران ج و ذکر
آهن و فولاد و عورت مردم ذکوره مذاکر ج ل ذلاقت کند دکی زبان
ذلول رام ذلل ج ذلیل خوار و نرم اذلا و اذلة ج م ذم نکوهیدن و مر
ذمیر مرد دلیر ذمیم مذموم ن ذنب گناه و ذنوب ج ذنب دنباله
چشم ذوم عیوانات ذنوب دلو ه ذوات الظلف گاو و گوسفند
و اهو و نخچیر ذوات الحوافر اسب و استر و خر ذوات الحقف شتران ذوات
المخالب مرغان و دد و کان ذوب انگبین خالص و ذوب و ذوبان
گداخته شدن ذود از شتر تا ده اذواد ج ذوق چشیدن ذواق چشاننده
کننده ه ذهب زر و زرده تخم مرغ اذهاب و ذهوب ج ی ذیل
دامن ذیول ج باب الذال المضمومة ب ذباب مگس ذبان ج
و ذبان العین مردمک چشم ذبابه پلیته ج ذخر ذخیره ر ذرة ارزن
ذروه کوهان شتر و سر کوه ذریة فرزندان ذریات و ذرات ج
ع ذعر ترس ک ذکا آفتاب ذکر یاد کار ل ذل خواری و دابه

کسو ذوابب ج یقال فلان ذو مال ای صاحبه ذوالفقار نام تیغ
امیر المؤمنین علی ع ذوالکفل ع ملقب پیغمبر است از پیغمبران ذوالنون
لقب یونس پیغمبر ع ذوالنورین لقب عثمان بن عفان رض ه ذهول
غفلت باب الذال المکسورة ب ذبر نوشته ذبح گوسفند کشتنی
ر ذراع گز ذروه بلندی ک ذکر یاد کردن و وحی و آوازه و بزرگواری
ذکری یاد کردن ل ذل نرمی و ذلت خواری م ذمة زنهاری ذمت
ذمی زنهاری ه ذهن قوة مدرکه ی ذیب گرگ ذیاب ج ک ب
الراء المفتوحة ر راب کاسه بند رأس سر و رش راب کمان
راب شوی مادر رابه زن بد رابع چهارم رابیه بالا رابیه روز مره
رواتب ج راجع نفخه نخستین راجع فزون آمده راجع بازگردنده
راجی امیدوارنده راحل پیاده راح می راحه آسایش و کف دست
راح و راحات ج راحله شتر مسافر و راحل ج راحل رونده بجای
راحم مهربان رأوه زن همسایه و زن غریبه خوب راوع بازدارنده راقم
نفخه باز پسین راوند زعفران راد الکلاء ای طب را از مغز شک

رازق روزی دهنده راز ریاح بادیان راس سر و جماعت روس
ج رواسخ و راسی کوه استوار رواسخ و رواسی و رواسیات ج راس روس
کوهی راشد بر راه راست راشدون ج راشد شد کردانه و طفیلی
راصد پاسبان راضع شیر خواره راضعه و خرشیر خواره و دندان شیر
راضی خشنود راضون ج راضیه پسندیده راعد ابر بارعد راعی شبان
راعل احمق رعاد رعاد ج رأفت مهربانی رافع بردارنده و بلند
کننده راقد خواب کننده رقود ج راقیه زن نیکوی نرم اندام راقود
خم پیغر کرده راقی افسون کر راقون ج راکب شتر سوار رکب ج راکد
آب ایستاده رواکد ج راکع پشت خم کننده راکعون و رکع ج
راکل بچه شتر مرغ اراکل و ریال ج راکم گاو شاخ دار و نیزه دار راکی
تیر انداز رماة ج راوی روایت کننده راوون و رواة ج راویه شراب
کش راهب زاهد ترسایان رهبان ج راهن گرو گیرنده راهی بیننده
راهی بیش بخشم فکرت اراء و اراء ج رایه علم رایج روان و رایجه بوی
خوشی و ناخوشی را نیز گویند روایج ج رائض دست آموز کننده

رایع

رایع و رایق خوش آینده ب رباح و ریح سود ربا ج ربیات چهار
دندان که پس ثنایا بود ربامی اسپ و گاو و گوسفند چهار ساله و شتر
هفت ساله ربا عجمه یکی ربانی خداشناس ربانیون ج ربا و ربوه
پشته ربی پرورش خداوند و پروردگار ارباب و ربوب ج ربرب
گله گاو و شتی ربض گرد اگرد شهر ربط بر بستن ربع منزل و رباع و ارباع
ج ربوه علت تبی نفس ربیب پسر زن و ارباج ج ربیبه دختر زن
ربا بیت ج ربیبه دیده بان ربیع باران بهاری و بهار اربعه ج
ر رتب ما بین السبابه و الوسطی رتقا زن بسته اندام رتیمه رشته
که بر انگشت بندند تا بسبب آن چیزی بیاد آید رتایم ج ر رث جامه
کهنه رثاث ج رجا کناره آسمان ارجاء ج رجا امید رجال رجب
و شعبان رجع باران و دیگر رجعت بازگشتن رجل مرد رجال ج
رجالات ج رجم سنگسار کردن رجیع سرگین خر رجیم رانده ج
رحب راح رحبت المسجد فراخای مسجد رحل پالان شتر ارحل
و رحال ج رحم زهدان و خویش و مهربان ارحام ج رحی بشاینده

وروزی دهنده رحمت رحموت مهربانی رحول شتر باری رحموم
آن زن که رحمش درد کند رحی سنگ آسیاب ارحی ج رحا الرحی
آسیاب باد رحیب فراخ و فراخ شکم رحاب ج رحیق شراب
خالص رحیم مهربان رحماج رحیل رحلت کننده خ رخیض
نماز پرورده رخل بره ماده رخال ج رخمه کرکس رخم ج رخیم
نرم آواز رخیص ارزان د ردبازدادن در راه بر شدن
ردع بازدن از کار ردهه که آب ردی بدرد ردیع احمق
ردیف پس نشستی در دیم جامه پوند دار ذ رذل مردم ناکس
رذال ج ز رزاز برنج فروش رزاق روزی دهنده رزانت
آرام گرفتن رزالت ناکس شدن رزال ورزیده آهسته
رزیم آواز شیر نر رزیت مصیبت رزایات ج س رس چاه رسوس
ج شعور رسل موی فرو هشته رسم نشان رسوم ج رسن رم ارسال
ج رسول پیغام رسل ج رسیل همروش رش آهو بره رشاج
رشا راه راست گرفتن در سندان ریش آب زدن و باران

اندک رشاش رشاشه گلاب زن رشحه آب بیرون تراویدن رشحات
ج رشید راست تقدیر و راه نمای و راه راست رشیق کشیده بالا ص
رصاد رابهال رصاص ارزیز رصاصی و رصاص ارزیز گر رصف
سنگ برهم نهادن رصیف چین و عقل رصیف کاری محکم ض رضاع
شیر دادن رضراض سنگ ریزه خرد رض مزای کوفته در شیر آغشته
رضم و رضمه سنگ بزرگ رضیع کودک شیرخواره رضیف گوشت بر سنگ
بریان کرده رضی مرد پسندیده رضیه زن پسندیده ط رطب
تر رطاب ج رطب سست تر رطل پیمانه ارطال ج رطوم و رطی
و رطیط احمق ع رعد فرشته ایست که ابر را می راند رعود ج
رعده و رعشه گرزه رعلا گوسفند دراز گوش رعله گله اسپ
و شتر مرغ رعنا زن بی عقل رعوم گوسفند لاغر رعیب گوسفند
فربه رعیق بانگ قصب اسپ رعیت زیردست رعایا ج
غ رغاب زبان نرم رغام خاک و کف شیر رغبت خواهش دل
رغبات ج رغاده و رغوه کف شیر رغد عیش فراخ رغیب

فراخ شکم رغبه عطای بسیار رغاب ج عیش رغیده عیش خوش رغیف
کرده ار غفج ف رفا رفو کر رفاهت در رفاهیت فراخی رفث قول
قبیح و جماع رفد فتح بزرگ رفرفه شاخ روان و مرغزار و بط کر انمایه و دوانی
زره رفرف ج رفع برداشتن و اعراب پیش رفلا زال نرشت رفیع
بردارنده و بلند کننده و بلند رفیق یار رفقا ج ف رفا افسول کردن حاجت
بازرگانی کردن رفاحی بازرگان رفاص پای کوب رفاع برقع دوز
رقام رقم کننده رقم نوشتن و مهر کردن رقبه دیگ سر بریده رقب و رقبات
و رقاب ج رقراق گول آب امراة رقراقه زنی که آب همی رود از وی
از خونی نقش پای کوفتن رقطا گوسفند سیاه سفید رق پوستی بران
نویسند و کفش بزرگ رقوق ج رقول خاد گوید زغفران رقیب نگاه
بان رقیع آسمان رقیق بنده و نازک ارقاج رقیم نامه و خرمند و آن
تخته که نوشته بود بران نامهای اصحاب کهف ک رکاک سستی مزاج
رکبانه و رکب طرزی که نشست را شاید رکاب ج رکوة دول خرد و رکیک
پست رای رکاک ج رکض پای جنبانیدن رکیس خردمند بارای

حلیم رکیه چاه رکی ج م رماح نیزه رماد خاکستر رماد عظیم الرماد
یعنی مهمان دار است رمد درد چشم معزات رت بلب پایچه رموز ج
رمص ثوخ خشک بر چشم رمضا نرم و زمین تافته و ریگ و بهاسمیت شهر
الصیام رمضان رمق رمه و باقی جان رمکه بادبان ارماک در ماک ج
رمل ریگ رمال ج رمیم استخوان پوسیده رمام ج رمی انداختن رمیه نشانه
ن زنده مورد و عود رنوق ج رنف لالا رنق آب تیره رنین بانگ
کمان و زن مصیبت رسیده و رواح از پس نماز تا شب روشن رسیدن
خرار واث ج روح آسانی و بخشایش و بوی خوش و نسیم باد روح
ج روحانی فرشته و پری روحانیون ج روضه مرغزار ریاض
و روض ج روضات ج روع بیم و کارزار روف مهربانی روق شاخ
ارواق ج روم جستن و روی الضحی چاشتگاه و رنق کل شیء لوله روی
حرف آخر بیت و شراب روئیه فکر و حاجت ه رهبانیت ترس
کاری رهب ترسانیدن رهش آرده رهط گروه رهن گرو
رهان و رهین آنچه در گرو نهند ی ریان سیراب ریب گمان

وحاجت ربیب المنون وریب الزمان شخصی رفرکار رجال
ث سرم وروزی ربط چادر ربوط ج ربع افزونی ربعان الشباب
وربق الشباب اول جوانی ربم کور ربی پوشش رایس مهتر قوم
باب الراء المضمومة ب رباع چهار چهار رب می پخته ربوب
ج ت رتبلا دلبه ج رجال چرمیدن رجعان خواب رجلت
پیادگی رحولت درجولیت مردی رجوع بازگشتن ج رحاب
فراخی ج رخاب نرم رخام سنگ نسوی نرم رخص از زانی نرخ
رخصت اجازت شرع دکار خوشی فرو کذاشتن د ردام صورت
اسفل الانف فاذا لال فهو الفاء ردل بی آهستیی ارذال ج
رداله بد ز رزداق رستا رزه مصیبت رزایا ج س رستاق
رستا رساتیق ورسادیق ج رسغ بند سر دست ارساغ ج
رسوخ استوار شدن رسوب باب غرشدن ش رشد زیرکی ص
رصده افزاینده ض رضاب آب دهان ط رطب خرمای تر الواحدة
رطبه رطب گیاه تر ارطاب ورطاب ج رطوبت تری رطوبات ج

ع

ع رعاف خون بینی ارعاف ج رعب ترس رعوب بد دل ارعبوبه
زن تمام بالاغ رعاره کف شیر ف رفات استخوان ریزه رفقه
کاروان رفق ورفاق ج رفوض زمینی که ملک نبود ق رقاد دور فتده
خواب رقاق نازک رقعه نامه خرد رقود خفتی رقوم
نشانهای دیوانی رقیه افسون رقی ج ک رکام ابر برهم نشسته
رکبه زانو رکب ج رکله دسته نیزه رکی دود مال و جانب ارکال
ج م رمان انار رمانه یک انار رمح نیزه رماح ج رمه ترس که
در گردن کشور بندند و روی سیراب از روی بزرگ سر روع
دل وسخی خدای و جبرئیل و فرشته که در یک صف بایستند در برابر
فرشتگان و رحمت و فراخی و جان و ارواح روح الله لقب عیسی
پیغمبر ع روزنامه روم رومیان الواحدة رومی رومه گریم
رؤیت دیدن رؤیا خواب روی ج رویدا اندک آهسته رویدا
زیبا مهلت ده زیدرا ه رهطه گروه رواح موش دشتی باب الراء
المکسورة ب ربا گوش ربوا افزونی حرام رباط رشته خریطه

رباط جمل اصلها ربح سود ارباح ج ربیع بهار چهارم ربیع باران
بهاری ربقه رسن رتبی خداشناسی و دانشمند رهبون ج ت
رتاج دز ترک ج رجز عذاب و تب رجس پلیدی و کردار بد و لعنت
و عقوبت رجل پای ارجل ج ح رحلت از جائی نقل کردن
خ رخو نرمی د رداکتف پوش اردیه ج ز رزق روزی ارزاق ج
س رساله پیغام رسالات و رسائل ج رسل شیر ش رشوه پارهٔ دادن
رشی ج ض رضوان و رضا خشنودی و رضوان خازن بهشت
ع رعایت نگاه داشتن رعمه بزرگاری رعده گرزه رعدید مرد
بی دل و زن نرم اندام ف رفاسا زکاری رفاده آن رکوه که بر خرا
نهند رفاقت و رفاق همرای کردن رفد عطا و یار و قدح بزرگ
رفعت بلندی و رفق نرمی ق رق بندگی رقت تنگ دلی ک
رکاب شتران بار کرده یکی را راحله گویند نه از لفظ دی رکاب
رکاب دار رکاز گنج رکز آواز رکس پلیدی و عذاب م رمه
استخوان پوسیده رم ج د رواق سراپرده از یک عمود روایت

چیزی از کسی حکایت کردن ی ریا نمایش ریاست مهتری کردن
ریاضت رام کردن ریاس ریواج ریبت عیب و گمان ریبه
شش ریح باد و بوی ریاح ج ریش جامهٔ نیکو و پر مرغ ارباش ج
ریصار کجار روا میر ج ریصاری لیچار فروش ریع بالا و راه
ریق آب دهان ریم آهوی سپید ارام ج کتاب الزاء المفتوحة
زاج زاک زاجر مانع زواجر ج زاد توشه ازواد ج زارع برزگر زارعون
و زراع ج زانی مرد پلید کار زنات ج زانیه زن پلید کار زانیات
و زوانی ج زاویه گوشه نشین زوایا ج بحر زاخر آبی موج زاهد
پرهیزکار زاهدون و زهاد ج زای مرد بسیار جماع زائدة الکبد جگر
گوشه زایچه صورت طالع زاید افزون گشته زاهره روشن و تابان
زایل گردنده زائر زیارت کننده زائرون و زوار ج زایف درهم
درهم بد ب زبانیه دوزخ بانان الواحدة زبان و یقال زابن
و زابنه و زبال سرگین کش بدکف آب شیر زبر نوشتن زبرجد
زمرد و گویند لعل زبور کتاب داود م زبیب مویز زبیبی مویز

فروش زجاج آبگینه و آبگینه فروش زجال کبوتر زجره بازداشتن زجل آنکه
ح زحف گروهی که یکبار بشمن روند و افزونی و نقصان در سخت
و زحمت و تشویش زحور فلق شکم ر زراد زره گر و مرد بازره زراع
بزرگ زرافه گروه زراق فوس گرز پیشه شاذروان زرابی ج
زرجون زردی زرد زره زرع کشت زرغب کنجیت زرق
فوس زرقال زن چشم سبز ع زعامت مهتری زعزع باد
زعیم پیشوا و پایندان زعاج ف زفیر اول بانگ خر و سختی و ناله و بانگ
آتش ق زقاق جنگ فروش زقوم درختیست در دوزخ و گویند
میوه ایست در دوزخ مغفور مایه منها ک زکوة آنچه واجب است
دادن از مال زکواة ج زکی پارسا ل امرة زلاء زن لاغر و بی زلل
گناه زله آنچه از دیوه بردارند زلات لغزیدن زلات ج زلم بزرگار
از لام ج زلمه آنچه آویخته از گردن گوسفند م زمار نای زن زمر
نای زدن زمال و رمس روزگار از زمال و از زمه ج زمزم چاهیست
در مسجد حرام زمین افکار زمینی ج زنوع خرگوش زمهریر سرمای سرد

وباد سرد زمیت آهسته زمیل پس نشین ن زنبق روغن بادام زنج
زنگیان الواحدة زنجی زنجار زنگار زنجبیل نام چشمه ایست از بهشت
زند سر دست و آتش زنه زنو ج زنیم حرام زاده و آنکه نشانه بود
در بدی زناج ج و زوال گشتن آفتاب زوج جفت و هفت ازواج
ج زوجه زن زوجات ج زورق کشتی کوچک زوارق ج ه زهات
پارسای زهره شکوفه از نارنج زهیر ج زهره القب فاطمه ع زهوق
چاه ژرف ی زیت زوغ زیتون م و نام کوهیست در شام زیغ
میل از حق بباطل زیف زر ناسره زیوف ج باب الزاء المضمومة
ب زبده مسکه زبت و گرزبره منزل ماه زبره نامه زبور و زبر ج
زبانا منزل ماه ج زجاج آبگینه زجاجی آبگینه فروش ح زحل کیوان
و نام ستاره ایست در آسمان هفتم زحلوفه پای کشک خ زخرف
زر و آرایش ر زرزور سار مرغیست زرق باز سفید زرقت
کبودی ط زرط جنان ق زرقق گوی تنگ ع زعم برهمانا سخن ک
زکام در گلو و سر زکر جنگ ل زلال آبی که از آسمان بزمین فرود آید

زلف پاره شب زلفی تر دیگر زلقوم نای حلقوم زهره گرده زمرج زمزم
چاه زمزم ن زنار آنچه ترسایان بندند زنبور م زنا پرخ زور
دروغ ه زکاو زکاق مقدار زهره ناهید نام ستاره است
باب الزاء المعجمة ب زبرج زرد و آرایش زبرقان ماه زبل پرکس
از بال ج زنبیل زنبیل ج زحاف کم کردن از رکن عروض ر زرد
دکمه جامه از زراج زراعت دهقانی کردن مزرعت عجب کردن
ق زق خیک زقاق دراز قاق ج ک زکام مهار م زقجی زنگی
دنبه مرغ زنا پلید کاری زندیق آفتاب پرست ی زیادت
افزونی زیارت دوست را پرسیدن زینت و یوم الزینة روز
عید زیج زره بنا زیق زه گریبان کتاب السین المضمومة
مسائلی پرسنده سابلم سایح آنکه گوی اثنا می کند در رفتن و مرد روزه
دار سابع هفتم سابغه زرهای سابغات و سوابغ ج سابق پیش گیرنده
سابل زبر سابله کاروان سوابل ج سابحه سر بر زمین نهنده ساجدون
و سجده و سجده ج ساحه میان سرای ساحات ج ساحر جادوگر ساحرون

و سحر ج ساحل کناره دریا سواحل ج ساخط خشمگین یوم سخی
روز گرم سادس ششم سادن خادم کعبه سدنه ج سارب آنکه روان
رود سارق دزد سارقون و سراق ج ساریه ابری که شب آید
و ستون سوار ج سازه شاد کننده ساسم آهوس ساطور م ساطی
اسپ بسیار فراخ گام ساعه زنجیر دیگر مان ساعات ج ساعد سلق
دست سواعد ج ساعی کوشنده و غزه کننده و فراهم آرنده صدقه
سعاه ج ساقط افتاده ساقه دبر سفره ج ساقه دبر مردم ساقین ج
ساقا گرد پسار خاک ساقه جامعی که در پس لشکر باشد ساقی آب
دهنده ساقیه کنیزک و جوی خرد ساقی و سواقی ج ساکره شب ساکن
ساکی آرامیده و آب ایستاده سواکن و سکان ج ساکت و ساکوت
همیشه خاموش سالب ربایده سالک رونده سالم درست و بی عیب
سالمون ج سامی بلند قدر سام مرکبی سام ابرص گرمابه سانت
غلیظ شدن سامه برجیننده که زهر دارد و سوام ج سامر افسون گوینده
سامری لقب مردیست که گوساله زرین ساخت در وقت

موسی ع سامع شنوا سامعه گوش سوامع ج سانح آن جیزی که از دست
راست در آید و گویند فجسته سوانح ج سایه شتر آب کش سوانی ج
سایره روی زمین قیامت سایهی فراموش کننده ساهون ج
سایر رونده و باقی چیزی سایف شمشیر دارد و شمشیر زننده سلاسل جوراهنده
و پیوسته سایلون و سوال ج سایه روند در مه گوسفند سوایم ج
ب سباب دشنام دهنده سبابه انگشت شهادت ساحت شناگر
سباح ج شنا کننده سباک گیم بالای بست دشنام دادن سبب رسن
و پیوند سحاب ج سبت روز شنبه سبخه شوراستان سبد بزموی
درخواسته سبب بیان سباسب ج سبع و دد سباع ج سبع المثانی
سوره فاتحه سبع و سبعه هفت سبعه عشر هفده سبعون هفتاد سبعمائه
هفت صد سبعة آلاف هفت هزار سبقت پیش گرفتن
سبتی خواندن ابر و فرو سبلت دنبال بروت سبنتی و سبندای
مرد دیر و تنگ سبکدر اندن کلام سبوح اسبی که گوی آشنامی کند در
رفتن سبی اسیر کردن سبی و سبیه برده سبایا ج سبیع هفت

یک سبیکه زر و سیم گداخته سبیل راه سبل ج ت ستار پوشنده
گناه ستر پوشیدن ستوق درم سه تو ج سجاده مصلی سجع هوای
معتدل سجع بانگ کبوتر سجل دول بزرگ سجال ج سجل آینه سجیه
خوی سجایا ج ح سحاب ابر سحایب ج سحار جادو و سحقافه
زن ستری سحرم اسحار و سحور ج سحی کودن و جامه کهنه سحور
آنچه سحرگاه خورند سحیق دور کیل بانگ جغد خ سخاوت جوانمردی
سخط خشم سخله بچه گوسفند در آن ساعت که بزاید نر و ماده
یکسال بود سخیف بی خرد و جامه تنک سخیمه کینه سخیم و سخی
آب گرم سخی جوانمرد اسخیا ج د سداد راستی سدر گرش سرشته
بستن سدل فرو گذاشتن جامه سدی تار بی باف سدید
محکم و درست سدیس شش یکی و گاو و گوسفند بنج ساله و شتر هفت ساله
ر سراث دی سراب م سراج زین گر سراط پالوده فروش سرادق
از آرایای سرب رامه مال سرج زین سرطان خرچنگ و نام برجیست
از شارهای بروج و بیماری معروف سرور زره شرق و سرقه

در دو سر مدهیشه سر بر تخت سر رو اسرة ج سریره نهانی و دل سیر است
و سرایر ج سریع زود و سری مهسری جوی خوردو سریه مقدار
چهار صد تن سرایا ج سطار گوشت فروش سطح بام سطوح
ج سطوه حمله بردن بقهر سطوات ج سطر خط و اسطر و سطور
و اسطار ج اساطیر ج سطر مرد ضعیف سطیع بامداد ع
سعادت نیکبختی سعد فتد نحس سعی کوشیدن سعوط دارو که
در بینی ریزند سعید نیکبخت سعد اج سعیر آتش افروخته و نام
دوزخ ع سغب گرسنگی جان گرسنه ف سفاح و سفاک
خون ریز سفحه سفه سفاتج ج سفره جمعی از ملایکه السفرة
اسفار ج سفر جل آبی سفارج ج سفساف کار حقیر سفله
ناکسان نفس سوکمان سفارت رسولی کردن سفالت
دون شدن سفاهت بی خرد شدن سفیر رسول سفن
و سفینه کشتی سفن و سفاین ج سفیه نادان سفهاء ج ف سقام
و سقم بیماری اسقام ج سقوم بنام سقی آب دادن

سقا

سقا آبکش سقط افتادگی سقف آسمان خانه سقم بیمار سقمی ج
ک سکاک کمارد اسکه علت بی هوشی سکر نبیذ خرما سکرت سخمی
سکر اشیاء سکران مردمست و الانی سکری سکن آرام گاه و دل آرام
سکینه آرامش و آنچه در روزگار طالوت در تابوت بر بنی آمد و آنرا
سری بود چون سر که به و روی چون روی آدمی و دو بال چون
بال مرغ ل سلاخ آنکه پوست از گوسفند بکشد سلال سله باف
سلاطت دراز زبان شدن سلام بی عیب و درود سلب
جامه که بر ما بند ربودن سلخ آخر ماه روز از ماه سلسال و سلسل
و سلسبیل آبی که آسمان بگلو فرو رود و سلسبیل نام چشمه است در بهشت
سلطنت پادشاهی سلعه شکستگی سر سلف ابنان بزرگ
و هم سلف و هم داماد و سلیف پشتبان اسلاف ج سلم
خار آورد و خریدن غله پیش از ارتفاع سلمان سنگ بزرگ
سلوت فرستادن سلوقیه سنگی است منسوب بسلوق که
موضعی است بیمن سلوی انگبین سلیط روغن زیتون

سلیطه زن دراز زبان سلیل فرزند در وقت زادن سلیم بی عیب
و مار گزیده و درست سما آسمان و سقف خانه و هر چه بر سر تو سایه
افکند سموات ج سماع شنیدن و سرود و سماع جاسوس سماحت جوانمردی
سماک ماهی فروش سمت راه راست سمط رشته مروارید در کشیده
سمیح خوش سمیح جوانمرد سمراف نه سمر در غنیمت در بادیه سمرا گندم
سمع شنوای سماع ج سامع سمع ج سمیع خرد سر سمک ماهی سمل جامه کهنه
سم سوراخ سوزن و گوش و زهر سمی زهر و غش کاه و سموم باد گرم سمید نان
میده سمیع شنوا سمیر حدیث کننده بشب سمین فربه سمان ج سمی هم نام
ن سنار دشنی سنبوسق سنبوسه سنام کوهان شتر سنه سال سنوات و سنوات
ج سندره کوک سنف میان راه و ارض سوا زمین هموار و سوا الطریق
میان راه و عندی سوا نزد یک من برابر است سواء عورت مردم
سواسیای و کالبدش و میان دل و کرده پسار و کاغذ نوشته
و کرداکرد شهر سوانی رد شنای سوام چرنده در مه کوسفند سورت قوت می
سوط تازیانه سوطات و سیاط ج سوف رود بود سوبق پست

سوبق پست فروش سوی درست اندام سویت راستی داد
سهر بی سهر بیداری سهران بیدار سهل آسانی و زمین نرم سهول ج
سهم بهره و تیر سهو و سهام ج سهو فراموشی ی سیاح رونده و سیاره
و کاروان سیار سیاح و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خورشید
و ماه سیاف شمشیر و کش و شمشیر دار سیب عطا سیاب ج سیج
آب روان سیحون نام جویست بهند و سیان سید مهتر و لقب
یحیی پیغمبر ع سیاده ج سادات ج سیر رفتن سیف شمشیر سیوف ج سیل
سیفان مرد کشیده بالا و امراة سیفانة زن بلند بالا سیل باران
سیلان ج و دویدن اشک سیه بدی سیئات ج باب السین
المفتوح سبات راحت خواب سباط خاکی رفته سبحان پاکی
و دوری از عجب و عیب سبحه مهره تسبیح و کاغی که نه فریضه باشد
و نه سنت سبع پاک ت سترت پرده سنای عظیم الات
ج سبحو سر بر زمین نهادن ح سحت حرام و رشوت سحره سحر
تاریکی ف سخام سیاهی دیگ و چرک نرم سحره نفوس کنند سحر

افسوس کردن بوم سخن روزی کرم د سدره درگاه دگر فلکی بنی سدره ج
سدرش شش یک سداد ج سرای شب اعتاق سرعت شتافتن سرادق
سراپرده سرادقات ج سره ناف سرة الوادی میان رود سرشار در
سرمگی شیشه است منسوب بسرمج دهوام سیتاف سرتبت آن بزرگ که از
زن پنهان بود سراری ج ع سعال سرفه ق سقم بیماری سقوط افتادن
سقیانوس ک سکر شکر سکری شکر فروش سکره نیم کاسه سکه زره
سنگ حلقه و چاه سنگ و منج آهنین و بوی خوش سکونت آرامش سکوت
خاموشی سکیت اسپ دهم در مسابقت ل سلاف می چه بر دل
کشند از چیزی چون فرزند و مانند آن سلالا ج سلامی انگشتان
انگشت پای سلحفا کشف سلحفات کشف ماده سلطان
فرمان ده و پادشاه سلاطین و سلاطین ج سلفه زنهاری و پیشبند
سلم نردبان سلالیم ج سلوک راه سپردن م سماق م سمافیه
سماق و دار سمو بلندی سمنه داروی فربهی ن سنبله خوشه
غله و نام برجیست سنابل ج سندس دیبای نازک است

فرموده رسول و کرده او سنن ج د سواضد الحی سواغ نام بت سوال
پرسیدن و حاجت اسوله ج سود و مهتری سور باروی شهر و عروسی
سوار کس خورده سار ج سوره پاره از چیزی سور ج سوس اصل مردم
و شیشه که در طعام افتد سوق بازار اسواق ج سوقی بازاری سول
انچه بخواهند سویداء دل ه سهام تیرها سهام باد گرم سهولت نرم شدن
سهی ستاره است خورد سهیل ستاره است روشن در جانب
جنوب اهل یمن بینند انرا باب السین المکسورة ب سبار
جراحت سبت عمامه سبوب ج سبیبه نعلین از پوست گاو
سبط نواسه و گروه اسباط ج سبطان حسن و حسین ت ستاره م
ستر پرده استار و ستور ج ستری پرده دار است و سنه شش سنه عشر
شانزده سنول نصف ستمائه ششصد ستة آلاف شش هزار ج
سجل زنهار نامه سجن زندان سجون ج سجیل سنگ گل سجین
زیر هفتم زمین و گویند چاهیست در دوزخ ج سحر جادوی اسحار ج
ج سحبت سخت سحری افسوس د سدرة المنتهی درختیست

در آسمان هفتم سدره کنار درختیست از بادیه سدل پرده ز سراج
چراغ و آفتاب سراط راه سربال پیراهن و زره سراپیل ج سرجیل
و سرقیل سرکیل سرحال گرگ سراجیل ج سرداب سرداب سته
نهان و نکاح اسرار ج سرطاد پالوده سروال گزار پای ط
سطام کفچه آش ع سعزر ج سعلاغول ماده ف سفاح زنا
کردن سفرنامه اسفار ج سفر بیاع دیک سفل الدار زیرخانه سفله
ناکسان ق سفامشک سقط بچه افتاده از شکم ک سکم کوی سکه
ج سکنجبین م سکینت همیشه خاموش سکر همیشه مست سکین
کارد سکاکین ج سکینی کارد ل سلاح آلت جنگ اسلحه ج
سلح استخوان مار سلسله زنجیر سلاسل ج سلف هم سلف سلمی
چغند رسلک رشته سل کاهش سلم آشتی م سماک منزل ماه
سمت نشان سمجات پوست تنک که زیر استخوان سر بود سمسار
دلال غله سمسم کنجد سمسمی کنجد فروش سمط رشته مروارید سمیع
بچه گرگ ن سنام آن چوب که بدهی بزغاله بندی که تا شیر

نتواند خوردن سنان نیزه اسنه ج سنه خواب سبک سنجرف شنگرف
سنده حرام زاده سنق دندان وزاد سنال و اسنه ج سنور گربه
سنابر ج و سواک مسواک سوار دست برنجی اسوره ج اساوره
ی سیاده قهری سیاع گاه گل سیب راه کندر آب سیوب
ج سیبات نگاه و رشتی بقهر سیاقت راندن سیاحت
گشتن بعالم سیخ م سید گرگ سیدان ج سیرت روش نیک
سیرج سیاه سیمان نشان فروشی خلاسیما خاصه سیمیا آنکه تخم کند
طور سینا و سینین کوهیست بسیار درخت که موسی ع در آن کوه
با حق تعالی مناجات کرده است **کتاب الشین المضمومة**
شاب مرد جوان شباب و شبیبه ج شابه زن جوان شباب
ج شاة گوسفند ماده و نزیک را بجو شاة ج شات جرات گرد شافع
غلام جوان شاخص دیده بردن خرنده شاد خه سپیدی که
هم سوی اسپ را فرا کرد مگر دو چشم و براشت دل آهو بره شواد
ج شارب بروت و رشامنده شوارب ج شارخ

جوان شارع شاه راست و بکاری در آینده شوارع ج شاسع دور شاطه
زن بلند بالا شاطی کنار رود شاعی قافیه گوی و شاعرهای ج و
طاعنها که آنجا کنند شعرا ج شافع خواهش کننده شافی شفا دهنده
شفاة ج شاکر سپاس دارنده شاکری چاکر شاک گمان مند شا
کله تهی گاه شاخ گره بلند شواخ و شامخات ج شامل فرا رسنده
شان کار و حال شؤن ج شانی دشمن دارنده شاهد گواه و زبان
حاضر شاهدون و شهود ج شاهق سر کوه ب شباب جوانی
شب نامه شبح کالبد ی اشباح ج شبعان سیر شبق یک آرزو
شدن بجماع شبکه دام و کلوته که در سر پوشند شبم آب سرد شبه برنج
و شبه و شبیه مانند اشباه ج ت شتام دشنام دهنده شتاه برا
کنده کی شتم دشنام دادن شتوه زمستان شتاه ج ت شتوی
خانه زمستانی شتوی و شتی باران زمستانی ج شجاعت دلیری
شجه شکستگی سر شجر درخت و هر نبات که ساق دارد شجرات و اشجار
ج شجره طیبه درخت خرما شجره خبیثه درخت حنظل شجیع

مرد دلیر ج شحاح و شحیح مرد بخیل شحام پی فروش شحم پی شحوم ج
شحمة الاذن لاله گوش شحمة البصر سپید دیده شحمة الرمان
آنکه در میان انار باشد شحناء دشمنی ج شخص کالبد ی اشخاص
و شخوص ج د شدید سخت شداد ج شراب نامیست از جمله
چیزها که شاید شربه ی شرابی شراب دار شرح بدید کردن شرح
الشباب اول جوانی شرید بدی شرور ج شره به شرار ج شربی بد خو
شرط نشانی و پیمان کردن و پیش زدن شروط و شراط ج شرع
نهادن دین شرق جای برآمدن آفتاب و افتاب را نیز گویند
شرقیه و شرقی سوی آفتاب برآمدن شروب و شرب آبی
که بتوان خورد اگرچه ناخوش باشد شری با و زنان دیبه
شریج و شریجه گوشت تنک کرده شریط شرط شریعت راه
دین و آبش خور شرایع ج شریف هر زر که از اشراف ج شریف
ابنا شرکا ج ط شطا در عا شطف فربه شطبه زن بلند
بالا شطر نیمه و ناحیت و سوی شطن کنار رود شطط ستم

شطر غریب ع شقاب کاسه بنه شقار موی بز فروش شعب
قبیله بزرگ شعوب ج شعر موی و بز موی شعری موی باف
و موی فروش شعر شعث موی گرد آلود بهم در شده شعر جر الواحده
یکی شعرا ج شعره نث نهای حج و طاعتها که آنجا کنند شعایر ج
شعری جو فروش غ شغاف پوشش دل شغب فریاد شغف
اشتغال شغل کار و مشغول شدن شغو اعقاب ف شفاق راه
شفاف بغایت صافی شفاعت خواهش شفاب شفاه ج
شفره کارد بزرگ شفع جفت شفعوی شافعی مذهب شفق
باقی روشنائی آفتاب در اول شب شفقت مهربانی کردن شفقت
دشمنی شفیع خواهش کننده و صاحب شفعه و شفعا ج شفیق
مهربان ق شقاد شقاده بدبختی شقاق چوب بر و بزم شکر
شقایق النعمان لاله کوهی شقذ اعقاب گرسنه شق شکافتن
و جوی آب خراشیدن شکاف سر قلم و غیر آن شقوت بدبختی شقیه
مستمند شقیق اسب بسیار رو شقیق برادر شقیقه درد

نیم سر شقی بدبخت اشقیا ج ک شکر فرج زن شکس شکس خور
شکل خلاف بقیه شکل مانند اشکال ج شکوه شکه خورد و کوشش
شکور سپاس دارنده شکیکه گروه شکیه دهنه لگام شکایم ج شکیه
و شکوی گله ل بد شلا دست شل شلش کوشت چرب شلشله
بانگ آتش شلیل شال و کول پوشی اسب م شمامت دشمنایگی
شمال و شمال باد شمال شمالات و شمایل ج شمامه هر چه ببویند
شم و شمه بوی شمس خورشید شموس ج شمع موم شموع ج شمعیل زود درد
شماعل ج شمله گلیم بزرگ شموس آبی که پشت نه دهد شمول می گسیط
بامدادان ن شناد دشمنی شنار عیب شناعت زشتی شنب
خوشی آبی دندان شنتم آنچه آسیابان آرد بان روبه شش ج
شنگ کهای شنت رشته کردن و شو ابریان گرد ابریان فروش
شوب آمیختن و شواب ج شوصه بادی که در پهلو افتد
شوط یک شواط ج شوق آرزومندی اشواق ج شوک خار
شوکت حرب شوله نام منزلیست از منزلهای ماه و دم گرد

شولقی طفیل ی شباح در منه فروشی شئی چرا شباح ج شیب
سپیدی موی شیخ پیر و خواجه اشباح و شیوخ و شیخه ج شیخ المرکبی
لقب نوح ع شیخه زن پیر شیطان دیو و دیو مردم شیاطین ج
شیبی زشتی باب الشین المضمومة ب شبهت گمان ج شجاع
دلیر و مار تیز ر شراع سایه بان شرفه کنگره شرف ج شرفه خار شرطی
منزل ماه شروطی قباله نویس شروع بکار در شدن ع شعاع روشنائی
و باشی آفتاب اشعه ج شعبه شاخ درخت شعب ج شعر و شاعر
بد و خیار خرد شعار ج شعله فروغ آتش شعل ج ف شفرجای
مژه اشفار ج شفه خواهش ق شقاق شکاف پای اسپ ع شغل کار اشغال ج
شقوق شکاف دست پای مردم ک شکر آزادی م شمول همه را
فرا رسیدن ل شتاب سرد و شواظ زبانه آتش شوای
شویز سیاه دانه باب الشین المکسورة ب شبیت شود شبر
بدست شبه مانند و برنج شباه ج ت شتاز مستان ج شخه
جماعتی که شهر نگاهدارند و شخی و شدد سخی شدق گوشه

دهان اشداق و شدوق ج ر شراع بادبان کشتی شراک بند نعلین
شرب بهره آب شرذمه گروه اندک شرعه راه دین شرک و شرکت انباز
شری خریدن و فروختن شیال دورک که مجهد بر اطراف کلو شرای
ج شریب می خواره شریر کثیر الشر ص شص دام ماهی ط شطر نیم ع
شعار نشان و جامه اندرونی شعاره نشانهای حج و طاعتها
که آنجا کنند شعب راه در کوه شعاب ج شعر کلام موزون و مقفی
اشعار ج شعری ع ستاره ایست ف شفا بهتری از بیماری
ق شقاق خلاف و عداوت شقشقه آنچه شتر میت از گلو
برآرد چون کشتی شقاوشق ج شق و شقه ناحیت و نیمی از چیزی
باشد شقص پاره از زمین ک شکال م تکاهت کله کردن شکله
شکل نار ل شکوا ندام م شمال دست چپ ل شتاق شتاب
عادت شناش ج شنیع زشت شهاب ستاره روشن و آن
ستاره ایست که بشب رود چون آتش شهب ج ی شبلد روز
شنبه شیخ در منه شیاخ ج شبند کج تیر از م شواز برنج شبس

وشبا وشبص وشبا خرمای که استه او محکم نشده باشد شبه کردم دل
اشبال ج شبه خوی شبیه ج کتاب الصاد المفتوح ص صابر شکیبا
صابران ج صابون م صابونی صابون فروش صابی از دینی بدینی
شونده صابون ج صاحب یار و هم راه و خداوند اصحاب و صاحبون ج
وصحابه و صحبا و صحبه و صحاب ج وصحابه یاران رسول ع صاحب
الحوت یونس پیغمبر ع صاحبه زن صاحبات و صواحب ج صاحی هشیار
صاخه نامست روز قیامت را صاد دیگ مسی و خرده صادق
راست گو و لقب اسمعیل پیغمبر ع صارخ رسنده صارم تیغ برّان صاع
پیمانه چهار مدی صواع ج صاعقه آتشی که از آسمان بیفتد و آواز سخت
هلاک کننده و مرگی صاعقون و صواعق ج صاعر خوار و جام
صاعرون ج صافی رگ ساق صافی پاک صافل آنکه آهن روشن
کند صاقور تیغی صالب پشت مازه صالح بسامان کار صالحون
وصلحی ج صالی زن نیک صالحات ج صالغ گوسفند و گاو شش
ساله صامت خاموش و زر و سیم صانع آفریدگار و کارکننده

صانعون و صناع ج صاب رسنده بعلو چیزی صایغ زرگر صاغ
ج صایل حمله برنده صایلون ج صایم روزه دار صایمون و صوام
وصیام ج صبا نگاه دارنده صبا باد مشرق بود صباح با
مداد صبار شکیبا صباغ رنگ رز صباحه نیکو روی شدن صبت
آرزومند صبوح چاشت و آن شراب که از پس صبح خورند
صبور شکیبا صبیح الوجه نیکو روی صبیحه مداد صبی کودک صبیان
ج صبیه دختر صبح درست صحاح درست صحاف مصحف فروش صحرا دشت
صحارا و صحاری ج صحفه کاسه بزرگ صحاف ج صحن میان سرای
وقدح بزرگ صحیح درست صحاح ج صحیفه پوست روی مردم و نامه صحایف
وصحف ج صخره سنگ بزرگ صخور ج صداق کابین صداقت دوستی
صدر پیش گاه و آن هر چیزی و سینه صدور ج وصدر البیت پیش
خانه صدف خانه مروارید اصداف ج صدقه کابین صدقات ج صدقات
آنچه صدقات ج صدقه هر چه بدهند که بر سبیل وجوب بود صدقات
ج صدوق راست گفتار صدی آواز که از کوه باز شنوند صدیان تشنه

صدید زرد آب صدیع روشنای صبح صدیق دوست اصدقا ج ر
حرف سیم کره کشنده حرام حرم فروش حرج کوشش کننده حروح ج حرحر باد
تنک سخت حرحره بانگ باز حرع افکندن دعت معروف حرف دانیدن
واقرونی درم حرفه نام منزلیست از منزلهای ماه حرم حرم حرج پیدا و اشکارا
حریج خریدار رس حریر بانگ در وقام وزر حریع افکنده شده حریق ج
حرام حرامی ناکوشه ع صعب شیر صعد بالا دوشوار صعل خردی صعوه
سبک صعید روی زمین و خاک روی زمین ع صغار خواری و ستم
صغانه چغانه صغر خورد صغار ج صغره گناه خورد صغایر ج ف
صفا کوه سخت بلکه صفا و صفوا او صفوان سنگ سود سخت صفا
خالص صفاد بند کشنده و بند کر صفار روی فروش ورد کر صفح بگردن
روی و بگسوی ورق صفی ست ج صفح روی کردانیدن از کاری صفد
عطا و بند صفر اکمال صفصاف بید صفصف زمین همواره صفعا
سیلی خواره صفاعنه ج صف دسته صفوف ج صفوت بازگزیدگی
صفق دست برهم زدن صفقه بیع دست بدست صفیف گوشت

نمک سود صفی دوست گزیده اصفیا ج صقیه آنچه برگزیند از پیش لشکر
از برای خود ف صقار چراغ دار صقال مهره زن و آنکه آهن روشن
کند صقر ج صقره الشمس حرارت آفتاب صقر شمشیر افروخته ک صکاک
قباله نویس صک قباله صکوک ج ل صلا آتش که بدان گرم شود و لیلة
الصلک شب براة صلاة آن سنگ که بران بوی خوش سایند صلوة نماز
و درود و رحمت و استغفار صلوات ج صلوة الاولی و صلوة الظهر نماز
پیشین و صلوة العصر و صلوة الوسطی نماز پسین و صلوة المغرب
و صلوة العشاء الاولی نماز شام و صلوة القیمه و صلوة العشاء الاخرة
نماز خفتن و صلوة الفجر و صلوة الصبح و صلوة الغداة نماز بامداد و صلوة
الضحی نماز چاشت و صلوة الکسوف نماز آفتاب گرفتن و صلوة الخسوف
نماز ماه گرفتن و صلوة الاستسقاء نماز باران خواستن و صلوة القصر
نماز سفر و صلوة الخوف نماز در جنگ صلاحیت شایستگی و صلاح صندوق
صلب بر دار کردن و پشت صلد سخت سنگ صلصال گل خشک
صلف لاف صلیب چلیپا و علم لشکر صلیل بانگ زخم شمشیر

م صمانیک بلکنت صمد بهر و پناه نیاز مندان و آنکه او را جوف نبود
صمیم گری صمصام تیغ صمت خاموشی صموی مردم فرومایه صمغ م صموغ
ج صمیم خالص و میان دل ن صناج چنگ زن صناع زن چرب
زبان صناع دست کار صنج چنگ صنجه سنگ ترازو صنجات ج صنع
چرب دست صنعت کار صنم بت اصنام ج صنور جلغوزه صنیعه
کار صنایع ج و صواب خطا صواغ زرگر صواف پشم فروش
صوت آواز صوم روزه و روزه داشتن صولت حمله کردن صولی
گاه در شتن صولجان چوگان صومعه جای عبادت صوامع ج
ه صهبا می که با گرفی زنند صهوه پشت و پس کوهان شتر صهیل
آواز اسپ ی صیاح بانگ کننده صیاد نخچیر صیاغ زر گر صیب
ابری که باران بزرگ قطره بارد صیحه بانگ و عذاب صید آنچه بگیرند از
وحش صیود ج صیرف و صیرفی صراف صیارفه ج صیغ خلاف
نابسنان صیقل آنکه آهن روشن کند صیاقله ج باب الضاد
المضموم مذب صبابه باقی آب در مشک و گرده مردم صباب باقی

شراب

شراب صبح سپیده دم صبحه خواب صبح دم صبرا علی بخشه صبره کوت کندم ج
صحبت زندگی کردن صحوه صحوا د صداع درد سر صدام درد بنم سر صدع
زلف اصداغ ج صدفه کابین ر صراع خالص صراخ خروس صرره بهوان
صروف گردش ایام ع صعوبت دشواری صعو و بیاکاه ن صعلوک
دزد و درویش صعالیک ج ع صغار خرد صغر خواری و ستم صغرات
جغرات ف صفر روی صفری روی فروش صفوت ازدی ل صلح آشتی
ن صندوق م صنادیق ج و صواع جام سیمین و چهار من اصواع
و صیعان ج صورت پیکر صور ج صور برق و آنچه اسرافیل در دمد
صوف پشم اصواف ج ه صهاره جوزه پسه باب الصاد المکسوره
ص صبی حالت کودکی صبغ رنگ صباغ خورش صبغة الله دین
خدای صبغی رنگ فروش ح صحت تن درستی د صدق راست
اصداق ج صدیق گفت راست گوی لقب یوسف پیغمبر ر
صراط راه صرف می بی آب صرباد خشک ف صفاد بند
صفت نشان صفات ج صفر خالی صفوت درویش

صفو خالص ل صلا آتش که بران کرم شوند صله عطا صلات ج م
صماخ سوراخ گوش اصمخ ج صمت همیشه خاموش ل صنار چنار
صناعت کار صناعات ج صندید مهتر و لرد و داهیه صنادید ج
صنف گونه اصناف و صنوف ج صنو و صنوان خرمایی که از بیخ
دیگری رسته بود د صوار مشک و کله گاو دشتی اصوره و صیران ج ه صهر
پدرزن و داماد ی صیام روزه داشتن صیت نگاه داشتن صیاح بانگ کردن
صیت آوازه کتاب الضاد المفتوحة ض ا ضابوط عبد لقبه ضاحک
خندیده ضاد مدهد ضارب و ضاربه زننده ضارگزند رساننده
و ضارع زاری کننده ضال درختی که از آن کمان کنند و گمراه ضالون
ج ضاله گم شده ضامر میان باریک ضامن پابند ان ضایع برباد داده
ضان میش ب ضبابه نرم ضباره ایستادی دست ضباب
میغ ضبط نگاه داشتن ضبت سوسمار ضبع کفتار ج ضجر تنگ
دلی ضجیع هم بستر ح ضحک خنده کننده ضحوه چاشتگاه ضحی ج ج
ضحصاح و ضحل آب اندک ضحک مسکه ضحیه آنچه قربانی کنند ضحایا
خ ضخامت شاد شدن ضخم بزرگ د ضدید ناهنار خراشی

خراب درم زن ضرب کونه زدن و رفتن ا ضراب ا ضریب
و ضروب ج ضربان دردریش ضرخلاف نفع ضرورت بیچارگی
ضرط باد با آواز ضره زن هم نوی ضرع پستان ضروع ج ضرم آتش
گره ضریبه مال باز بریده ضریح گور بی لحد ضریر نابینا ع ضعف خلاف
قوه ضعیف سست ضعفاء ضعاف ج غ ضغاطه جوهل کفش
دوز ضغینه کینه ف ضفر و ضفیره موی تافته و بافته ضفایر ج
ضفف سختی و بسیاری عیال و شتاب ضفه کنار جوی ضفیر نوای
ل ضلال و ضلالت گمراهی ضلیع پهلو م ضمان تاوان و پابند
ضم فراهم آمدن و اعراب پیش ضمن بیمار برجای مانده ضمیر دل و آنچه در
دل گیرند ضمایر ج ضمیمی پابندان ن ضنک تنگ ضنی بخیل ضنی
بیماری باریک و ضوء روشنایی اضواء ج ضواحک چهار دندان
که از پیش نیشتر بود ضاحکتان دو ضاحکه یکی ضومران شاسپرم
ه ضهل آب اندک ی ضیزن طفیلی ضیق تنگ ضیکل مرد برهنه
از درویشی ضیم ستم ضیون گربه دشتی ضیاون ج ضیل خروتراز

رمار باریک باب الضاد المضمومة مترب ضارم مرد دلیر ضبارک مرد بزرگ
ضباضب مرد کوتاه فربه ج ضحکه آنکه بر مردمان خندند و مردمان برو
خندند ضحی چاشتگاه ضحام بزرگ خراطس ج زکوندان خراطا باد و آواز
خرشخی و زبان غ ضغط تنگی ف ضفف شکر ضفاک زکام باب
الضاد المکسورة ضحک خنده د ضد نام ما اضداد ج ر ضرام بزم
نرم خرس دندان اضراس ج فرغام شیر ع ضعف دو برابری چیزی و عذاب
اضعاف ج غ ضفث دسته گیاه و خواب شوریده اضغاث ج ضغن
کینه اضغان ج ف ضفدع مکل یعنی وزغ ضفادع ج ک ضلع
استخوان پهلو اضلاع و ضلوع ج ضلیل مرد بی دین م ضماد مرهم
جراحت ضمن درون نامه ن ضنت بخیلی ضنو اصل ی ضیاشوک
ضیاسیاب ضیافت مهمانی ضیزی قسمت ناراست ضیض
اصل مردم ضیف کنار جوی ضیق تنگی ضیم کنار مرد و کتاب ب
الطائب المفتوحة ط طا مرد جوان که زن جماع سیر نشود طاب
بوی خوش طابه شراب خوشگوار طابخ تب گرم طابخه گرمگاه طابع
مهر طرح طابق و تاجن تابه طاحونه آسیای آب طارمرد

بسلیه

سبلت دیده طارف مال نو طوارف ج طارق بشب آینده طارم
خانه بالا طاس م طاعت فرمان برداری طاغات ج طاغی بدگوی
طاغون مرگی که از وبا بود طاغوت هرچه پرستند جز از خدای تعالی
طواغیت ج طاغی نافرمان طغاة ج طاغیه بیداد گر طاق یکتای
طاقات ج طاقت توانایی طالب جوینده طالبون و طلاب
و طلبه ج طالع بی فرمان و بی سامان کار طالع برآینده طالق زن
سرداده طوالق ج طامه نام روز قیامت طامث زن حایض
طاوس م طوابس ج طاهر پاک طاهریه برنج داطا پرنده و فال به
طیر مرغ اطیار و طیور ج طایع فرمان بردار طایفه گروه و گویند لا طایل
تحته ای لا خیر فیه ب طباخ پزنده طبخ پختن طبال طبل زن طباهجه
طباهه یعنی گوشت کباب طبت دانا طبطبه بانگ آب طبع سرشت
طباع ج طبیب نیک دانا در علم بدن اطبا ج طبیخ پخته طبیعت
سرشت طبیعی عادتی ح طحال آسیابان طحین آرد طحینه
آرده یعنی آرد گندم در روغن سرشته ر طرار دزدی که آستین

یا کسه بشکاند طراوت تازگی طرب شاد طرح افکندن طرد
راندن طرف چشم طرف ناحیت و کناره زبان اطراف ج
طرفا کریم الطرفین یعنی نیک است در اصل آواز پدر و مادر
طریده فرزند دوم طریف مال نو طریق راه طرق ج طریقه طبق
آسمان درویش طرایق ج طری تازه ثوب طری جامه نو
س طعن طعست طشت ع طعام خوردنی طعم مزه طعن
نیزه زدن و بد گفتن و بد رفتن ف طف کنار دریا امرأة
طفلة زن نرم اندام و نازک طفیف اندک ل طلاب جوینده
طلاقت گشادگی طلب جستن طلح درخت خار ادرو گویند درخت
موز طلع شکوفه خرما طلعت دیدار روی طلق در دزادن طل
باران نرم طلال ج طلل کالبد تن و دست سرای اطلال و طلول ج
طلیعه و طلایه سواران نگاه دارنده لشکر و دیدبان طلیق از بند رها کردن
طماع طمع کننده طمث ناپدید کردن طمطام میان دریا طمع پیوس
اطماع ج طموح لگد زدن ن طنار فسوس اطنز فسوس طنطنه بانگ

رود و رود طنف روی جامه از ابریشم طنافس ج طنبس بانگ طنبور
نوشش و مکس و پشه و طواحن دوازده دندان که از پس ضواحک بود
طاحنه یکی طواف الصدر و طواف الوداع طواف بازگشتن طود کوه
بزرگ اطوار ج طور یکبار اطوار ج طوع فرمان بردن طوارق رسانندگان
ج طوف گرد برگشتن طوق هرچه در گردن افکنند و زه کمان اطواق
ج طول نیکوی و افزونی طویل دراز طوال ج طویه دل ه طهارت
پاکی طهور پاک کننده ی طیار پرنده طیب حلال و پاک و خوشبوی
طیبات ج طیال گرسنه طیش سنگ سای کردن طیف خیال
طیبه نام مدینه رسول باب الطاء المضمومة مع ظ
ظرب چوبیست بسر که بر آب آید چون نمد بسته ر ظرثوث شتر جماده
ظرفه چیزی نو و غریب ظرایف ج ظره موی پیشانی و کناره رود
ظروس دروغ زن ع ظعن و ظعن خورش غ ظغرانشان پادشاه
ل ظلوع برآمدن آفتاب و غیر آن ظلاوه نیکوی ظلبه پیش گردن
و گناه اندک و جامه کهنه م ظمانینه آرامش ظمروس سخت دروغ

زن و طوال دراز طوب خشت پخته طوبی درختیست در بهشت
طوبی لک خشک تر طور کوه اطوار ج طوفان بارانی که همه
جای رسد و سختی و تاریکی شب طوماره طوامیر ج طوی نام وادیست
که موسی ع در آن وادی کلام بواسطه شنیده ه ظهر پاکی ی طیور
مرغ فردوس باب الظاء المکسورة ظب جادوی طبع جوی
خورد طبق بریش طبیخ خربزه ح ظال سپر ز ظمی آرد ر ظراز
علم ظرباء صومعه ظرف آب گوهری ظرس کاغذ ظرم انگبین ف
طفل کودک خرد اطفال ج ل ظلال عیبت از می ظلس جامه
کهنه ظلق حلال م ظمر جامه کهنه اظمار ج ظرس سخت دروغ زن
ظمظم بسته زبان ظم دریان ظنب ریسمان خیمه ظنب ج اظنابه ج
ظنجر ارکله ظنفسه نهالی از ابریشم ظنافس ج ظول رسنی که در گردن
ستور کنند تا بچرد و گویند طال طوله یعنی دراز شد ی ظیب
بوی خوش ظیبت گوشت ظیل درازی طال ظیله دراز شد مدت او
کتاب الظاء المفتوحة ظا ظازن بزرگ مستان ظاب سخن

ظام

ظالم بیداد گر ظالمون و ظلام و ظلم ج ظاهر پیدا هستی و غلبه کننده
و ظاهر البلد برون شهر ب ظبی آهو ظبی ج ر ظرافت نیکوی و چابکی
ظرف باردان ظروف ج ظریف سبک روح و تیز دل ظرفاء ج ف ظفر
دست یافتن ظفره ناخنه اچشم و عیبی ظفرة چشم ناخنه برآورده
ظفره موی بافته ل ظلام بیداد گر ظلام و ظلماء تاریکی ظلم آب زندان
درون آن ظلوم ستمکار ظلیم نر مرغ ظلیمه ستم م ظماء تشنه ظماء ج
وجه ظمآن روی خشک بی گوشت ظمیاء سیاه لب ن ظنق تنگ و بیقرار
ظنون ج ظنون جای که نه اندر آب دارد و یا نه ظنبی تهمت زده
ظهر پشت چهارپای بارکش ظهور را ظهر ج و ظهر الکف پشت پنجه
و ظهر السماء آن سوی که باد بر آسمان بود ظهر البلد برون شهر
گویند نزلنا بظهر انیکم یعنی فرود آمد در میان شما ظهر یاری
طیان پاسبی بیابانی باب الظاء المضمومة ظبة تیز
نای شمشیر ف ظفر ناخن اظفار ج ل ظلم و ظلامه ستم ظلمت
تاریکی ظلم و ظلمات ج ظله سایه ظلل ج ی ظیوب استخوان
ساق ه ظهر میان روز ظهور پیدا شدن باب الظاء المکسورة ع

ظعان نوای هودج ل ظلف زنگل گاو و گوسفند و نیز ان اظلاف ج
ظل سایه و دود ظلال ج ظل ظلیل سایه بسیار ظل ممدود سایه
دراز و همیشه ل ظنت تهمت زده ه ظهاره ابره ظهار بر
ج ظهری پس پشت ظهیره نیم روز گاه گرم ی ظهر دابه اظهار ج

کتاب العین والمفتوحة

ا عاب عیب عابد پرستنده عابدون
و عباد و عبده ج عابد الاوثان بت پرست عابر سبیل راه
گذری عابس ترشی روی عوابس ج عانق میان دوش و گردن
و زن جوان عوانی ج عاتی عاصی که پند کسی نشنود عاتیه
باد تند سخت عاج استخوان پیل عاجز درمانده عاجزون
ج عاجل شتاب کننده عاجله ابی جهان عاجن
خمیر کننده و انگبر زور دوست بر پای خرد از پیری عاد
نام قبیله است عادت خوی عادت ج عادل داد دهنده
عادلون ج میزان عادل ترازوی راست عادی دونده
و بیداد کردن عادون ج عادی دبر بینه منسوب بعاد
عاذ زنیت ج عاذل ملامت کننده عاذلون

و عذال ج عار ننگ عاره و عاریت بامانت دادن عارض عرض
دهنده و لشکر و بیماری و ابر عوارض ج عارضه بیماری عارف شناسنده
عارک زن حایض عارمه زن شوخ عاری برهنه عاشق شیفته عاشقون
ج یوم عاشورا روز دهم محرم عاصف باد سخت عواصف ج عاصی
نافرمان و گناه کار عاصون و عصاة ج عاصف گیرنده عاطفت
مهربانی کردن عواطف ج عاطفه میشه عاق نافرمان عاقب
از پی در آینده عاقبت سرانجام عواقب ج عاقر زن نازاینده
رجل عاقر مردی که سرانجام نبود او را عاقل خردمند عقلاء عاقلون
ج عاقله بزرگی عاقلان کسانی که دیت میدهند عاقولا کاجی عاکف
شهری عاکفون ج عالم این جهان و آن جهان و هر چه آفریده است
و هر جنسی از مخلوقات را عالم گویند عالمون و عوالم ج عالم دانشمند
عالمون و علماء ج عالی بزرگوار و برتر عالیه سر تیره عوالی ج عام
سال و مردمان فرو تر اعوام ج عامر آبادانی و عمارت کننده عمرا
ج عامل کار دار عمال ج و عامل فراهم آرنده صدقه عاملون ج عامه

ضد خاصه عوام ج عامه موی زمار عامات ج عامه بستهنده عامی
اسیر عانون دعناة ج عامت آفت عاهات ج عاهره زن بی سال
عابل پادشاه زیردست عاملون درویش عایث تباه کار عاید
باز آینده عایر دردچشم عایل درویش ب عبث بیهوده شمردن
عبد بنده عبید و عبدان و عباد و عبید ج عبره اشک عبرات ج عبقر
سوس سپید عبقری بسیار کرانمایه و استاد در هر کار عبوس شتر
در جل عبوس مرد ترش روی و یوم عبوس روزی سخت ناخوش عبهر
نرگس و گویند گل بستان نور و زن عبهره زن نیکو سپید عبیت طعامی که
از کشک سازند عبیر اخلاط بوی خوش ت عتاد سازه و قدح
بزرگ عتاق دعتاقه آزاد شدن عتب ماپس الوسطی و المنبر
عتبه آستانه عتم وقت نماز خفتن عتود بزغاله عتید حاضر و اما
عتیده بوی و گویند آینده و ال عتیق بزرگوار و آزاد کرده و نیکو
کار و اسپ کوهری و چیزی کهنه عتیل مرد درشت عثار و عثور
ستور و سر در آینده عثرت سر در آمدن ج عجب شگفتی اعجاب ج

عجز از بزرگ سرین عجنا مثل لاغر عجز بیچارگی عجله گردن
و چرخ چاه و شتاب کردن عجل گل عجلان شتاب زده عجم هر که جز
از عرب بود الواحد عجمی اعاجم ج عجم تنه خرما عجی چهارپای عجوه نوعیست
از خرما عجوز پیرزن و گاو پیر عجیز ج عجول شتاب زده عجیب شگفت
داشته عجیر و عجیر آنکه صحبت خواند کرد عجیلی جغجر د عد شمردن عداد
عداد شمار عدل گواه راست و داد و مرد نیک عدول ج عدم بی
عدد و شمس اعداد ج اعادی حجج عدده دویدن عدلان مقیم بودن
عدیل برابر چیزی آمده عدید شمردن و دانند عدیم بی مانند شده
و دیروز ش ذ عذاب شکنج عذب آب خوش عذبه سر زبان و سر نیزه عذرا
زن دوشیزه عذاری ج عذر پیش و برای و حدث مردم عذق از خرما
خرما عذل ملامت کردن عذیر حال عذیره موی کرزمان و حمایل موی
گم کردن کودکان و حمایل عذیر ج ر عرا ناحیت عرا در حیت
خوشی عرار گلیست خوشبوی عراک مالنده عرب تازی بالاصل الواحد
عربی عربا عرب خالص عرزب در معده عرجا کفتار ماده و گوسفند

عرش تخت و سقف خانه عروش ج و عرش القدم پشت عرصه میدان
و میان سرای عرصات ج عرض پهنا و عرضه کردن عرض آنچه بنماید دام و ملک
و خانه و مال اعراض ج عریض پهن عرار گرد عرف بوی خوش عرفات آنجا
که حج کنند روز عرفه روز نهم ذی الحجه عرق آنچه از عرق خوی عرقوه
چوب سر دلو عرک مالیدن عریمه چمن و بند آب و موش دشتی عرم لشکر
بسیار عرمض سبزی بر آب عروب شوهر دوست را عروبه نامیست
روز آدینه را عروس آنکه بخانه شوهر شده باشد عرایس ج و مرد را نیز عروس
گویند عروض مکه و مدینه و بزغاله و ناحیت و میزان و شعر و طریقه آن
عروضات ج و اعاریض ج عروف شکیب ورزد چوبه عریش خیمه که از
چوب و گیاه کنند و چفته از ره عروش و عرایش ج عریض پهن عراض ج
عریف آنکه قوم خود را بشناسد عرفا ج عریکه گوهر اشتر و طبیعت
عریی پیشه اثر عزاز نسب عزاز زمین سخت عزازیل نام ابلیس علیه اللعنه
عزب مردی زن عزبه زن بی شوی عزف آنها که بزنند عزل منع
کردن آب از زن و جدا عزم جزم و قوت و آهنگ کاری عزایم ج

عزبی همنا و دشوار عزیب انبز گویند اعزه ج عزیمت اندیشه و افسون
داشتن بکاری عزایم ج س عسال انگبین فروش و تیره جنبان
عساله جای انگبین عسب و عسف قدح بزرگ عسجد زر عسجده
کاروان زر عسر و عسیر دشوار اعسار ج یوم عسیر روزی سخت
و دشوار عسس کسی که پاسداری دارد از بهر دزد عسکر لشکر عساکر ج
عسل انگبین عسلی نشان جهودان عسوق شمار عسیف
مزدور عسیل چاروب عطار و قصب پیل عسی شاید بود عش
عشاشم اعشبه ج عشار راه بان و آنکه ده یک بردن کند از مال
مردمان عشر ده عشقه از عشاق عشو اشتری که آنچه پیش او بود
نه بیند عشیره یک عشیره خویشان نزدیک عشار ج عشی و عشیه
از نماز شام تا نماز خفتن و عشایا ج ص عصار روغن کر عصا معروف
عصی ج و عصا الساق استخوان ساق پای عصب پی اعصاب ج
عصبه خویشان پدری که میراث برند یوم عصیب روز سخت
عصر روزگار و آخر روز و افشردن یوم عصیب روزی دشوار

عصیر شیره عصف و عصیف برگشت عقی نافرمان ض عضاب
دشنام دهنده عضاض سنور گزنده عضب شمشیر تیز عضبا نام ناقهٔ
رسول صلعم عضد بازو عضرس تکرگ عضله پارهٔ گوشت عضلات ج
عضوض اسپ گزنده ط عطام عطار بوی فروش عطش تشنگی عطشان
تشنه و عطشی ج عطف مهربانی کردن و بگردیدن و بگردانیدن عطر
عطاشی
جای خوابیدن شتر عطوط طوطی عطوف مهربان و شایسته عطیه عطا
عطایا ج ظ عظم استخوان عظام ج عظمت بزرگی عظیم بزرگ و بزرگوار
و بزرگ داشتن عظام و عظمی ج ف عفافت پارسایی کردن عفاف
پاکی دامن عفص بازو عفن از حال گشته عفو درگذشتن عفو عفو
گشته عفر خاک آلود عفیف و عفیفه پاکدامن ق عقار آب
درخت و زمین و مال و متاع و پسر و پسر اعقاب ج عقد پیمان
و زنار و گرهبستن و عقود ج عقر پی کردن عقرب کژدم و نام برجست
عقارب ج عقص مرد پنجمین عقعق عکه عقل خرد و پناه و دیت
عقول ج عقول داروی که شکم را به بند و عقیده آنکه با تو عقد بسته

بود عقیب پس در آینده عقیصه موی پیچیده عقاص ج عقیقه
مو موی باز گرفتن کودک عقیله زن گرامی و پیچیدگی عقیم زن
نازاینده و مرد را نیز گویند ک عکره پنجتر تا صد عکر در دی رو غیر و غیر
آن عکس ضد چرا ل علا بزرگواری علاة سندان علاف علف فروش
علاقه دوستی علامت نشان علامات ج علام و علامه بسیار دانای علانیه
آشکارا علف علوفه ج علوفات ج علق جلوز تر و نی علقه خون
بسته علیقه توبره که بر سر ستور کنند علایق ج علم فرزند دستی علم جامه
و کوه اعلام ج علیل بیمار علیم دانا علی بزرگوار م عمد آهنگ و قصد
کردن عمق ج چاه اعماق ج عمل کار اعمال ج عمله اجرة العامل عم برادر
پدر عمات ج عمود ستون و چوب خیمه عمد و عمدی ج اعماد ج عمید مهتر
عمیر آبادان عمیق دور و عمیم فراوان ن غار ج غاب انگور فروش
غاق بزغاله غالی راه سوی بالا غنه لیب هزار دستان غنم
خول سیاه شان غنز بزغنزه غم بزه غنقاز دراز گردن و سیمرغ
غنک و غنکی و غنکبوت تنیده غناکب و غناکیب ج غنم درجست

دریا دیه شاخهای او چون بند انگشت انجده عنوه گرفت او را بقهر و
عوا نام منزل ماه عوان زن که با نو دکاوی نه جوان بود و نه پیر عوج کژی
چوب عوجا کمان عود بازگشتن عود پناه گرفتن عور آنجی زشت
عوف شیر و خرده عوات غول عول یار و یاوری اعوان ج غلام عویل
سخن غریب ه عهد زنها و پیمان عهوج ی عیاد رد سخت عیاب
عیب گشته عیار شیر و مرد دلیر که بشب رود عیاف فال گوی عیب بدی
عیوب ج عیبتر اثر غیر مزکور عیش زندگانی عیطاء عیطل زن دراز
گردن عیقه کناره دریا عیله درویشی عین چشم و چشمه و خورشید و
چشم ترازو و مال گزی و زر اعین و عیون ج عیوق ستاره ایست
روشن بر کنار کهکشان عیون شور چشم باب العین المضمومة مع ب
عبودیت بندگی عبوست ترشی عبیت گرت عثه خوره ج
عجاب سخن شگفت عجاف لاغر عجب خویشتنی بینی عجه خایکینه
عجد موی عجلی ناهاری عجم نقلی در عجم بستگی زبان و نقطه د عده
سازگار عدد ج عدول از راه بگشتن عدمول دیرینه عدوان

ستم و زبان سخت خشک عذر بهانه عذرت دوشیزگی عذل آنکه
مردم را بسیار ملامت کند عذوبت خوشی چیزی ر عراضه راه آورد
عرب تازی زبان عرجون چوب خوشه خرما عرس مهمانی زن
گردن عرف پشت اسپ و تاج فردوس و عادت و نیکوی اعراف ج
عرقوب پی پاشنه عروج به بالا برشدن عروق زر چوبه عری و عریان
برهنه ز عزلت تنهای عزوبت بی زنی و بی شوهری س عسرت
درویشی و دشواری عسر و عسری دشواری عس قدح بزرگ عسقول نوعی
از سفالو علاج شاخ درخت ش عشر ده یک از غله زبان عشرا
شرده ماه آبستنی عشوه شعله آتش ص عصاره کنجاره عصبه
گروه مردم از ده تا چهل عصر روزگار عصفر بلم دکار بزه را نیز گویند
عصفور پادشاه و گنجشک عصافر ج عصفوری گنجشک فروش
ض عضرط مردم فرومایه عض تسته خرما عضو اندام اعضا ج
عضله دامیه ط عطارد بزرگ ستاره است در شمال دوم عطاس
عطسه عطاش شب تاریک عطب پنبه عطبول زن دراز

کردن عطل زن با پیرایه و کمان بی زه عطلت بیکاری ظ
عظام بزرگ عظیم بزرگی ف عفازه کوزک پنبه عفوت آلودگی
هوای عقار می عقال در دپای ستور عقام درد صعب عقبی
سرانجام و آن جهان عقده گره عقد سزاد کابین عقله بند شتر
عقوبت شکنجه عقوبات ج عقوق عاق شدن ک عکازه
نیزه مانند عصای عکامی شب تاریک علکه مشک روغن علکه شکم
علکوه دوک رشته ل علاته روغن و شیر از بهم آمیخته علکه کردن بند
پای دنبل که بر روی کشند علل عورت مردم علوق آواز
آب در رحم علو بزرگواری و برتری علیق درخت خار آور
عمالة رزق عامل عمره آنچه بحج آرند عمر زندگانی اعمار ج عمرو دادن
عمق دور ل عناب جلال عنت بشهوت عنصر اصل مردم
عناصر ج عنجد مویز و کویند کشمش عنجوج آب نیکو و عنصل
پیاز کشتی عنف ستم عنفوان اول جوانی عنوان نشان نامه
عنق گردن اعناق ج عنقود خوشه انگور عنوان سرنامه

و غرابانگ کرگ غواده خوردنی که دیگر بار آرند غوار عیب غوث مرد
بد دل غواق بانگ شکم ستور در وقت رفتن غودم بربط و چوب
واصل مردم غوده تعویذ ه عهد پیمان و وصیت نامه ی عیون
نرگس شکفته باب العین المکسورة ب عبابار اعباج عباد الله عبدالله بن عمر
عباس و عبدالله بن عمرو عبدالله بن عمرو بن العاص عبرت پند ت
عتاق الطرفان تکاری عتر اصل مردم عترت خویش و نه الا ترد بکر
عتریف مرغ پلید عتق آزادی ث عثار بسر در آمدن عثر عثار ج
عجاف لاغر عجل و عجول کوساله عجاجل ج د عده و عدد عذاب
چشم عذبت کرده شکرده و از وقت زوال نکاح تا وقت
نکاح دیگر عدل همتا و تنگ ذ عذار سر لغار و یکسوی ریش
عذار الاسوی ریش عذره عذر عذق خوشه خرما ر
عراب شتر الاد اسپان تازی عرار بانگ شتر مرغ عراق کنار
دریا عرباض شیر و اخ سینه عرض تن مردم و آب روی عرماض
تازیانه عرمان شتا خاتی عرق رگ عروق و اعراق ج عرا

عرنین بینی عرانین ج عرنین والابواب در بینی ز عزت جاه عزا بار ال
بسیار عزه کرده عزت بی همتای عزمات انکه رغبت در زمان
ندارد ش عشا شبانگاه و عشاء الاول وقت نماز شام و عشاء
الاخر وقت نماز خفتن عشق شیفته شدن و بسیار دوست
داشتن عشوه شبکوری عشق کثیر العشق ص عصابه سربند
ورک بند عصمت دست آویز و رسن و نگاه داشت عصیان
نافرمانی ض عضاده بازوی در عضه پاره عضرت بد کهر
عض مرد متکبر عضو اندام عضه بند کفتن ط عطاف ردا عطر
بوی خوش عطف دوش اعطاف ج ظ عظم بزرگی و بزرگوار
ف عفریه حال فروس عفریت دیو ستبه عفاریت ج
عفت پاکی و پاک دامنی ف عقاب عقوبت عقاص موی بند
عقال زانو بند شتر و خراج یکساله عقد یکدانه گردن بند عقود ج
ک عکام ریسمانی که بدان بار بندند علم شته فروش ماده علم
کبوتر ماده علم تمک بار ل علاج دارو علاوه سربازی علاقه دوالی

که بدان شمشیر در گردن بندند علاقات و علائق ج علک کنید رو
علت بهانه و بیماری علل ج علم دانستن علوم ج علو بالا علوص درد
شکم و رگ عقیبین جایهای بلند م عمار کول خانه اعمده ج عمارت
آبادانی عمارات ج عمامه دستار سر عمایم ج ه عنال دوال لجام
که سوار در دست گیرد عنایت تیمار کردن عنب و عنبا انگور اعناب
ج عنب الثعلب انگور رک نوره عنفقص زلال شرم و عوج کژی عوض
بدل اعواض ج ه عهاب اول جوانی عهن پشم رنگین ی عیادة
بیماری پرسیدن عیاذ پناه گرفتن عیاره چاشنی ز عیاف
لعبت و خزال عیال زن و فرزند عید جشن اعیاد ج عید
الفطر عید روزه گشادن عید الاضحی عید قربان عیر کاروان
عیشه زندگانی عیمه بهتری مال کتاب الغین المعجمة
غاب بیشه شیر غادر فریب دهنده غاده زلال نازک اندام
و نرم غاذیه دایه غواذی ج غار سوراخ کوه غارب کوه
و زیر کوهان شتر و فرو شونده غارت تاراج غازی غزا کننده

غرّاة ج غاشق شب تاریک غاشیه زین پوش و حادثه و نامیست
ستجز اغوایش ج غاصب بستم ستاننده غاضب خشمگین
غافر پوشنده گناه غافل بی تیمار غالب غلبه کننده غالی گران
و غلو کننده غالیه بوی خوشی غام خراب غامض زمین هموار
و گویند این مسئله غامض است یعنی مراد معلوم نیست
غانیه آن زنی که بی نیاز باشد از آرایش و گویند آنکه بشوی
خود پسنده کند غوانی ج غادی گمراه غادون و غواة ج
غایب از جای رفته غایت پایان کار غایات ج غاد غایر
آب پنهان در زیر زمین غایره گرمگاه غایط حدث مردم
و زمین فراخ نشیب غائله بدی و سختی ب غراز زمین غبره
گرد غبس ده تا یکی خرشب غبغب آنچه از زیر گلو آویخته
شود غبن نقصانی که بتدبیر واقع ت غتم سختی گرما غث لاغر
غد فردا بعد غد پس فردا غداة غد فردا بامداد غدا بامداد
و صلوة الغداة نماز بامداد غدر فریب غدار فریبنده غدق

آب بسیار غدیر آب گیر غر ابریشم ماهی غراء چشمه آفتاب
و چیزی تابنده غرارت غفلت غرامت تاوان و عذاب
سخت غرب می و درخت بده غرب جای فرو شدن
آفتاب و دلو بزرگ غرث گرسنگی غرثان گرسنه غرس نشاندن
نهال غرض نشانه تیر اغراض ج غرد شگفت لاغرد ای لاعجب
غرور دیو فریبنده و هر چه بدان غره کنند غریب ج غرباء ج
غریر مرد کار آزموده غریره خوی زشت غریض نان فطیر
غریف بچه شیر غریق در آب غرق شده غریم وام دار وام
خواه غرماء ج غزار شیر و باران بسیار فراوان غزال آهو
بره غزاله آفتاب غزال ریسمان فروش غزو قصدی که
بسوی دشمن کنند غزوات ج غزل ریسمان و ریسمان
رشتن و غزل کلامی که در وذکر عاشق و معشوق بود
غزیر و غزیره شتر بسیار شیر غساق آنچه از تن دوزخیان
برود از خون و زرداب غسال پاک شوی و جامه شوی

غسل اول تاریکی غسل شستن غسول آن آب که بدو چیزی
بشویند ش غشم ستم غشم مرد دلیر غشوه پوشش غشوم
ستمکار غشی بیهوش ض غضب ستم بستدن غضا تاغ
غضارت تازگی و سیرابی غضبان خشمگین غضبانا
خشمناک غضوب خشمگین غضنفر شیر ط غطیط
آواز خفته ف غفار پوشنده گناه غفره موی گوش ل
غلاکرانی نرخ غلاظت درشتی غلس تاریکی آخر شب غلق
بند در اغلاق ج غلا و غلیان جوشیدن غلیط سبز
غلیل تشنه غمار در سپارنده غمام ابر که افاق را بپوشد
غمر آب بسیار که همه چیز را بپوشد غمره گرداب و سرگرداب و سختی
غمرات ج غمرة اندوه غموم ج غم در سیردن بخشم ن غنج نازکردن
غنم گوسفند اغنام ج غنج توانگر اغنیا ج غنیمت آنچه از
دار حرب گیرند و غواص سر بها فرو رونده غوث فریاد رسیدن
غور بن پای فرو رفتن آب غور هر چیز قعر است غوص

باب فرو شدن غوغا مردم بهم آمیخته از جنس و بلخ بیاره غولی
دیدی غوی گمراهی غیابت تاریکی غیاض بیشه دال غیب
ناپیدا غیوب ج غیبت ناپیدای غیبت باران غیوث
ج غیبه از زنان تازگی اندام غیرت رشک غیور رشک کن غیضه
بیشه غیاض ج غیظ خشم غیله زن فریبنده غیلم گیزگ نیکو غیم و غیمان
منع و غیمان شتر مست غیهب سخت تاریکی شب غیابت
ج غیتی بی راهی باب الغین المضمومة به غبار گرد غبرت گرد رنگ
غبله خاکستر گون غبیرا سبز د غداف کلاغ سیاه غدو
و غدوه بامداد در غراب زاغ اغربه و غربان ج غرة اول ماه
و سفیدی پیشانی اسب غرور ج غرة الکل کل شیء اوله
غرزه بخیه جامه غرضه شکار شده غرضوف استخوانی که
سال بتوان خایید غرفه یک کف غرم تاوان غرمول
قضیب اسب غروب فرو شدن غرور فریفتن غرنوق
جوان خوب روی غزا جنس رست اندر کان س

غل شمسی تمام اعضا ص غصه آنچه گلو را بگیرد غصص ج
غص شاخ درخت اغصان و غصون ج غض غضروف
استخوان نرم ط غطاط اول بامداد غ غفران آمرزیدن
غفل کارهای ناآزموده ل غلامانه رو غمز و شیر از غلام کودک
غلمه و غلمان ج غل بند اغلال ج غلول خیانت در غنیمت
غل علت و تشنگی م غمر کارهای ناآزموده و نادان غمول بر عس
ن غنیج ناز غنم غنیمت غنه سخن در بینی گفتن ی غینه
توانگری باب الغین المکسوره ب غب عقب یعنی
آنچه در آنست که روزی آید و روزی نه غبطت
شادی بزرگ ذ غذا آنچه پرورش بدو شد اغذیه ج
ر غرا سرشیم غرا تیزی شمشیر غربال م غربالی غربال فروش
غربیب سخت سیاه غرابیب ج س غسل اشتال
و خطمی و هر چه بدان سر شویند غسیل هر چه از تن دور خیال
برود ش غشا پوشش دل اغشیه ج غشاوه در غشوه

تاریکی

تاریکی چشم غش کینه و خیانت ض غضاره کاسه پرونده ظ
غطا پوشش اغطیه ج غطریف مهتر غطریفی درمهای که منسوب
بغطریف بن عطا ل غلاف میان شمشیر و کارد غلاله آویزش
جامه که از برای لطافت کنند و پیراهنی که در زیر زره پوشند غل
کینه غلظت درشتی م غمام دمن بند ستور غمد میان شمشیر اغماد
و غمود ج غمر تشنگی و کینه غمار ج ن غنا سرود و توانگری ی غیاث
فریادرس غیاث نشان اهل ذمه غیبت بدگفتن و از پس مردم
غیل بیشه شیر کتاب الفاء المفتوحه ا فا کف آب دریا
فافا آنکه سخنش بغا در بند و فاتح داور و گشاینده فاتحه سوره
حمد فا فاتر آبی که نه سرد بود و نه گرم فاتک راه دار و مرد دلیر
فاجره بناه کار و دروغ گوی فجار و فجره ج فاحش ناستوده
فاحشه بی فرمانی و کفار زشت فواحش ج شر فاحم موی
سیاه فاخته مرغیست معروف فواخت ج فاخر ناز کننده
و چیزی نیک فاره موش فاره یکی فاره المسک نافه مشک فارح

شادان فارد بگانه فارس سوار افراس و فرسان و فوارس ج
فارض گاو پیر و آنکس که علم فرایض داند فارط آنکه از پیش برود
و دو دل و رس رست تا شتران باب خورد آید فارق
جدا کننده فارک زنی که شوی را دوست ندارد فارقین معرب
بارکین فاروق لقب عمر رضی الله عنه فاس تیر فاش تباه کار و ناکار
و دروغ گوی فاسقون و فساق و فسقج فاشی خورد زردوک
فاصل جدا کننده فاصله جدا کننده و آخر آیت قرآن فواصل ج
فاضل مرد با فضل فاطر آفریننده فاعل کننده فافه درویش فا
قره بلای پشت کننده فاقع زرد زرد فاقعه سوارک آب
فاکهه میوه فاکه ج فاکهی میوه فروش فالوذج بالوده
فالیز پالیز فالی شکافنده فالی مال گوی فامی خرده فروش
فایند یابنده فایز بهره شونده و یابنده فایده سودمندی
فاید ج فایز شکاری فایزول ج فایق بفضل افزون آمده
فتی مرد جوان فتو و فتی و فتیه و فتیان ج فتاة زن

جوان

جوان فتیات ج فتاح داور و گشاینده و یاری دهنده
فتال ریشه تاب فتال شور انگیز فتح گشادن فتح انگشتری بی
نگین فترت ایام که میان دو پیغمبر بود فتق دردی بر ناف
و خایه فتقازن که با وی صحبت شوان کردن فتل تافتن
فتوی م فتاوی ج فتیل شب روز فتیلت نان مالیده
فتیله پلیته ج فج و فجور راه روشن فجاج ج فجر بامداد صلوة
الفجر نماز بامداد فجاج بسیار گوی فجیعه دردسخت ج فحش
سخن بیهوده فحل کشن فحول ج فحم انگشت فحر و فحوا
مقصود از سخن فحیل کشتی بغایت بنگ ج فخر نازیدن
فخار بنگ نازنده و سفالینه فخار سفالینه فروش فخت
آفتاب ج فخ تله کوغیست از دام فخه خرفوخته فخذ ران
فخم بزرگ فخام ج فخور نازنده د فدا بدل که خود را بدان
بر نانند فداد بزرگ فدام جنگ دهن فدان الت بزرگ
فدعا گاو دست فدع مرد بزرگ فدفد زمین هموار فدافد ج

فدن گوشت ذ فذ ضد زوج و تکستین برازنده ر فر
حشمت و پهلو و گریختن فرا گور خر فرا پوستین دوز فراست
سواری و زیرندگی فراش جامه گستر فراش پروانه چراغ فراغ
و فراغت پرداخته شدن فرت سرگین شکنه فرج عورت
و مرد فروج ج فرج رهای و گشایش فرجی ن فرجام پرکار فرح
شادی فرح و فرحان شادمان فرخ بچه هر مرغ فراخ و افرخ و
افرخ ج فردیگانه افراد ج فرزدق کننده فجر فرازد و فرازق ج
فرزغ پیشه دانه فرس اسپ فرای ج فرسخ فرسنگ فراسخ ج
فرش هر چه بگسترانند فرض آنکه فرموده خدای تعالی فروض
و فرایض ج فرضی آنکه فرایض بنگ داند فرطا پسار فرط
آنکه از پیش برود و دلو و رسن راست کنند تا شتران آب
خوردن آیند فرع موی سر و شاخ و درخت فروع ج
امرأة فرعاء زن بسیار موی فرغ خرقه فرق میان سر
فروق ج فرق معاشت ج فرق رشتهای صبح فرقدان

بچه

بچه گاو دشتی و نام ستاره ایست از بنات النعش صغری فراقد ج
فرقدان دو برادران و آن دو ستاره ایست که قطب در میان ایشان
باشد فرو پوستین فروه پوست سر فروک آن زن که شوهر را دوست
ندارد و فرید یگانه فرایدج فریس چیز فریب صید شیر فریش خرگوش فریص
گوشت میان شانه و پهلو فریع فراخ فریق گروه جدا کرده فرق
فرغ ج س فساد تباهی ف حت و فسخ فراخ کردن فسخ شکستن
فسغاس شمشیر کند فسل ناکس ف ال ج فسلان کاهل فسیخ فراخ
فسیخ گوشت از هم ریزنده از خستگی فسیل نهال خرما بن افشنت
بانگ نعلین علق فشوش بنده آسان گشای ص فصاد رگ زن
فصاص یکی فروش فصل گوینده فصاحت شیرینی و تیزبانی
فصد رگ زدن فص نگین انگشتری فصوص ج فصیح موید
سخن فصحا ج فصیل دیوار در پیش قلعه و شتربچه و کودک از شیر باز
کرده فصال و فصلان ج ض فضا زمین فراخ و خالی فضیل
زیادتها فضاض سیم که فضله افزونی و نیکوی فضول ج فضحت

رسوای فضیلت هنر و تطوع فضایل ج فطر شکاف فطور ج
فطین باریک بین فطور و فطوری آنچه بدان روزه کشایند
فطیم فطیم کودک که از شیر باز کرده ظ فظاظت درشتی فظ
درشت خوی ع فعال کردار نیک فعال کننده آنچه خواهند
ف فقاره مهره پشت فقار ج فقاقت نادانی فقاق
نادان فقح سوراخ بن فقد کم شد جستن فقر پشت شکستن و
درویشی مفاقره ج فقعه سماروغ فقید کم شده فقیر درویش فقرا
ج فقاهت دانای فقیه دانا بحلال و حرام فقهاء ج و فقیه
الامه لقب عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ک فکاک کشاینده فکور بانیه
فک آزاد کردن فکه خوش منش فکهون ج ل فلات بیابان
فلوات ج فلاح پروری و آنچه سحر خورند فلاح برزگر فلاحت
برزگری فلک کشتی میان دو دندان ثنایا و رباعیه بود فلس
بشیر فلوس و افلاس ج فلق شکافتن و بامداد روشنای صبح فلک
آسمان فلکه بال ریسه فلهم گرج زن شتر فلیل موی بهم در شده
م فم دهان افواه ج ن فنا نیست شدن فنن گونه فنون ج

فنن شاخ درخت افنان ج شجره فنوان درخت بسیار شاخ
و فواتح القرآن اول سورتهای قرآن فوت گذشته فوات ج
فواره آنچه بقوه برون آید فوج گروه افواج و فوود ج فور بر
جوشیدن فوز پیروزی فوق زبر چیزی ه فهاد یوز بال
فهد یوز فهود ج ی فیاد بوم نر فیاض بخشنده فیال پیل و اله
فیتق دود گرفیج بیک فیجه یم کاسه فیده زعفران فیدر
خاکستر فیروزج پیروزه فیش و فیشه سرد گر فیض و فیضان
روان شدن آب بر جوشیدن فیصل حکم کننده میان حق
و باطل و گویند بمعنی فاصل فیلسوف نیک دانا فیفا بیابان
فیافی ج فیلق لشکر گرد کرده فیئه ساعت فی سایه و
غنیمت فیهج می باب القاف المضمومة قات
نان ریزه قتوت نیکو مردی کردن قتو و کنیزک قینا
قنوی ج قحاة ناگاه قحل ترب قحوز بتای ج قحش
سخن بیهوده فواحش ج ر قرات آب خوش قرادی یک

یک فراغ فرقه که بر الاقلم پاک کنند فرقه فرد کانه فرس پاسبان
فرصت نوبت و غنیمت فرطوم جنگ موزه فرقال فرآن
فرقت جدای افکندن فروشیت سواری سی فسطاط
سراپرده و گروه بسیار و تاج فستق پسته فسخ فراخ
فسکل اسپ باز پسین در مسابقت ض فضاله افزونی
چیزی که بکار نیاید فضول زیادتهای ناپسندیده ف
فقاع شکوفه فقاء سوار کسا ب فقاعی فقاع فروش ل
فلان و فلانه کنایه عن الادمیین والفلان والفلانه کنایه عن
البهایم فلفل پلپل فلک کشتی فلول رخنه تیغ از زخم فلوه
اسپ کره م فم دهان و فواد دل افتده ه فواره کف دیگ
فواق م فوه رود نک فودنج پودینه فوف پرده دل فوفه
نقطه سفید که بر ناخن افتد فوق سوفار تیر فول باقلی
فولاد پولاد فوم گندم و گوبند سیر فومی گندم فروشی فونه
الدهر که هنر جوی ق قهر مدرسه جهودان باب القاف

الکوره ت قنرکا بین القبابه والوسطی قشه آشوب قش ج
ج قج جزیره هندی خ قجر بسیار قحر د قداوند به بدلی که خورد را
به آن بر مانند هدام دهی بند ر قرار کریکش قرانت زیرکی قرانس
زن دهرچه بکسر انند قروش ج قرچار پرکار و چه شکاف حامه
قردوس باغی که از هر درخت در و باشد و نامیست بهشت را و افراوس
ج قرسک شغرنگ قرصاد شاه توت قرق کله کوسفند
جدا کرده قرقه گروه قرقیر بنفشه قریه دروغ قسکل و قسکال
اسپ باز پسین در مسابقت قسق بدکاری قسیق کشیر
القسق ص قصال از شیر باز کردن قصقصه سنت تر
ض قضیه نقره ط قطام از شیر باز کردن قطار و زه کشادن
قطره آفرینش قطنت زیرکی قطیس پیک ع قعال دسته
تیر و کردار بد فعل کردار ق قفره گهره پشت قفار ج
قفه دانستن ک قکر و فکرت اندیشه دل افکار ج رجل
قکر مرد بسیار فکر ل قلج پیمانه آب قلز پاره جگر قلز

کانی مانند زر و نقره و جز آن قلوا سب کره ن قنا پیش
در سرای افسیر ج قنجال پیکان ❁ فهرست مجموع ابواب
و فصول کتاب ی فیالجه پیاله فیل پیل ست پای کتاب
القاف المفتوحة ق ا قاب اندازه و خانه کمان قابه بانگ
رعد قابض تنگ کننده روزی و فراگیرنده قابل پذیرنده قاتل
کشنده قاصه میانسرای قاد اندازه قادح سرزنش کننده
قادحه کرم که درخت افتد قادر توانا قادم پیش آینده و رسنده
از جای قادمه پر بزرگ تر از بال مرغ قوادم ج و قاد الانسان
رسه قاذف دشنام دهنده قارب سبابه قارع کوبنده قارعه
سختی و فراخی قدسرای و نام رستخیز قارن آنکه تیر و شمشیر دار
و آنکه ج باهم کند قاروره شیشه قوارر ج قاروری شیشه گر
قاری میزبان قاری خواننده قاروان و قوارن ج قاس اندازه
قاسط بیداد گر قاسطون ج قاسی سخت قاشر آن جراحت که
پوست را ببرد قاشور اسب یازدهم در مسابقت قاصد
نزدیک و آسان و قصد کننده قاصر آن تیر که بنشانه نرسد

دکوتاه

دکوتاه کننده و تقصیر کننده و قاصرات الطرف آن زنی که
جز بشوهر خود نگرد و قاص قصه کننده قاصعا بوارا خ موش و شیر
قواصع ج قاصعت باد کننده قاضی دور قاضب شمشیر برنده
قواضب ج قاضی حکم کننده قضاة ج قاطبه همه قاطع برنده و راه
دار قطاع ج قاطع الطریق راه زن قاطن مقیم قطان ج قاع
زمین هموار و نرم قاعه میانسرای قاعد زن از راه بشده و شخص
نشسته قاعده بنیاد قواعد ج قاف آنکه بی نیاز بود از مردم
قافل آنکه دست وی خشک شده بود قافله کاروان ج قوافل ج
قافیه پس کردن کلمه آخر از بیت نزدیک بعضی قوافی ج قاق
مرد دراز قال و قیل گفت و گوی قالب کالبد هر چیز قوالب ج
قامت بالای مردم قامع کوبنده قانت فرمان بردار قانتون
ج قابض تخم گیر قابضه سنگ دان مرغ قوابض ج قانع خورسند
قانون اصل قوانین ج قاهر شکننده کارهای دشوار کننده
قایه کننده قاده ج قایف آنکه در فرزند نگرد تا به پدر ماند

بانه قاقم ج قابل کوبنده قابله نیم اندر قایم برپای ایستاده قیام
ج قایم العین ابله چشم او برجای بود و نه بیند قایمه چراغ پایه
و دیگ پایه سخت و یک پای ستوره قایمة الباب ستانه اندر
قبا جست نشستی قباله پایندانی قبال کیال قبیح کبک قرکور قبور
ج قبس پاره آتش قبضه چندانکه در کف گنجد قبقب شکم
قبل پیش قبول پذیرفتن و باد مشرق قبیح زشت قبایح ج
قبیل پایندان قبیله گروه مردم از یک مادر و پدر و قاب پالان
قتات سلت فروش و سخت چین قتاد درخت بادام
تلخ قتال مردم کش قتب پالان شتر قترت کرد قتوت دروغ
گوی قتور آنکه دادن نه پسندد از بخل قت سلت حنک قتند
چوب پالان شتر قتیل کشته قتلی ج قتیت دروغ گوی قتیر
پری قتیس اندک خوار و کمینه ث قثه بادرنگ ح قحط
تنگی د قداح بزرگ آش قداحه سنگ آتش زنه قدح سرزنش
کردن قدار دیگ فروش قد بالای مردم قدد و قداد ج

قدر

قدر اندازه و بزرگی اقدار ج لیلة القدر شب بیست هفتم ماه
رمضان قدس سطل قدم پیش پای و پایگاه اقدام ج قدم نقاش
قدم صدق ای سابقه خیر قدم تیشه قدید گوشت خشک کرده
قدیر قولنا و گوشت بدیگ پخته قدیم دیرینه و همیشه قدماء ج ذ
قذات خاشه قذاء ج قذال جمله پس قذر پلیدی قذف دشنام
دادن و انداختن ر قرآب مشک دوز و قرابه فروش قرابت
خویشی قراح آب خالص و زمین که کشت را شاید قراد بوزنه دار قرار آرام
و آرامگاه قربوس پیش کوشه زین قرح ریش و جراحت قرول
کردن بوم قرز و سر و فرس سرمای سخت قرسطون بزرگ و
بزرگ قرض وام قرطس کاغذ قراطیس ج قرط بزغنج قرطبو
ج قرع کوفتن و کدو قرقف می قرم مهر قرل کرده همزاد
و موی سر زنان و مدت هشتاد سال و گویند سی سال
قرون ج قرن الشمس اول خورشید و قرن صور اسرافیل ع
قرن بزدان قرنا شاخ دار قرنفل م قروی روشنای قریب

نزدیک و خویشاوند اقربا ج قریه ده قری ج قریتان مکه و طایف
قریح خسته قریحه طبیعت قرایح ج قریر رود سرد قریس
گوشت پختی قریض شعر و نشخوار که شتر برآرد قرین همنا و یار
قرناج ز قزاز قزین فروش قزقزین قزح دیک اقرار س
قساوت سختی دل قسام بیکوی قسام آنکه مال را بخش کند
قس دانشمند ترسایان قسوس ج قسطال و قسطل گرد حرب
قساطل ج قسم سوگند اقسام ج قسه روی قسور و قسوره شیر
قسیب نمک آب قسه ناف ش قشاش آنکه از هر چیزی میجوید و میخورد
قشعم مرد دلیر و گرگس پیر و مرگ و حرب قشیب جامه ص قصا
ناحیت قصاب گوشت فروش قصار کازر قصاره
کازری قصاقصه گو قصاع کاسه گر قصاف بازی گر
سیف قصال شمشیر بران قصب نی و نوعی از جامه قصبه
گرز گاه نفس و نای نی قصد آهنگ کردن قصر گوشک
و وقت نماز دیگر قصص ج و سرسینه قصعه کاسه بزرگ
قصاع

قصاع ج و قصعة المساکین ستاره چند است بر مثال کاسه ریخته شده
قصفه نزدبان پایه قصید گوشت خشک کرده و مغز سطبر قصیصا قصیر کوتاه
قصار ج قصور و قصره آن که گوهر را از خانه بیرون نگذارند ض قضا حکم کردن
و گذاردن قضب سست قضیب شاخ درخت قضیب مرد و شمشیر باریک
و شتر نر و تیر و چراغ پایه قضیف دلاغ و شمشیر باریک قضیم آن چوب که استور را
دهند قضیه حکم قضایا ج ط قطاط حقه گر قطاط مرغی چرغ قطان پنبه
فروش قطر سرشک باران قطره یک چکیدن آب قطرات ج قطرا ج در شتر
گرگین مانند شتر قطا و قطط موی بسیار رنگین قطم گربه گوید مارا بیت قط
هرگز ندیده ام او را قطع بریدن قطعه پاره از چیزی قطیع گله گوسفند که از رمه
جدا گشته قطبی خدمت کار ع قعب قدح خرد قعر تک چاه قعساء
راه قعوا زن باریک ساق قعود شتری که نشست راست بد قعیت
باران بسیار قعید همنشین و آن ملخ که هنوز پر برنیاورده باشد قعید
آن دو فرشته اند راست و چپ مردم ف قفا پس گردن
قفار بیابان تهی قفاص قفص گر قفال قفل گر قفال گیان قفد

خریطهٔ عطار قفز زمین خالی قفار ج قفش کفش قفز پیمانه قفزان
ج ل قلاء تاده کر قلاس و قلانسی کلاه دوزه کلاه فروش قلب دل
و خرد و میان لشکر و نام منزل ماه قلوب ج قلس ترشی که رز کلو را بد
قلع بیخ برکندن قلعم قلاع ج قلعی از زیر خالص قلقله بانگ قفل
و کلید قلم خامه تراشیده اقلام ج قلس دریا و مهتر قلتی بی آرامی قلق
بی آرام قلنسوه و قلنسیه کلاه قلوص ماده شتر جوانه قلیب چاه قلیف
جای خرما قلیل اندک م قمح گندم قلیه قلیه قلایا ج قلی بر بال کردن
قمای آفتاب قمر ماه اقمار ج قمران ماهتاب قمران ماه و خورشید قنطر بر
بغایت سخت قمع کوفتن قمقام مهتر دریای بزرگ و خرد قماقم
ج قمل شپش قمله یکی قمیص پیراهن اقمصه و قمص ج قنبر سر لوای ن
قنا خوشه خرما قنات کاریز کن قنات کاریز و بالای نیزه قنوات ج
قنص و قنیص صید قنطره پل چوبی قناطر ج قناعت خورسندی
قنوط نومیدی قنینه جام شراب و قوارع القرآن آیتهای بزرگوار
قرآن قوارع شداید قوائم کمان کر قوام ایستاده براست کردن

کار

کار یعنی کدخدا قوامون ج قوام پای مرد راست قوایم پایهای
تخت و چهار دست پای شتر و اسب قود قصاص قوس کمان
و نام برجست اقواس و قسی ج قوصره جای خرما قوال سرود گوی
قول گفتن و گفتار اقوال ج اقاویل ج قوم گروه اقوام ج اقاویم
ج قوی توانا اقویا ج ه قهار شکننده کاههای بندگان قهبلس
ذکر قهرمان کار فرمای قهارمه ج رجع القهقری باز گشت بعقب خمه
قهوه می ی قیصر ملک روم قیاصره ج قیام پاینده قیم ریم قید بند
قیود ج قیدوم بینی فرد آن کاروان قیصوم بوی مادران نباشت
قیظ گرمای گرم قیع گربه قیل مهتر اقیال ج قیلوله خواب نیم روز قیم
پاینده و قیمت کننده و آنکه قاضی او را بپای کند بمهمی قیمه راست
قیمی آنکه دبنده قیوم پاینده و ایستاده بکار خلق باب
القاف المضمومة ب قباد است در مدینه قبالهٔ عینی برابر
چشم ج قبل عورت مرد و زن قبله دهان دادن قبه خرگاه قبب
و قباب ج قبج زشتی مقابیح ج قبره مرغیست قبط و قبیطا

ف قبطی ناطف فروش ح قحاف سرفه خشک د قدم پیش رو
قدامی اول پر مرغ قدرت نوازی قدس پاکی قدوس پاک از
عیب ذ قذه پر بر قذ دیگ قذعه زن جنس کوتاه قرادکنه
قراره آنچه در ته دیگ بسته شود قراضه ریزه زر قربان هر چه بدان
نزدیکی کنند جویند بخدای تعالی قرآن بنی دکلام خدای و آن صد
چهارده سوره است و شش هزار و دویست و بیست و پنج آیت است
و هفتاد هفت هزار و هفتصد کلمه است و سیصد و بیست و یک هزار
ششصد و نود حرف است و قرآن الفجر نماز بامداد قرب و قربت
نزدیکی قرنی نزدیکی و خویشی قرسا قوت روشنای چشم قرسح
ریش قرشی کسی که نسبت بقریش دارد قرص کلیچه اقراص ج
قرضوب دزد و شمشیر برآن قرطا گوشوار قرطنی کرته قرنم تخم کاریزه
قرعه فال قرموص دام کوله قریش نام قبیله پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
س قسطار کیسه دار قسطاس ترازوی بزرگ ص قصاری
غایت قصاره کفه غله قصاص رستگاری موی کرداکرد سر

قصم

قصه موی پیشانی قصعه سوراخ موش دشتی قصوی نابنت اقصی
یعنی دور تر ض قضاعه سگ آبی و نام قبیله است ط قطب ستاره ایست
که مدار فلک بر آنست و منبع آسیا و قطب القوم سید هم قطر کناره آسمان
اقطار ج قطعه پاره زمین قطن پنبه ع قعده نهالی و آن شتر که بنشست را
شاید قعود نشستی ف قفاز دستوانه قفل م اقفال ج قفلی قفل
کرد ل قلاب در دل قلاع در و دهان قلب دست برنجی ساده
یک لخت قله زکالک قلقه آن پوست که در خشه بر بند قله سر کوه قلل و
قلال ج اقلف خشنا کرده م قماش خرده خانه اقمشه ج قماطر روز
لخت قمامه آنچه بروبند قمری م قمقمه آفتابه قمل ملخ پیاده ل قنفذ
خارپشت قنوت فرمان برداری کردن و در نماز دعا خواندن د قائم ج
قوام آن دارد که قی آرد قواره مهک که زر گر بیان بر گیرند و شکل
حزیره قوبا بریون قوت توشه اقوات ج قوت نیرو قوی ج
باب القاف المکسورة ب قب استخوانی که نشست مردم بر آن بود
قبه هزار توی شکنه قبط اهل مصر الواحد قبطی قبل از بعد قوله تعالی

لاقبل لهم بها ای لاطاقة لهم وقبل فلان حقک ای عنده ق قتال کار
زار ث قتاخیار ح قحف کاسه سر چون بشکند و نیم کاسه د
قدح تیری که بی پر و پیکان بود قد دوال قدر دیگ قدوم ج قدروی
دیگ فروش قدم همیشگی قدوه پیشوا ر قراب بری روی زمینی که
آفتاب برد تابد و میان شمشیر و برده باریک قرابت خواندن قرائت
ج قراف نهمت قربه مشک قرد بوزنه قرده ج قره سرما قرضاب دزد
و شمشیر زن قرطاس کاغذ قراطیس ج قرس قرطاسی رسیخت سفید
قرطم کاژیره قرقف آب بینی چون خشک شود و پوست انار قرن همتا
در جنگ اقران ج قراطعام مهمانی ز قزح دیگ اقرار س قسط سهم داد
و بهره قسم بهره قسمت بخش کردن قسس زاهد ترسایان س قش پوست
و لباس قشور ج ص قصاص بازکشتی کشنده قصر کوتاهی قصه سخن گذشته
قصص و اقاصیص ج ط قطاب چپ قطار م قطاع شکر پاره قطعه
نامه و بهره و گرمابه قطر روی و مس گداخته قطع پاره شب قطعه پاره
از هر چیزی قطیف بار درخت قطوف ج قطیر پوست استه خرما و نام

سگ اصحاب کهف ل قلاده گردن بند قلاید ج قلت کمی قلی
دشمن داشتن قلوب گرگ م قمار م قماط بند گهواره قمامه جاروب
قمه سرپشانی ن قناره آنچه قصاب گوشت در و آویزد قناع پوشش
و طبق میوه قنب کنب قنبر در مثنوی ترکی قندیل م قنادیل ج قنطار
چهار هزار دینار و گویند پوست گاو پر زر و سیم قناطیر ج قنی بنده
اقنه ج قنو خوشه خرما قنوان ج ی قیاد بالا هنگ قیام ایستادن
قیاس اندازه کردن قیامه روز رستخیز قید مقدار فرسیاهی قیراط
نیم دانگ قیقال م قیقابانگ ماکیان قیل گفتار قیم درست قیمت
ارزش کتاب الکاف المفتوحة کابت اندوه کبی گابوس
آنچه در خواب چنان نماید که مرد مرا گرفته است کابول دام کاتب
دبیر و منشی و وز کاتبون و کتاب و کتبه ج کاتم پنهان کاثبه آبی که
گوسپند گوید ازی بود از رسپ کواثب ج کاثر بسیار کادر بخور
کاذب دروغ گوی کاذبون و کذاب ج کاره دشوار دارنده کاس
جام شراب کاسب کسب کننده کاسد ناروان کاسف غمگین و دوچه

کاسف روی تاریک هو کاسف بحال او بد حالت کاسی جامه پوشنده
کاشح دشمن نهانی کاظم جا بلاهیت کاعب زن نارپستان کرباب
ج کاغذم کاغذی کاغذ فروش کاف شتر پر کافر ناکرونده و شب تاریک
و بزرگ کافران و کفار و کفره ج کافه باز دارنده و همه کافورم و نام چشمه
ایست در بهشت کافی کفایت کننده و تمام کننده کالح ترش روی و
و هر کالح روزگاری سخت کالی لیسه کامخ کامه فروش کامل تمام کانون
مردگران جان و آتش دان کوانین ج کاهل میان دوش کواهل ج
کاهن فال گوی کاهنون و کهنان و کهنه ج کابی بودنی ب کباب
بنامه گوشت کبته اشتا سختی کج لگام باز کشیدن کبد جگر الکباب ج
کبد السما میان آسمان کبد راستی و بالا و سختی معیشت ج کبر کبایست
کبریه و کبرواء و کبش خوج بمعنی قوچ کبل بند کبول ج کپر بزرگ و بزرگوار
و بزاد بر آمده کبار و کبرا ج کپس نوعیست از فواکه آن سال که روز
دردی نزایند و آن هر چهار سال یکبار شد ت کتاف م کتف شانه
اکتاف ج کتم پوشیدن کتم و همه کتبه لشکر گرد کرده کتایب ج کتیفه کتبه

دردل ث لجه کتار ریش بسیار موی کث بسیار ریش کثافه زفت
شدن کثیر بسیار کثیرم کثیف سفت ح کحال م کحلامه سیاه چشم کحل سرمه
کشیدن کحیل چشم سرمه کشیده د کدر آب تیره کدن فربه کدود آن چاه
که آب از و برکشند برنج کدر نج کدم گزیدن کدوم خردنده کیر ذ کذاب
سخت دروغ گوی ر کرباسی کرباس فروش کرام زر بون کراهه و کراهیه
دشواری و زشتی کرامت بزرگی کرانه ج کرب و کرب غم و رنج کربلا مقتل
الامام حسین بن علی ع کرة یکبار کرات ج کرش شکنبه کرشمه روی
کرفس م کرم زر کردم ج کرم بزرگواری کرویا م کری خواب کریه
آواز گلوی افشرده کریز و کریض بینو کریم بزرگوار و نیکوکار کرماست ج
وجه کریه روی زشت کریه کار سخت س کت دهزم شکن کساد نا
روای کسر شکستن کسور ج کسبه ناکس ش کشح پهلو کشف برهنه
کردن کشوت و کشوتا عشقه که بر تاک پیچد ظ کظم خشمگین
ع کعاب زن نارپستان کعب شرول پای کعاب ج کعب بند
نیزه کعوب ج کعبه قبله مسلمانان کعک نان کاک ف کفار

ناسپاسی کفارت آنچه بزه سوگند بدان پوشیده شود کفارات ج
کفاف پسندیده بود مرد مر را کفالت باینداف کف پنجه دست و باز
ایستادن کفوف ج کفی م الکفاف ج کفور ناسپاسی کفیل م
ل کلاب سگ و آلات کلاوجه کلاته کلال ماندگی کلالت ناروشن
زبان در سخن کلام سخن کلم ج کلب سگ الکلبه و کلاب ج اکالب ج
کلتبان لا یخفی کش کلف عشق و تغیر روی کردن کلکل سینه کلال ج
کلا حق کل آنکه در و هیچ چیز نبود و از و عیال و یتیم کلم خستگی کلوم
ج کلمه یک سخن و قصیده را نیز گویند کلمات ج و کلمة الله لقب عیسی پیغمبر م
کلیم هم سخن و لقب موسی پیغمبر م کم چه گاه آه سماروغ که رنج کند
رنجور کمال تمام کمام انجیر و تخم زیره کمید انده و اندیشه کمل و کمیل تمام
کمیع هم بستر کمیت چندی و چگونگی چیزی کمی دلیر ن کناس خاک
روب کنز گنج کنوز ج کنف بهره و ناحیت و پناه کنود ناسپاس
و زمینی در و نبات نروید کنیف جامه ریزه کنیسه گشت جهود
و گشاده کنیف سرداب خانه و کوزه فروش کوزه سپار

وجوبیت در بهشت کودن اسپ بالانی کراول ج کوریج دستار کوسپند
کوسق کوسه کوکب ستاره کواکب ج کوکب الروضه شکوفه کوود دشواری کوی
بودن م کهنانت فال گوی کهف سوراخ در کوه کهل سی و سه ساله
و گویند دو موی کهکب باد بخان ی کیال آنکه بار بپیماید کیسه کالبد ن
بدکیش زیرک کیفیت چگونگی چیزی کیل پیمانه کی داغ باب الکاف
المضموم ب کتاب خاک کباد درد جگر کبه گروه ارسیان کبار و کبار
بزرگ کبر بزرگی کرج کبری تابنیث اکبر ت کتاب دبیرستان کتبه دزد
مشک کتب ج کتبه دستنوبه ح کحل سرمه کحلی شب سخت بر د
که درت و کدرت تیرگی که کس خوش ر کراهیت ث کند ناگرامی م
کرار اسپ ج کراسی کراسه فروش کراع اسپ و پایچه کارع ج کراعی پایچه
فروش کرام گرم کربه اندوه کرب ج و کربه معرب کربه گره کوی کرکی
شکل کره دشواری کرج کره اسپ معرب کرسف صوف دوات و پنبه
کرسی علم و ملک مرفوعه ج و کرسیه ای علم و ملکه کرکم زعفران کرکی
گلنگ ز کرز ابام جنی اندام کربه کشنیز ز کس کسار هیزم

ریزه کستیج زنار گران کسه و کسوم خر کسور خوردها الواحدة کسره
کسوف گرفتن آفتاب ع کعبه فرج زن کعبت بزار دستان ف
کفر ضد ایمان کفران ناسپاسی کفری شکوفه خرما کفو همتا اکفاج
کفیه قوت کفی ج ل کلاب انگشت شور و آهن نه موره کلالیب ج
کلفت رنج کلکل مرد کوتاه کل همه کلوتجه کلوته معرب کلیه کرده کلی ج
م کمه سرخ روشن کم آستین اکمام ج کمثری امرود کمیت اسپ سرخ که
پشت و دنبال او سیاه بود و شتر سرخ که بسیاهی زند و می کمت ج
ن کس بیاش کناسه خاک رفته کندس عکه کنس هفت کوکب چون
زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خورشید و ماه و پنهان شوند
کان الواحدة کانس کنیت آنکه در اول او آب و ام بود و مانند ابو
القسم و ام عمرو کنی ج کنه غایت چیزی و کوب کوزه بی دسته اکواب ج
کوفی کوتاه کوخ خانه بدار و زن کور جای کوزه و پالان شتر و آتش دان
آهنگران کوره شهر کوزه م گران ج کوفه رگ سرخ و بهاسمیت الکوفه کوه
روزن باب الخاء المکسورة ک ب کباسه خوشه خرما

کبه

کبه جلد گریز آمده بر آمده کرد گریا بزرگواری و گردن کشی و گریار نامه گریت
کوکرده یاقوت سرخ و چیزی خالص ت کتاب نامه کتب ج کتابت نوشتن
کتب روغن گل کتر کوهان شتر کتفی قدح کتمان پوشیدن ث کثکث سنگ
ریزه و خاک ذ کذب دروغ ر کرار شور انبدن کرا مزد خورنده اکریه ج
کرس کرده کرسف کرباس کرسف کرباس آب خانه بزم کرباس کرابیس ج
کرباسی کرباس فروش س کسا کلیم اکسیه ج کسای کلیم فروش کسره پاره
نان کسر ج کسوه هر چه در پوشند ظ کظامه چاه کار بزنگفت پر می معده ع
کعام دهن بند شتر ف کعاب سپندکی و دانشکی کفت دیگ خرد
و باردان کعابت ج کفه پله ترازو کفل پهره و سوار بدن ل کله پشه خانه
و پرده زنان کلل ج کلوز تابوت توریه م کم نکوفه کادر کوی گرم کشتن و بر
جای نهند کام دهن بند ن کناس جای آهو و کوزن کنان پوشش اکنه ج
کنانه تیردان کنی خانه کوه اکنان ج ی کیاست زیرکی گرد آتش دان
آهنگری کیس کیسه کتاب اللام المفتوحة ل لآل مروارید فروش لابث
درنگ کننده لابد چاره نیست لابس پوشنده لابه سنگ لاغ لات بام

بت لاجرم همیشه لاجب راه هویدا لاحوس بداختر لاحق پیوسته شده لاخشه
اردینه لازال همیشه لاکشتی ناچیز لاعب بازی کننده لاعن لعنت کننده لازب
لازم طین لازب گل چسبنده لاغیه لغو لافظه دریا و خرده و سنگ آسیا
لاقح بادی که ابر را گرد کند و درخت را بار دار کند لواقح ج لاقس عیب
کننده لام لاشخه لامه زره لامع درخشنده لاداسخنی لا یزال همیشه
باشد لایم ملامت کننده لایمون دلیام ج لایح درفشان لایق درخور
ب لبادند فروش لباده قبای بند لبان شیر فروش و خشت زن لبنه
موضع گردن بند و زنی که شوی را دوست دارد و یا فرزند را لبث درنگ
لبق چابک لبن شیر البان ج لبن خشت خام لبنه خشتک پرابن لبوه
شیر ماده لبوس هرچه در پوشند و نام زره لبول کوسفند شیردار لبیب
عاقل اللتیا و اللتی داهیه ج لجاج ستیهیدن لجوج ستیهنده لجبه
کوسفند اندک شیر لجلاج آنکه زبانش در سخن نچسپد لجوک شتر گران روح
لحاس کاسه لیس لحام گوشت فروش لحب راه روش لحد و لحدم ج گوشت
لحوم و لحام ج لحمه پاره گوشت لحن سخن خطا و آواز خوش لحی زفر لحیان

دو زفر لحیه شتر بی گوشت خ لخلخانی آنکه فصیح نبود لخلخه معجون خوشبوی
ولدان نرم لدیغ مار گزیده لدیم جامه پیوند دار ذ لذت مزه چیزی لذات ج
لذیذ چیزی نیک با مزه ز لرج و لزق چسبنده س لسن زبان آور ف لصق چسبنده
لصلاصی راهنمای ط لطافت نیکوکردن لطف نیکوکاری و آنچه نیکو و پسندیده
الطاف ج لطمه طپانچه لطم طپانچه زدن لطیف نیکوکار و چابک لطیطه
ماهیچه لطیم آنکه نه مادر دارد و نه پدر و اسپ نهم در مسابقت لطیمه کار
دانی که درو عطر باشد ظ لظی آتش زبانه زننده و نام دوزخ نعوذ بالله منها
ع لعاق نفرین کننده لعب بازی لعرک سوگند بزندگانی تو شقه
لعساء لب سیاه فام لعنت نفرین لعوق دارویی که بپسندد لعیب
متم بازی لعین نفرین کرده شده غ لغوس آنکه حریص بود بر خوردن
ف لفاضه و فالفا آن زن که رانهای او و ساقهای او نزدیک بود
جثه لفاء بستان بسیار درخت لفوت آن زن که فرزند ندارد
از شوی پیش لفظ سخن راند و حتی لفیف انبوه و یار ف
لقاح پیره ز مالقاط خوشه چینی لقب لفظی را گویند که دلالت

برصفت مرغونی کند مثل صدیقی که لقب ابوبکر است یا خود کلمه را گویند
که در آخر او لفظ دین واقع شود چون کمال الدین و شهاب الدین القاب ج
لقلق مرغیست قبا نرا نیز گویند لقوه بیماری که دهان در روی کژ کند
و عقاب لقوح شتر دوشیدن لقیط افکنده لقیف حوض پر آب
م ملازید گوی و لواس آنکه بر خوان هر چیزی میجوید و میخورد لوامه ملامت
کننده لوح تخته چوب و جز آن الواح ج لوذ پناه گاه لوذعی مرد ظریف تیز
دل لوز بادام لوزج لوزینه لوعت سوزش لون رنگ الوان ج لوشه
کرده پراکنده از هر جای ه لهب زبانه آتش لهبه تشنگی لهثان تشنه
لهجه خوشتر زبانی لهذم چیزی تیز لهفان اندوهگین و لهو بازی لهیب
زبانه آتش لهیف درمانده ی لیان نرمی و گویند فلان فی لیان
من العیش ای فی نعیم و فقهی لیست شیر لیل شب لیلة لیلاء شب
تاریک لیالی ج لیتی نرم لیم بکس لیام ج باب اللام المضمومة مع الباء
لباب خالص لباب الفستق مغز پسته لباده قبای نمد لبان کنده
روی لب خرد و مغز هر چیزی الباب ج لبس پوشش ج لج

شتر لجه میان دریا لجی دریای ژرف لجین نقره لحه و لحی گوره لحیه باقه گریبان
و جز آن و خویشاوندی ط لطف نیکوکاری و نرمی در کار لطایف ج
ع لعاب آب دهان لعاب النحل انگبین لعبت آنچه با او بازی کنند لعنه آنچه
مردمان بر او لعنت کنند و او بر مردمان غ لغت زبان هر قومی لغات
ج لغزیستان و خارپشت ف لفاف دستبوبه ق لقاط
و لقط خوشه که برچینند لقبان دیدن ک لکنت شکستگی زبان م
لمه همزاد و گروه زنان لمزه بدگوی در روی لمظ پاره طعام لمعه آنچه
آب بوی نرسد در غسل و طهارت و لوبه سنگ لاخ لوب ج لوبیا
لوط میان آسمان لوطی امرد باز لولو مروارید خوشاب لآلی ج
لهجه لهنه نهاری لهوام شتر پستاشیر و رب نیک باب اللام المکسورة
ب لباقه لباس و لبس هر چه در پوشند و لباس الرجل امراة و لباس المرة
زوجها و لباس التقوی جامه نمد و نمد زین لبن خشت خام لبنه خشتک
پرامن و ث لثام دهن بند لثه گوشت بن دندان لثات ج لجام
لگام ج لحیه موست درخت لحاظ گوشه چشم از سوی گوش لحیه ریش

لحی ج ورجل لحیانی مرد ریش آور و لده همزاد و لزاز چوبی که در پس افکنند س
لسان زبان السن والسنه ج لسان الصدق ثنای نیکو و لسان
المیزان زبانهٔ ترازو و لسان الحمل زبانهٔ ابره و لسان الثور گاو زبان
لص لصت و لص دزد و لصوص ج ع لعب بازی ع
لعاقه پای تاوه و غلاف خوشهٔ انگور ف لفت بشلغم ق لقا دیدار
و کارزار لقحه شتر دوشا لقایح ج لقاح ج لفظ پارهای زر که از معدن
یابند م لمعوی تاوش و لواء علم لشکر الویه ج من لنط پوست نی و پوست
پیرون شکم لیف رسن لیفه چیزی که در دوات نهند لین نرم لینت
نرمی کتاب المیم المفتوحه م ماء آب امواه و میاه ج ماب جای باز
گشتن مانع ترازوی نیک مانم انجمن زنان ماتره کارنیک ماتله چراغ
پایه ماثور شمشیر گوهردار ماتم بره ماتم ج ماج آب شور ماجد بزرگوار
ماجدون ج ماجن ناپاک ماح سفیدهای تخم مرغ ماحی سترنده گناه
محاة ج ماخذ محل فراگرفتن ماخوذ فراگرفته شده ماخور خرابات مادیه
مهمانی مادب ج مادی انگبین فروش مارب حاجت مارب ج

مارج زبانهٔ آتش بی دود مارد دیو سنبه مارستان بیمارستان مارن
نرمهٔ بینی ماسجه ماسطه عروس آرای ماسور بول گرفته ماشی رونده مشاة
ج ماشیه آن زن که بسیار زاید ماعز بز نر و رجل ماعز
مرد سخت ماعون متاع خانه چون دیگ و کاسه و بیل و آتش زنه و جز
آن ماغول و ماغول انگه اورا غریب نبود ماق و ماقی گوشهٔ چشم از
بینی ماکول خورده شده مال خواسته اموال ج مالح شور مالک پادشاه
مالکون و ملاک ج مالک خازن دوزخ مالکه پیغام مامن ایمنی و جای مانع
باز دارنده موانع ج ماء الورد و ماورد گلاب ماوردی گلاب
فروش ماوی آنجا که فرود آیند ماویه آینه ماهر استاد در کار
خویش مایده خوان آراسته موایده ج مایر دروغ گوی ب
مباه مباوه منزل مشوش پراکنده مبزاب خانه مبطخه خربزه
زار مبطول انگه شکمش برود مبرک آنجا که شتر بخسبد مبارک ج
مبقله تره زار مبلغ مقدار مبلول تر کرده ت متاع کالای
خانه آهنه ج متبی گاه دال مترب درویشی ماتی پشت متون ج

متین استوار ث مشابه جای باز گشتن مثانه جای گریز در شکم
مثانی سورهای قرآن دراز و کوتاه مشعب ناودان که از و آب
در حوض رود ارض متلعه زمین بسیار روباه مثل مانند و
داستان و حدیث امثال ج مثلبه عیب و نقصان مثلث
سه تا و سه مثلج برف دار مثلوث سه تو رجل مثلوج الفواد
مرد سرد دل مثنی دو تا و دو دو مثوبه پاداش مثوی منزل ج
مجاز ضد حقیقت مجاعت گرسنگی مجال را یکان الوالد
مجبته فرزند سبب به دلیست مجبوب ساده کرده مجبول
بزرگ خلق مج ماشی مجد بزرگوار شدن مجد دو دو دولتی مجدول
رسن محکم تافته مجده ره کهکشان مجهول جهل کرده شده
و چیزی لغوی مجروده ملخ خورده شده مجری راه مجاری ج
مجلس جای نشستن مجالس ج مجده یکدان مجمع جای گرد آمدن
مجامع ج مجنون دیوانه مجانین ج مجنی میوه چیده مجوسی
گرمجوسیست کری کرا مجهود غایت کوشش مجی رفتن

مجید بزرگوار امجاد ج محاج سخن فروش محاص کاسه لیس محاکه کار
گاه جولانگاه محبس زندان محابس ج محبوب دوست محبوس باز داشته
محتد اصل مردم محجر راه روش محجوب ناپیدا پوشیده بحجاب محدود بی
روزی وحد کرده شده محذوف اسپ دنب بریده محروم بی روزی
محسوس بداختر محشر جای گرد آمدن قیامت محشو قبا پنبه نهاده محصوب
سرخچه برآمده محصور فرو مانده محصول حاصل شده محض خالص محطب هیزم و خس
محظوظ دولتی محفل انجمن محافل ج محقوق سزاوار محل آنجا که فرود آیند
محال ج محلم محمده حمد گفتن و خطبت نیکو محامد ج محمده ستوده و نام
پیلست که ابرهه بمکه آورد در سال فیل و نام مبارک رسول صلی الله علیه وسلم
محموم تب گرفته محو ناچیز و سیاهی ارض محواة زمین بسیار مار محیا زندگانی
محیص گریزگاه محیض حیض محایض دردزه ح محیر ثور مجنون خشه کرده
محراه و محرج آب خانه محروق شکافته لب و چه محزوط روی دراز
محسول ناکس محتف یکدان محلفه بدستان محمضه گرسنگی محور آنکه
باو محار بود و حیر کرده شده محیض دوغ محیضه دوغبا د مداح

ستاینده مدارس خرمن گاه مدبغه موضع پوستی پوست مدبوغ پوست
مدرجه راه مدارج ج مدح ستودن مدام امداد ج مدرکلوخ مدارس
مدرسه آنجا که کتاب خوانند مدارس ج مدعاة مهمانی مدفع جای افکندن
مدفون در زمین دفن کرده مدمع جای اشک مدامع ج مدی غایت
مدید کشیده مدین نام شهر شعیب ع ذ مذبح آنجا که قربانی کنند مذمت
نکوهش مذهب راه مذاهب ج مذی آب نشاط ر مرازن نساء و نسوة ج
مرارة زهره مرام جستن مولقی الذار آنچه از سرای باشد مراجی باد بزل
فروش مربض آنجا که ستور بخسبد مرابض ج مربط آنجا ستور را بند
مرابط ج مربع آنجا که بهار گذارند و رس چهار توه چهار چهار مربوع مرد
نه دراز و نه کوتاه و رس و چهار توه مرتبه پایگاه مراتب ج مرتع و مرتک
مردار سنگ مرثیه مرده ستودن مرح چراگاه مرجان مروارید خورد
مرح شادان مرحب فراخی مرسل و مرحله منزل مراحل ج مرحت
مهربانی مرد بار دار اراک مرسل منبل مره یکبار مرارة مراقح مرزبان مهتر
فارسیان مرزبه مصیبت مرسه رس که از کتان بود مرس شاخ

رس جای رس و بینی مرصد راه فراخ مراصد ج مرض بیماری امراض
ج مرضات خشنودی مرطوب صاحب تری مرعوم عزاء مرعی ابر نیسان
مرعش آن کبوتر بود که در رشود مرعی چراگاه مرفق سازگاری
مرفوع برداشته مرقب جای دیدبان مراقب ج مرقد خوابگاه مراقد ج
مراق نرم اشکم ثوب مرقوع جامه پیوند بسته مرکز نقطه پرگار مراکز ج
مرداره سنگ آتش زنه که سپید بود و کوهیست بمکه مروح اسپ نشاطی
مروح داروی که در خود مالند همی مرما چشم سرمه کشیده مرهمه
درجه مرهم مراهم ج مرای راه گذر طعام و شراب از گلو و گوارنده و
مرد با مروت مریح شوریده مرید دیو سنبله مریض بیمار مرضی ج مرتی شتر
بسیار شیر مریا گوارنده یاد ز مزاح مزاح کننده مزاده توشه دان مزار
زیارت جای مزبله مزج آمیختن مزرعه کشت زار ارض مزروع
زمین کشته مزکوم زکام رسیده یوم المزید روز زیادت مزیت فضیلت
مزایا ج س مساشبانگاه مساح زمین پیمای مساحت پیمودن
مسافت دوری راه مسله پرسیدن ارض مسبعه زمینی که

درو درنده بسیار بود مسجد برکت مساجد ج مسجد حرام مسجد مکه مسجد اقصی
مسجد بیت المقدس مسجد آنجا که سر بر زمین نهند مسجد سجده شده مسجور پر کرده
مسحوت گرسنه مسحور بسودن برزادی دست مسحور جادوی کرده مسحره مسد
رسن سخت بافته مسرجه چراغدان مسرج چراگاه مسرت شادمانی مسرور
شادمان مسغبه گرسنگی مسقط آنجا که بچه بزمین آید مسک پوست مسک جای
آب مسکی جای گاه مسالک ج مسلکت پیچاری ما مسکوب آب ریخته مسلخ
سلاخ خانه و جامه خانه در حمام مسلک راه مسالک ج مسلوخ گوسفند
پوست کنده مسلوقه گندم بی پوست مسلول دق رسیده و خایه بیرون کشیده
یوم مسموم روزی که در و باد گرم رود مسمون نان روغنی ما مسنون آب متغیر
شده مسیح لقب عیسی و نام دجال لعین و درم بی نقش و سیم که داغ نه و مرد
بسیار جماع مسیخ ناکس و طعام مسیخ طعام بی مزه مسیک بخیل مسیل راه
گذر آب ش مشار روزه مشاط شانه گر مشاطه عروس آرای مشامه بوی
و دست چپ مشتاخانه زمستانی مشجره در حال مشجوم پیه دار مشرب
و مشرع موضع آشامیدن آب مشارب و مشارع ج مشرف مشرب پست
منسوب بمشارف شام مشرقهای برآمدن آفتاب مشارق ج

منعب راه مشرجای عبادت و رج مشاعر ج مشعر حرام
مشقت سختی مشمش زرد آلو مشوش دستار خوان مشاوم بد اختر
مشوی بریانی کرده شده مشهد جای گرد آمدن مشاهد ج مشهور
معروف مشابهه ج مشهوم بشر دل مشیت خواست مشی رفتن مشیج
آب مرد با خون زن آمیخته امشاج ج مشیمه آن پوست که بچه در وی
بود ص مصال آلهٔ پستان ستور بکلد ما آواز دو شیدن نشنود از
بخیلی مصبوب ریخته مصبوغ رنگ کرده شده مصبه در سبه بگرفته م
مصرع کشتی گاه مصارع ج مصطبه جا بگاه غربا مصقول روشن کرده
مصلت م مصل ترف مصلبه ترف دا مصول نگاه داشته مصیده
دام مصاید ج مصیر جای بازگشتن مصیف جای تابستانی ض
مضامین آن بچه که هنوز در شکم بود از ستور مضجع خواب گاه
مضاجع ج مضرت زیان مضع جاییدن مضرحی گرگس سفید و
چه نیز سفید بود و مهر را نیز گویند مضر شیر نرش مضره دو بماط
مطابشت مطاف طواف مطبخ جای پختن مطبوب جادوی

کرده مطبوخ آنکه پخته مطربان را مطارح مطع نهالی مطرفه گرستان مطروح
بفکنده مطروفه زنی که هر یک چند شوهر کند مطلع جای برآمدن آفتاب
مطالع ج مطلوقه دروزه گرفته مطهره م مطاهر ج مطبی گلزار مطیبه
شتر که نشست را شاید مطایا ج ظ مظلمه ظلم مظلوم ستم رسیده مظول
بنواشته ع معابه عیب رجل معاز مرد بزدار معاش زیستن جای معاده
تعویذ معالی جایگاه معبد عبادت جای معابد ج معده جای طعام
در شکم معدل کان معادل ج معدوم نیست معذره عذر معاذر
و معاذیر ج معره سختی و خیانت و گناه معرفت آشنائی معارف
ج معرک و معرکه چپ گاه معارک ج معروف نیکوی معاریف ج
معز و معزز معقول ناحیت معسور دشواری معشبه گیاه ستان معشر
گروه معاشر ج معصیه نافرمانی معاصی ج معطس بینی معطن جای
خفتن شتر بر کنار آب معاطن ج معاد بازگشتن معاذ پناه گرفتن
معنی زبانی که در و نبات نبود معقود بند دار معقول م معلاه بر
معالی ج معلم نشان معالم ج معلوم دانسته معمال سختی کار معایی

مقصود از سخن معانی ج معونت یاری معول ج معهد
جای که هر چه جا رود باز بدانجا باز آید معیشت زیست معایش ج
معین آب روان ع مغار جای فرو رفتن آفتاب و سوراخ در
کوه مغره گل سرخ مغرم تاوان مغارم ج مغرور فریفته مغزی قشر
گاه بسوی دشمن بجنگ مغازی ج مغسل آنجا که مرده را بشویند مغسله
جرم دان مغسول شسته مغضوب خشم گرفته مغفرت آمرزیدن مغموم
غمگین مغتار طبل آن سنگ که آهن را بخود کشد مغنم غنیمت مغانم ج
مغنی منزل مغانی ج مغیب مغرب مغیض تهور آب ف مفازه بیابان
و بیابان مفاوز ج مفتله دوک ریسه مفتول تافته مفره کارنگ مفاخر
ج مفرکه گاه مفرش جامه دار و هر چه بگسترانند مفرق میان سر
مفارق ج مفرغ پناه جای مفصل ناگس مفصل بند گاه
مفاصل ج مفصول و مفطوم کودک از شیر باز کرده مفلوج مفالج
ج ف مقال گفتن مقام جای فرود آمدن و مقام ابراهیم ع پشت
که نشان پای ابراهیم ع بر آنجاست مقبره گورستان مقابر ج مقبض

المفتاح دستهٔ کلید مقبوض گرفته مقبض رشته بنا و دستهٔ شمشیر مقشات
خارزار مقدرت توانائی مقرون الی جبین پیوسته ابرو مقصور جامهٔ
قصارت کرده مقصوره زن پردگی مقصورات ج مقبضه دست
دراز مقطنه پنبه زار مقعد نهالی و جای نشستن و نشستگاه مردم مقاعد ج
مقلوب بیان کرده مقیط جای تابستان مقیل موضع قیلوله ک مکان و مکانه
جایگاه امکنه و مکانات ج اماکن ج مکتب دبیرستان مکاتب ج
مکتوب نوشته شده مکث درنگ مکرمت بزرگواری
مکرمات و مکارم ج مکظوم غمگین مکفوف نابینا مکنون پوشیده
رجل مکیث مرد آهسته مکین جای گرو استوار ل ملاحت نمکین
و شیرین شدن ملاح کشتی بان و نمک فروش ملاحه نمکزار ملاذ پناه ملاذ
سخن فروش ملاذه بادامستان ملبس هر چه در پوشند ملابس ج
ملجا پناه ملجا پشت ملحمه حرب گاه ملاحم ج ملدوغ مار گزیده ملزم
لازم گرفته شده ملعب بازی گاه ملاعب ج ملعون نفرین کرده
ملاعین ج ملوحت شور شدن شجره ملعونه درخت زقوم در دوزخ

ملک

ومالک الموت فرشتهٔ مرگ ملک و ملیک پادشاه
ملوک و املاک ج ملکوت پادشاهی ملوم دل شده
ملوان روز و شب ملهی بازی گاه ملهوف اندوهگین ملیح شیرین و نمکین
ملاح و املاح ج و سمک ملیح ماهی شور و طعام ملیح نان خورش شور م
ممتون آنکه شانهٔ او درد کند ظل ممدود سایهٔ دراز و همیشه ممر راه
ممر و زبان پل کرده ممسوح ساده ممسوس دل شده ممشی و ممضی راه
ممطول شمشیر دراز ممقوت آنکه همه کس او را دشمن دارد مملوره زن
بنکوساق مملح زبی نمکسار مملکت پادشاهی ممالک ج جز مملح نان
خوش نمک سمک مملوح ماهی شور مملوک درم خریده ممالک ج ن
مناة نام بت مناحه جای ماتم زنان مناخی غربال که منارت دل
که در میان بود مناره م و چراغ پایه مناطق کمر که مناع باز دارنده
منال منفعت منام خوابگاه منامه گلیم که در شب پوشند منادمت
یکین منال و منوال دوس امناد امثال ج مثال منت نهنده
منت جای رستن جزی منابت ج منجا پناه گاه منحر جای قربانی
و جای کردن مناحر ج منخر سوراخ بینی مناخر ج منجوب بی دل

ملوک و املاک ج

بلغ

منخول آرد پخته منزل جای فرود آمدن منازل ج منزلت مرتبه تا بدیک
پادشاه منسوب نسبت کرده منسج جای بافتن کرباس منسک جای
که قربانی کنند در حج مناسک ج منشا جای بالیدن منشور نامه
پادشاه مناشیر ج منصب اصل مردم و مرتبه بلند و درجه مناصب ج
منصه جلوه گاه عروس منصف نیمه راه منصور نصرت یافته منضود
برهم نشسته منظر م و آنجا که چشم بر آن افتد از روی منظره جای دیده
بان منع باز داشتن منافعت سود منافع ج منفوش پشم زده منفوط
آبله شده منقب و منقبت هنر مناقب ج منقصت عیب مقنع جای
گرد آمدن آب منافع ج منکب و منکب مناکب ج منکبان دو دوش
من انگبین منوع آنکه چیزی بکسی دادن نه پسندد و تنگ دست منوال
روزگار و مرگ منهج راه فراخ مناهج ج منهل آبشخور مناهل ج منهوک
اندوه یا عشق تن او را گداخته باشد منهوم آنکه سیر نشود از طعام منجه
شتری که بدهند تا شیر دهد او منفعت گرند و او را هیچ نصیب نباشد
منیع استوار منی آبی که بچه از و بود منیه عمر مرگ منایا ج دمو ات

آنچه بیفزاید و زیادی که ملک نبود ارض موات زمینی که در و مرگی بود
موبد حاکم گبران موبق وعده جای موت مرگ موج کوه هر زدن آب
دریا در شدن امواج ج موجود هستی موحد یکی یک موحل جای وحل ارض
موحشه زمین بسیار وحش موده دوستی مورد آبشخور موارد ج موسم
بازارگاه عرب موشی غلاف کمان موضع و موطن و موقع جایگاه مواضع
و مواطن و مواقع ج موطی پسر دادن موعد وعده و وعده گاه موعظت
پند مواعظ ج موقب هنگام مواقیت و مواقب ج موقف آنجا که حج کنند
شمارگاه در قیامت موقوذه گوسفندی که بزخم چوب مرده بود موکب
گروهی که با پادشاه سوار شوند مواکب ج موکن آشیان مرغ مولد آنجا که بچه بر زمین
آید موالد ج مولی یار خدای و دوست و مهتر و یار و سزاوار و هم عهد
و پسر عم و همسایه و هنشین و آزاد کننده و آزاد کرده و آنکس که
بر دست تو مسلمان شود مولی عصبه را تیر گویند مس قوله تعالی و انی خفت
الموالی من ورائی موماة بیابان موامات آفت رسیده مومنات ج
مومنات ج موهبت آنچه بخشند مواهب ج موهوم پنداشته مویل پناه

گاه • مهاد گهواره گردش و آرام گاه مهود و مهاد ج مهب جای
وزیدن باد مهد گاه پیش مهور ج مهر مه پری مهرول تزار مهاز پل ج مهلکه
بیابان و هلاکی مهالک ج مهلوب اسپ دنبال کننده مهمه بیابان دور
مهامه ج مهیب آنکه هر کس از و بترسد و او را شکوه دارند مهیره زن گرامی
گاه پای مهیع راه مهایع ج مهیل فرو ریخته مهیلی خوار ما مهیلی آب
ضعیف که آن نطفه است ی میت مونث و میت مرده اموات
و موتی ج ارض میتة زمین ویران میته مردار میدان معروف میادین
ج میرق بازو زده میسر قمار میسره دست چپ لشکر میسره ذو الیسر
میسور آسانی رجل میل مرد بسیار مال میمنه دست راست لشکر و مجنبکی
میمون مجنبه میامن ج میمون النقیبه مبارک پی میمن دروغ میمون
سخت دروغ گوی باب المیم المضمومة م ر مبادله چیزی با یکدیگر بدل
مبارز دلیر ما مبارک آبی که در و زندگی و نباتات مبارکه برکت کردن
شهر الله المبارک ماه رمضان لیلة المبارکه شب براءة مباشرت جماع
کردن مباهله نفرین کردن مباهات فخر کردن مباهی [illegible]
و خود بکاری قیام نمودن مباضعه جماع نمودن صح

کردن مباینت از کسی جدا شدن مبتاع خریده مبتغا آرزو و مراد
مبدی آفریننده نخست برابر برابر کرده مبوب باب باب کرده مبرقه
ابر با برق مبرم محکم مبشر بشارت دهنده مبطنه زمین بسیار تره مبهم پوشیده
مبین آشکار کننده ت متابعت پیروی کردن متبلغ آنکه دعوی
زیرکی کند و فریبی کند و نباشد متادب فرهنگ آموزنده متاهل زن
کرده متبتل پرستنده متبرجای که متخط دیوزده متبرجه زن شرمگین
متدین دین دار متربص آنکه غله نهد با امید گرانی متردیه آن گوسفند که
بالای در افتد و بمرد متزوج زن کرده متصدق صدقه دهنده متطیب
طیب متعالی بزرگوار متعفف از حرام باز ایستاده متعین آنکه دور
در رود و در سخن متعجب شگفت دارنده متفخر فخر کننده متفصحی فراخ
سخن متقوس کمان ور متقی پرهیزکار متکا جای تکیه متکی تکیه کننده
متکبر بزرگ منش جز متکبر منش گرفته متلاحمه آن جراحت که از گوشت
بکند و به سحاق رسد وزن تنگ فرج متقبال دو فرشته است
از دست راست و چپ متمتع آن محرم که بعمره با بروزه از حرم

متلاحم کلام صح

متبرجه از کاهن متبرجه چون خرامد متفکر بزرگوار صح

بیرون آید متعقب آنکس که قصد کند تا بر او شمن وارند متمول بسیار مال
متنبی دعوی پیغمبری کننده بدروغ متندی جای حدیث کردن منزه
ترمت جای متواضع فروتن متوسط میانجی متوفی آب خانه ث
مثلث عقوبت مثلث سبکی دوشنه که از مشک و عود و عنبر بود مثلی
تانیث امثل شجرة مثمرة درخت بار آور ج مجاج آبی که از دهان
بیفتد مجاج العنب شراب مجاج النحل انگبین مجاج المزن باران
مجادله معامله کردن بشکوی مجازاة پاداش دادن مجازفه بگزاف
چیزی فراگرفتن مجالست همنشینی کردن مجاست بچیزی مانند
بودن مجانبت یکسو شدن مجاورت در مسجد ساکن بودن مجاورت
درگذشتن مجاهدت در راه خدای کارزار کردن مجاهد غازی مجرب
استخوان بلند مجرب آزموده مجرد برهنه مجرم گناه کار مجلد کتاب
جلد کننده و اسپ پیشی در مسابقت مجمر هرچه بر آتش افکنند
مجوف میان تهی مجیب پاسخ کننده مجیر یاری کننده ح مجازاة برابر
شدن محاربه با کسی جنگ کردن محاسبه با کسی حساب کردن

محاصره در حصار بودن محارف بروزی محاسب حساب کننده
محاش آن سوخته محب دوست محتاج نیازمند محتال حیله گر
محترف پیشه ور محتسب م محتطب هیزم دان و هیزم سان محتطب هیزم
جمع کننده محج زرده تخم مرغ محدث نو کننده و چیز نو محدث نو کرده
محدث حدیث کننده محرر نویسنده و آواز کننده محرر آزاد کرده محرم
حرام کرده و ماه محرم محرم احرام گرفته محس نیکوکار محصب آنجا که سنگ
اندازند محص مرد پارسای و مردزن کرده محصن شهرنده و دانا و توانا
محق خلاف مبطل محلی الله آنست محمد صلی الله تعالی علیه وسلم بغایت ستوده و نام
مبارک شریف پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم محتار روی مجیی زنده کننده محبط دانا
بهم روی و هلاک کننده خ مخاطبه با کسی سخن گفتن مخاطره در خطر افکندن
مخاطفه زم خواندن مخالطت بیکدیگر بودن مخالفت با کسی خلاف
کردن مخاط آب بینی چون زفت بود مخاط الشیطان آنچه در
مکاه بینند از خورشید چون تار عنکبوت مخبت ترسی کار مخبول پاره
مجبل دیوزده مختال کننده مختبط آنکه نیکوی تو جوید به خوبشتن مختبع

۸ محصنه زن پارسا و زن آزاد و زن شوهر کرده

اگر او را کسی نپذیرد مخلس جامهٔ ریای مختلق تمام خلق مخمر خمیر شده
مخ مغز استخوان مخدره زن پردگی مخدع گنجه مخدم پای برانجی و فرس
مخدم آبی که پای خلخال سپید بود مخطط جامهٔ بخطها مخطی بسیار
خطا مخلص یکروی مخمسه خربزهٔ پنج پهلو مخنث م د مدارا نرمی کردن
مدام و مداومه می مداوا کسی را دارو کردن مداهنت دورویی
کردن مدبر پشت کرده مدبر آنکه بمرگ خواجه آزاد شود مدثر جامه در
سر کشیده مدلهم سخت سیاه و تاریک مدنف بیماری گران مدهن روغن دان
مذبکی د مذاب گداخته مذاکره با کسی چیزی یاد کردن مذکر پند دهنده
و پند پذیرنده مذکر زنیه مذل خوار کننده مذنب خرمای نیم پخته
مذهب بزرگ کرده ر مرابحه سود کردن مراسله پیغام دادن مرافقه چیزی
رفیق مرافقت کسی همراهی کردن مرافبه کسی چشم داشتن مراهق نزدیک
رسیده ببلوغ مربی پرورده مربیات ج مربع چهار سو مرتاب نهمت زده
مرتب ترتیب کرده مرتشی رشوت ستاننده مرتضی پسندیده مرتفع
بلند مرحبه خلاف قدر بتمرد از سنگ مرتلخ مرتس شیرازه کرده مرسل

فرستنده مرسل فرستاده شده مرسله یکدانهٔ بزرگ مذکر دن مرضع
هم شیر ده مراضع ج مرضعه زن شیر دهنده مرضعات ج مرقع جامهٔ پیوند
پیوسته ترکیب فراهم آورده مروت مردی مروح خوشش کرده مروق
می پالوده مرهق شمشیر تنک مری مری بر اجامه ز مزارع مزرعها مزعفرات
مرجاه سرمایهٔ اندک مزدلفه زمان مزمار نرش و شیرین مزه می خوش طعم
مزعفر بزعفران رنگ کرده مزکی آنکه گواه مزاتزکیه کننده مزمل جامه بر در کشیده
مزنا بر سفید مزل ج مزود خوردنی بیمار مزین سرتراش س مسابقت
پیشی گرفتن مساره با کسی راز گفتن مساعدت شتافتن مساعد
یاری دادن مسافرت سفر کردن مسافرون و سفره ج مساکنه با کسی
در یک منزل بودن مسامحه با کسی آسان فراگرفتن مسامرت با کسی
افسانه گفتن مسانهت چیزی بسالی دادن مساومت چیزی بکسی
بها کردن مساوات برابری کردن مسامرت با کسی بیدار بودن مسامحت
با کسی آسان فراگرفتن مستبد مستقل مستشرف دمان مستثنی
بعضی را از جماعتی بیرون آورده مستجاب انگشت شهادت مستحق مستبقه

زبهی بسیار و دو مستجاب باجابت رسیده مستحاضه آن زن که همیشه
خون بیند مستحم آنکه آب بر خود ریزد از حمام مستراح آب خانه شتر مستهل
بمی فروهشته مستشهد شهادت یافته مستطاب خوش آمده مستغاث
آنکه از و فریاد خواهند مستقر جای قرار مستقی بی کمال ماء آشامیدنی
آب گرم مستغطه دارو دال مسلسل بزنجیر بسته مسلم مرد مسلمان مسلمه
مسلمه زن مسلمان مسلمات ج مسلی اسپ سیم در سابقت مسن دهنه بزاد
برآمده مسناة چمن مسند بالش بزرگ پشت مسنم خانه فرشته فربه مسنم کوه بلند
مسهل طردی که شکم برانند ش مشابهت با کسی مانند بودن مشارکت با
کسی انبازی کردن مشاعره با کسی در شعر نبرد کردن مشاکلت مشابهت
مشاهره چیزی بماهی دادن مشایعه از پی کسی فرا گرفتن مشرف
مشرک انباز گرنده مشرکون ج مشطه شانه امشاط ج مشطی شانه گر و شانه فروش
مشعر داغ بر زده مشمس پوست آفتاب مشوکه اسپار خار قصر مشید کوشک
برافراشته ص مصاب بصواب رسیده و مرد بی دل مصاحبت با کسی صحبت
داشتن مصادقت با یکدیگر دوستی کردن مصادفت با فتنی مصالحت

دست بیکدیگر گرفتن مصالحت با یکدیگر صلح کردن مصاهرت با کسی
نکاح وصلت کردن مصاص خالص مصحف م مصاحف ج مصدق
صدقه دهنده مصدق راست دارنده مصطاف جای تابستانی
مصطفی برگزیده مصطفون ج مصفح پهن مصفر می به آب آمیخته مصفی
می پالوده مصلح بیکوکار مصلی نماز گذارنده و به آتش گرم شونده و اسپ دوم در
مسابقت مصلی نمازگاه فرس مصمت اسپی که هیچ نشان ندارد مصمد سنگ
سخت مصور صورة گونده مصور صورة کرده مصیبت غم و اندوه
مصیبات و مصائب ج ض مضاجعه با کسی خفتن مضاحکه با کسی
خندیدن مضاربه مال بکسی دادن تا تجارت کند و سود میان اشتراک
مناصفه باشد مضارعه مشابهت مضاعف کل صد برگ و دو
پاره کرده شده مضاعفه افزون کردن و زره دو تا مضطر بر بلو
خفته مضطر فرومانده مضغه پاره گوشت جاویدان ط مطابقت
سزاواری کردن مطالبه چیزی از کسی خواستن مطالعه در کتاب
نگریستن و چیزی پیش چشم داشتن مطاوعت فرمان برداری کردن

مطاولت کردن کشتی کردن مطایبه با کسی خوش طبعی کردن مطابق آن
اسپ که پای آنجا نهد که دست نهاده بود مطاع فرمان برده شده
مطرب گوینده مطرا تازه کرده مطرز آنکه جامه را علم کند ثوب مطرز
جامه علم کرده امرأة مطلقة زن طلاق داده مطوعه کسی که بخودی
بغزو روند مطوعون ج مطلهم آب تمام خلق مطیب خوشبوی مطیع
فرمان بردار مطیعون ج ظ مظلم تاریک مظهر سخت پشت ع معاتبه
عتاب کردن معارضه با کسی برد کردن معاسرت دشوار فراگرفتن
معاشرت با کسی زندگانی کردن معافات عافیت دادن معاقده
با کسی عقد بستن معالجه درمان کردن معاونت یاری کردن معاهده
با کسی عهد معانقه دست در گردن کردن معاهده با کسی عهد بستن
معارف آشنا معارک مردکارزار معاشر خوشی زیست معالج علاج
کننده معاقب عقوبت کننده معاقب عقوبت کرده شده معاهد
آنکه با تو عهد بسته بود معبر خواب گزارنده معبد ترکی دان معتدی پیدا کرد
معتقد دل ج معترض السبیل راه بر معرک جای گاه معتق آزاد کننده

معتق

معتق آزاد کرده شده معتقه آزاد کرده شده وی کهنه معجب خویشتن بین
معجزه آنکه خلق را عاجز کند معجزون ج امرأة معجزة زن بزرگ سرین
باب معجم در قفل کرده حروف المعجم ابث الخ معدل آنکه شهود عدول را
تزکیه کند معدم درویشی معربد آنکه میان مردمان جنگ انگیزد معرا برهنه
معزز عزیز کننده معزم تعویذ فروش معسر درویش معسرون و معاسر ج معلم
لشکرگاه معصر ابر بهاران نزدیک رسیده معاصر و معصرات ج ثوب معصفر
جامه گل گاژیره رنگ کرده معقل زن با پیرایه معطی دهنده معفر خاک
آلوده معقبات فرشتگان نگاه دارنده معلم آموزنده معلم سگ شکاری
معلم آگاه کننده معلی بزرگ مغتم غمار معلی پای لغتار جولاهه معما آن بیت
که پوشیده بود معنی وی معبد آفریننده دیگر بار معین یاری کننده غ
مغاضب خشم گیرنده مغتاب غیبت کننده مغتسل غسل جای مغتم
شرمست مغلی جوشیده مغنی بی نیاز کننده مغنی سرود گوی مغیث
فریاد رسنده مغیره آن اسپی که بدان غارت کنند ف مفاضه آن زن که
شکم بزرگ بود مفترض قرض خدای تعالی مفتی جواب کننده مسئله مفحش زشت

کوی مقرم آنکه شعر خواند گفت مقدم گران زبان مقرد آنکه حج کند بی عمره مقر
آنکه کوی را دوست ندارند مقسد تباه کار مقسدون ج مقسد آن زن
[illegible] بخود بخوانند بهانه آرد مقصاة آن زن که رهگذر بول دیگر تو یکانده
باشد اما مقعم آنکه بر مقلع گشاده دندان مقلع نیک بخت و پیروزی
یابنده مقلعون ج مقلی آنکه شعر نیک گوید ندی مقلک پستان چون
بادریسه مقلل رخنه شده مقنه آنکه نداند که چه میگوید از بری رجل مقوه
مرد سخت فصیح مقاتل مرد جنگی مقاتله ج مقاتله با کسی جنگ کردن مقاح
چیزی نزدیک بازرانی مقارنت با کسی قریب بودن مقاساة رنج کشیدن
مقاطعه با کسی وا بریدن مقام جا بجاه مقامی قمار باز مقامی آنکه
سخن از بی طلو گوید مقند رنوانا مقتدی اقتدا کننده مقتر درویش
مقدس پاک کننده مقدس پاک مقدم فراپیش کننده مقدمة پیش
پیش رو لشکر مقدم العین گوشه چشم از سوی بینی مقرب فرشته نزدیک
گردانیده مقربون ج مقرنس خانه چوب کنبد کرده مقری قرآن خواننده
مقسط داد گر مقسطون ج مقسم سوگند خورنده مقشر پوست باز کرده

مقعد

مقعد بر جای مانده مقله همه چشم مقال اندک مال مقنطره برهم نهاده
مقنع خود دار مقنی کاریز کن حاجب مقوس ابروی چون کمان مقت
توانا و قوت دهنده ک مکاتبه بکسی نوشتن مکاتب آنکه خود را
خود مکاری خرنده مکابره چیزی که دانی انکار کردن مکاشحه با کسی
دشمنی کردن مکالمه با کسی سخن گفتن لحم مکتب گوشت کباب کرده
مکتب آنکه خط آموزد مکتب دبیرستان مکث درنگ کننده مکتسی
جامه پوشنده مکذب دروغ گوی دارنده امرة مکعب زن نارپستان
ملقمه ابر برهم نشسته مکلب آنکه سگ را صید کردن آموزد مکلبون ج
مکلب سگ شکاری مکلله کاسه که گرد برگرداگرد گوشت نهاده بود ل ملا چاه
رجل ملاح ای ملح ملاءمه فراهم آوردن میان دو چیز ملاحظت
نگریستن گوشه چشم ملاطفه با کسی لطف کردن ملاعبه با کسی بازی کردن
ملتی خشت زن ملتحی ریش دار ملمع دو رنگ ملمه حادثه و نازله
ملول بر مه چوب م ممالکه بیکدیگر مانند بودن ممالک با کسی مکاس کردن
ممرث آنکه صبور بود در خدمت ممرض بیمار دار ممرق سرد و آب

کدلیان ممزق پاره کرده شده ممسک بخیل حمیت بیرانده ن مناخ
آنجا که شتر خوابانند منادمه ندیمی کردن منازعت باکسی جنگ کردن
منایب در خور دادن منادی ندا کننده منادی ندا کرده شده مناظره
باکسی بحث کردن منافث همراز منافقت دورویی کردن
منافق دورو منافشه باکسی در حساب مبالغه کردن منافضه قبول
کسی را رد کردن منتجب منتخب برگزیده منتقم دادستان منتدی جای
حدیث کردن منتش کننده منخفه کوسفند طلاق کرده منخور سوراخ
بینی منذمل لذ بیماری بشدن منذرم کننده جواری المنشاة
کشتیها بادبان برکرده منشی شعر گوینده و نو پیدا کرده منصف می
بانیم آورده منعل و منعل نعل بند منقلب جای بازگشتن منقله
آن جراحت که استخوان از و بیرون برند منقی پاک کننده منقی موز
م و پاک کرده شده منکر انکار کننده منکر خلاف معروف منت قوت
منیب آنکه بهر چیزی بخدای باز گردد منیر روشن کننده در روشنای

منیه آرزو منی ج و موات مرگی مواخات باکسی برادری کردن مواخذه
کسی را بگناه گرفتن موازاة بکسی برابری کردن مواساة کسی را
در چیزی همچو خویشتن دانستن موالاة بیاپی کردن موتان مرگ چهارپای
موتت نوعیست از دیوانگی موتفکات بادهای مقلوبت در
دشمنهای قوم لوط الواحدة موتفکة مؤتم مقتدی موافقت با
کسی سازواری کردن مؤتمن استوار داشته موجب واجب کننده موجب
واجب کرده شده موحز گوشه چشم از سوی گوش موخر فرا پس دارنده
مؤدب ادب آموز مؤدب آنکه ادب آموزد از کسی مؤذن موشتر
و موشع تو انگر موسر دل و موسعون ج موشی استره مواسی ج موصده
دربسته موضحه آن جراحت که استخوان پیدا کند موق و موق گوشه چشم
از سوی بینی اماق ج موقده آتش افروخته موقی بی کمان مولد
آنکه عرب خالص نبود مؤمل اسپ مقدم در مسابقت مؤمن ایمن
کننده و باور کننده و گرونده مؤمول ج مؤنث ماده مؤنث
زنی که ماده را به مونس همزاد و نام روز پنجشنبه م مهاجرت از

زمینی بزمینی رفتی مهاجروی یاران رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که از مکه بمدینه
آمدند از برای اسلام الواحدة مهاجر مهتدی راه راست یافته مهجة جان
مهذب پاکیزه مهرة اسپ مهاة آهو مهارج مهفهفه و مهفهف زن
باریک میان مهلکة انگشت شهادت مهنا گوارنده مهند شمشیر
هندی مهندس تقدیر کننده مهیا آماده کرده مهیمن گواه راست
ی تیسر آسان کرده **باب المیم المکسورة** ا مائة صد مائتان
دویست مئون دمات ج ب مبنة جامه همه روزی مبراة آزنده
مبرده سوهان برای کارد قلم مبرغ نیش مبطار مبسام آنکه بسیار دندان
سفید کند مبضع نیش رگ زدن مبطان بزرگ شکم ت متلاف
آنکه مال بسیار تلف کند ث مثال مانند امثلة ج مثراد مانی که در
گاه شکستن منقب بر ماه مثل مانند امثال ج ج مجنبة پیرزن مجدار
آنچه در میان گشت و پای کشند تا مرغان بدو اسند مجراف و مجرفة بیل
روب مجرة سوزان جولاهه مجراة آنچه بدی درو سوزند مجار ج مجنب
سر مجول پرانی فرو خ محال عقوبت مجره دوات مخته قلم

تراش مخاج ج میل جراحت مخرة میان بند مخرم و مخرمة شبنه مخامت کننده
مخمن چوگان مخراب تشکرده مخراب جای امام در مسجد و شرف مجالس
محاریب ج محراث آتش سوز مخراف میل جراحت مخراک دوات
شور مخراضه آشیان دادن مخرم آن رشته که خرمه بندند مخش نو بره
مخشه داس کیاه بر مخصود داس درو کر مخفار سکنه مخفض دول
آسیاب مخفق ماست دان مخلب کاو دوشه مخلی سترده مخت
از مابش مخمص ج مخمص آنی که در میان چرخ چاه بود خ مخصب مقار
و نیک بر مخلاة توبره مخلب ناخن شیر و چنگال مرغ مخیط سوزن د
مداد آنچه بدان نویسند مدة ریم مدج مدخنة دود کذا مدرار بر اهل
مدراس آنجا که توریت خوانند مدعس تیره مدهس ج مدقة کلوخ
کوب ذ مذبة مگس دان مذبح کارد مذکار آن زن که همیشه پسر زاید
مذروان دو کناره الیه لا واحد لها مذوبه آن دیگ که در دروغن
گذارند ر مرات آینه مرباع چهاریک و اول باران بهار مربط رسن
مرجل دیگ روپای مرداس آسیای دست مردس کلوخ کوب

مرقه قوت مرساة لنگر کشتی مرسال بزرگ مرشحه و مرشح و مرشف آب چلیپ
مرشم مرکه بزبان زنند مرصاد راه فراخ مرصاص دسته سر کوب مرطا
نوعیست از چادر مرفد قدح بزرگ مرفق آب خانه و ساز کاری
مرافق ج مرفقه بالشت کمیه مرکاز پرگار مرمات بزنشانکی مرمه
باد بزن مرود چوب سرمه مریه دروغ مریخ بهرام و ستاره ایست
در آسمان هفتم ز مزاج آمیزش امزجه ج مزراج زدوبن س مسلاح
مدره التسبیح مسبار میل جراحت مسجار شور مسحاة بیل مسرجه چراغ
پایه مسرود درفش مسطح چوب میان خیمه مسطر خط کش مسمع
گوش مسامع ج مسعار و مسعر آنکه جنگ انگیزد و شور شور مسعار
و مسعر آنکه قوی بود در سفر کردن مسفره جاروب مسفی چوب
سای و مالیه بزرگ مسک مشک مسکیر کثیر الشکر مسکین بیچاره
مساکین ج مسله جوال دوز مسلی جوال دوز کر مسمار میخ آهنی
مسامیر ج مسن سنگ استره مسواک مسواک ج مشب و مشجب

سه پایه مشربه جای آب مشارب ج مشرقابش حجام مشعب سر زن
و دست افزار کاسه گر مشعله مشعل دان مشاعل و مشاعیل ج مشعر
لب شتر مشکاة چراغ پوش مشلول زرد الوی شیرین استه مشمش زردالو
مشمعه شمع دان مشنا آنکه هم کس او را دشمن دارد ص مصباح چراغ
مصابیح ج مصبه آب دستان مصبحه چراغ مصداق روزن خانه
مصدغه بالشت سر مصر شهر جامع و نام شهریست امصار ج مصراع
نیم بیت و نیم درد و دولت مصرد زبان مصقع قوی در سخن مصقل
آنکه بدو آهن روشن کنند مصاقل ج مصیده دام مصاید ج ض مضمار
بسیار خنده مضراب دام مرغ مضراب زخمه چنگ و عود مضمار میدان
و اسپ باریک میان ط مطبخ دیگ مطنه گردنای بازی ایست
مطرد نیزه مطرقه خایک و چوب پنبه زن مطعام آنکه طعام خورد
مطعان نیزه زننده مطفح کفگیر مطلاق مرد بسیار طلاق ظ مظلة
سایبان ع معبله پیکان پهن معجار بزرگ سرین معجزه میان مهار
برده معاذیر ج معراج مردبان معارج ج معراض آهن و فولاد

و بر بی پر معرض جامه که کنیزک بدان عرضه کنند معرف آلت لهو که بزنند
چون چنگ و رباب معارف ج معزی بزمشارده یکه مصب رکه بند
و سر بند مجون خمیر معصم جای دست برنجی معضد بازو و توشه
دان مسافر که در دوش افکنند معطار زن که بسیار عطر بکار دارد
معطان زن که بپرایه معلف آخر معیار پای سنگ ترازو غ مغرفه
کفگیر مغزل دوک مغازل ج مغزلی دوک تراش مغلاق کلید دان
مغوله بسیار غارت ف مفاد سیخ کباب و شور شور مفتاح و
مفتح کلید مفاتیح و مفاتح ج مفصد نشتر رگ زن مفصل زبان
مفصاص و مفصه کلوخ کوب مفضال فضل کننده ف مقدار
اندازه مقادیر ج مقدام در پیش شونده مقدحه آتش زنه مقراض م
مقرعه چوب قرعه مقص ناخن برای مقصره چوب کمان که بجامه
زنند مقط آنچه قلم بران زنند مقطره کنده که بر پای دزدان نهند
مقطع کاز مقطل زره مفصله جام مقلاة تاوه مقلاد و مقلید
کلید مقالید و مقاله ج مقلم و مقلمه قلم دان مقلمه خودشکی مقانع ج

مقلده گچه مقنعه م مقوس غلاف کمان ک مکتل زنبیل مکثار
بسیار گوی مکحله جاروب مکیال پیمانه مکاتیل ج ل ملبس کالبد
خشت ملح نمک ملحفه چادر ملحی نمک فروش ملزم ابزر ملزم فرمک کارد
کر ملقم کفچه طعام ملت کیش ملل ج ملقه دوات شورم مخفض
طرف شیر زن ممشط شانه زن ممطر جامه باران مملحه نمکدان ن منزم
مناهج ج منبض کمان پنبه زن منقاش موی چینه منجاب آن زن
که فرزند بخیب زاید و بزبان پر منجل دراس منحار دان منحات و منحت
تیشه منحه عطا مندس زن سبک مندف کمان پنبه زن مندغه
پرکه بر نان زنند منديل دستار چه منا عصا منسج شانه گریکس
منشار اره منصب دیک پایه آهنین منصف خدمتکار منفخ م
آهنگر منفخه بزمایه منقعه دیک سنگین منوال آن چوب که جولاهه جامه
بروی پیچد منهاج راه فراخ مناهج ج منی آنجا که قربانی کنند در حج
م مهاد بستر و آرامگاه مهدی طبق هدیه مهذار بسیار گوی مهرا
جان و مهرگان و آن شانزدهم مهرماه بود مهراق زن بسیار

خنده مهنه خدمت و بتاب المهنه جامهای خدمت ی میره
سوزان دان میتده منج کوب میتاق پیمان موانجی ج میتر
نشان کش میتره بالش زین اسپ میجره دارو دان میجنه
کدنگ کازر میند نه مناره میراث م مواریث ج میراب تاو دان
میزان ترازو نام برجیت موازین ج میزر آزار میسم آهن داغ
موسم ج میشعه شفت جولاه میفسا آب خانه میعاد وعده جای
دو عده مواعید ج میقات هنگام و آن جای که زرانی احرام جا
جیان بود چون ذات عرق اهل عراق را و یلملم اهل یمن را و ذو الحلیفه
اهل مدینه را و جحفه اهل شام را و قرن اهل نجد را مواقیت ج میقده
جای آتش میقعه خابسک و آذینه و آن چوب که کازر بران جامه
کوبد مواقع ج میکال و میکائیل فرشته روزیها میکله دیگ سفر
میلاد وقت زادن مواليد ج میل چوب سرمه دسر بکر تنگ
امیال ج کتاب النون المفتوحه نا ناب دندان نیشتر انیاب
ج نابت روینده ناجد دندان خرد نواجذ ج ناجع خون تازه

ناجی رازگوینده ناجس آن درد که از دبه نشود ناحش جیاد ناحل
نزار ناحیت سوی نواحی ج ناخر آخوان پوسیده ناجی آنجی ناراتش
بزان ج ناسخ منسوخ کننده و نسخت کننده ناسک عابد ناسکون سج
ناسور ریشی که برگونه چشم افتد یا غیر آن ناس مردمان ناسی فراموش کننده
ناشزه آن زن با شوی نسازد ناشیة اللیل ساعتهای اول شب ناصب
بپای کننده ناصح نیکخواه و دوزی ناصر یاری کننده ناصف راه گذر
آب و خدمت کار ناصور مانند مازنند ناسور ناصیه موی پیشانی
نواصی ج ناضب بعید ناضح شتر آبکش نواضح ج ناظر تازه ناظر ناظر
دشتوان و زروان ناطف حلوای جوز مغز ناطفی ناطف فروش ناطق
شتر و گاو و گوسفند و سخن گوی ناظر نگرنده و ناظره چشم نواظر ج ناعوره
آسیای آب ناعره بره آسیا ناعل نعل بند ناعمه زن نازک اندام نا
عات ج نافجه نافه مشک نافذ گذرنده و روان نافطه گوسفند
بزینه و گویند ماله نافطه ولا عافطه بیشت او را بزینه و نه بیشه
نافع سود دهنده نافقا سوراخ موش دشتی نافله نوافل و آن عبادت

٧ ناجیل خوانده نازل خوانده نازل کسی داد نقم نوازل ج

که نه فرض باشد و نه سنت نوافل ج نافی دور کننده ناقد سیم گزین و دانده
ناقر چنگ زننده ناقص کم آینده ناقض شکننده ناقل از جای بجای
شونده ناقور بوق و صور ناقوس آنچه ترسایان در وقت نماز زنند
نواقیس ج ناقه از بیماری بهشده ناقه ماده شتر ناموس رازدار ناموس
الاکبر لقب جبرئیل ع ناوق ناو و استیاد نامی افزاینده نوامی ج نامه بزرگ
که پیشان وی از جای برخواسته باشد نوابد ج نابض و نابضه کوفت
میان بازو و بچه اکبوتر که فرا پر بدن آمده بود نابل تشنه و سیراب نابیک
بسنده است ترا نائب نام مقام نواب ج نابه تب هر روزه و
دایمه نوایب ج نائبه نوحه کننده نوایح ج نابره آتش نابل عطا و عطا
کننده نایم خفته نائمون ج نوام و نوم و نیام ج سوق نائبه بازار کاسه
ب نبات جز انبات ج نبات و نبیذ فروش نباش کفن کش نبال تیر گر و تیر
فروش نبات گیاه نبت رستن نبج آبله نبجه گریبت نبر لقب اجلاف ج
نبض آن رگ که طبیب بینند از سر دست نبط و نبیط کردی اند در
سواد العراق الواحدة نبطی نبل تیر نبال ج نبیذ شرابی که از خرما سازند

انبیاء ج نبی آگاه کننده از خدای تعالی نبیون و انبیاء ج نبیل گرانمایه و با
فضل و چابک نبیه آگاه کننده ن نتش نقطه سفیدی که بر ناخن
افتد نتن بوی بد نتاج زادن شتر بچه زاده چرنی نتاج ج ن نتاء
جز نتر نجی پاشیده نتره نتر است ماه را نخور زن بسیار فرزند نتول جامه
کهنه ج نجات رستگاری نجاح روزی نجاحی خوردنی نجاض آن
زن که بر نشود از جماع نجار درود گر نجد زمین بلند و قول تعالی وهدیناه
النجدین ای طریق الخیر والشر و قیل الثدیین نجد و نجده سخت دلیر نجر اصل
مردم نجس بلید عین نجلاء چشم فراخ نجم ستاره و نامیست مردی را
نجوه حدیث نجوه بالا نجوی راز نجیب پسر نیک و شتر گزیده نجائب ج
نجیس آن دره که از آلایه شود نجیع خون سیاه نجی همراز و لقب نوح ع
ج نجار شتر کش نحاد تراشنده نحاس مس نحافت لاغری و نزادی
نحر جای گردن بند از سینه نحور ج یوم النحر روز عید که بعضی شب
نحس بد اختر نحوس ج نحسان زحل و مریخ نحل کرم عسل نحو قصد و طرف
و مانند و دستانی اعراب نحیف و نحیل نزار نحوس گرگ خرما شیر

نخچیر بزخمه نواز خ نگاه پرده فروش نخوت بزرگواری نخچیر شیر
بزه میش برهم دوخته تحمل فرمایی نخچیر گنه و پوشیده تحمل فرمایی
د ندب آنچه در میان کشد چون گرد بشد نه سه کرت از بازی ندامت
پشیمانی ندمان پشیمان و هم کاسه ندامی خ خورده و ندی جای حدیث
کردن اندیه خ ندی نم ندیف پنبه زده ندیم هم کاسه و هم نشین
ندمان خ ذ نذر واجب کرده نذور خ نذیر بیم کننده و نام رسول صلی الله علیه وسلم
نزجس نزاع خصومت و آزرومندی نژ مردم سبک و زیرک و ادب
زه نژاهت پاکیزگی نژغات فریبها شیطان نژه پاک و خرم نژ آزرگام
س نشاورد پای و نام رگ اندرون ران نشاج بافنده نشاخ
بسیار نویسنده نسب خویشی انساب خ نسخ باطل نسخ منسوخ
کردن و نسخ کرفتن و زایل کردانیدن نسس کرکس نسل زه و زاد نسمه
شخص نسیم خ نسناس دیو مردم نوعی اند از خلق که یک پای می جهند
نسیب غزل و آنکس که از نسب بود نسیکه آنچه قربان کنند نسیم
باد کرم خوش آینده نسی فراموش کننده نسیه نقد نبود نشاشه
نشاب

نشاب تیر کرنشا به تیر نشاط خوشدلی نشب گل و عقار نشر دمیدن
بوی خوش نشوان مست نشور بر بالیدن نشیج گریه باواز نشید شعر نشیله
کوشتابه ص نصاح نصیحت کننده نصال پیکان گر نصب رنج
نصب چیز جای کننده از برای پرستش و اعراب زیر نصیر آن و نصرانی
مرد ترسا نصاری ای خ نص آیت و حدیث مرفوع نصوص خ
نصفت داد نصل پیکان تیر نصول و نصال خ نصر یاری کردن
آن باز خ نصوح توبه خالص که از آنکه دیگر نصیب بهره انصباح خ نصیح ناصح
نصیر ناصر نصیف مقنعه و جمه زده ض نضارت تازگی نضر و نضیر
زر نضرت تازگی روی نضید گلای برهم نشسته نضی چوب تر ط
نطاق کمر فروش نطع م نطشان تشنه نطوح گاو شاخ زن نظیم
گوسفند که بزخم شاخ مرده ظ قوم نظارة قومی که منکر چیزی منظافت
پاکیزگی نظام آنکه نثر را به نظم کند و مروارید را در رشته کشد نظره
مهلت نظم نخی راست کرده بر روی نظره مانند نظایر خ نظیف
پاکیزه ع رجل نعار مرد تنگ نعام شتر مرغ الواحدة نعامة نعت

نشان نعوت ج نعت بیش ماده نعاج ج نعش جنازه چون مرده برای
باشد نعم چهارپای انعام ج انعام ج نعمت و نعیم ناز و آسایش نعناع
و نعنع بود نغ نغمه سرود و آواز خوش ف نقاشت و نقاخ دمنده
نقاذ رو الا شدن قضا و فرمان و بیرون کردن نشانی نقاط نقطه انداز
نقج و میدان نقر کرده مردم از سه تا ده نقرت رسیدگی نقس دم انفکاک
ج نقس ترو و جالا و خولا و مستی نفوس ج نفع سود کردن نفی دور
کردن نفقه واجب زن بر شوی نفقات ج نفل غنیمت و طاعت
انفال ج و نفل طاعتی که نه واجب بود و نه سنت نفیس قیمتی نفر
گروهی که از برای کاری بیرون آیند ق نقا پاکیزگی نقاد سره
کننده نقار کننده نقا اکثیب از تل نقاش نگار کر نقاط نقطه
زننده نقال بارکش نقاد پاک کننده نقب سوراخ نقع گرد و نقعه
حاضر نقود ج نقش نگار نقوش ج نقض گره کردن نقض عهد شکستن
نقل از جای جای رفتن نقع گرد در هوا نقوع داروی که در آب کنند
نقیب سالار نقبا ج نقر سوراخ که بر پشت اسب افرماست ولاک که آرد

سرشته در و نقیض ضد آن نشی نقیع شراب که از مویز کنند و داروی که در آب
کنند ک نکال عقوبت بکنا بادی که زاهش ز راه این چهار باد معروف بود
نکبت بد حالی بکبات ج نکوع زن کوتاه نکهت بوی و ناله نگر انکار
م نمافرودنی نام سخن چین و سنبر نمرمینک و ابر بینک رنگ نمرقه بالشت
نمارق ج نمش نقطه که بر ناخن افتد نمش نقطه سیاه و سفید شدن نمط
گروه مردم و نوع و جامه باز کشیدن نمطی نمط فروش نمل و نملان مورچه نمله
یک مورچه و آن ریش که سر بسیار کند نمنمه سخن چینی و نوات سنه فرمانوال
عطا نوبر شکوفه انوار ج نوروز روز اول از فروردین ماه نوع گروه از جنس
و گونه انواع ج نوم خواب نوی دوری ه نهار روشنای روز نهر ج
نهب غارت کردن نهج راه فراخ نهر جوی انهار ج نهشل مردم بد
رگ و مرغ و گرگ نهی باز داشتن نهیت هست و آواز و نهیق بانگ
خری نیزال آفتاب و ماه نیروز نوروز نیف زیادت نیفق نیفقه
ازار پای نیل عطا بنگ صبحت باب النون المضموم مع ب
نباح بانگ سگ نبوت پیغمبری ج نبج و نبجه پرورزی ج نحاس

مس و دود و نخوت بد اختری خ نخاع مغز مهره پشت نخاعه دنی مه بلغم که
از دهن بیرون اند از دنخاله سبوس نخبه گزیده د ندبه بر مرده گریستن ذ زال دوز
و آنچه پیش آمده نهند نزول فرود آمدن ترهت پاکیزگی و خرمی س نسخه
آنچه از و باز نویسند نسخ ج نسک قربانی ش نشاب تیر نشور برانگیختن
نشور بخشم گرفتن ص نصب هر چه به پای کنند از برای پرستش و عذاب و رنج
انصاب ج نصرت یاری ض نضار زر نضج پختگی نضوب آب
زیبی فرو خوردن و دور شدن قوم ط نطفه آب که بچه از و زاید نطف
و نطاف ج نطق سخن گفتن ع نعاس خواب نعال لاله کوهی ف
نقار زن زاینده ف نقاوه بهتری چیزی نقابه ضد نقاوه نقبه که
نقره زر و سیم گداخته و کو آب ایستاده در رود نقرة الفقا کوس سر
نقط نشان پرگار بر میان دایره نقط ج نقل م نقصان کم آمدگی
نکته اشارت ج نکت و نکات ج نکول از سوگند باز ایستادن نکه بسیار نکاح
نمر زرشت نمس نکوساری و بازگشت بیماری م نمرقه بالشت نمارق
ج نور روشنایی انوار ج و نور روشن کننده نور آنک نوشادرم نوشه نکه

بسیار نوم کند نوک ماهی برزک و دوات انوال و خیال ج نونه
چاه زنخدان ه نهاق بانگ خر نهبی هر چه بغارت بیارند نهبه خرد
نهی ج باب النون المکسوره ب بر خانه گندم و جو انبار ج ت نتاج
زده و زاد ج نجاد دوال میان تشمیر نجار اصل مردم نجارت درود
گری نجس پلیدی ح نحریر بیک دلنا نحار بر ج نحله عطا و ندهنا انداد
ج ز تراب زه س نساء زنان الواحدة امرأة مز جنسها نسرین
نسران نسوان زنان نسیان فراموشی نسی رکوی حیض ص نصاب
اصل مال که چون بدان رسد زکوة واجب شود و آن از نقره دویست
درم است و از زر بیست مثقال نصف نیمه و داد انصاف ج ض
نضوان شتر که از بسیار رفتن لاغر شود ط نطاق ظ نظام الامور
نوای کارهای ع نعم الرجل زید نیکو مردیست زید نعت ضد شدت ف
نقاس زاییدن زن او گویند که خونی که بعد از زاییدن فرزند بود نفاق
دوری نقط آبله ق نقاب روی بند نقب ج نقرس درد پای
نقس سیاهی دوات انقاس ج نقل نقلهای کهنه نقرا استخوان مغز دار

انفیار ج ک نکاح زن خواستن کشت ریسمان تافته انگشت ج نمس
مردم فرومایه نحل بند انگال ج م نهایت پایان کار نهایات ج ی
جنایت یکی کسی استادن ثی خام بیل رود مصر نیت قصه نیات ج

کتاب الواو المفتوحة

واهل باران بزرگ قطره واجب گذاردن
وجوب ج واجد بی نیاز واجدون ج واجل واجله ترسنده واحد
یکی واحدون و واحدان ج وارث برات گیرنده
وارثون و وراث و ورثه ج وارد رسنده وارد الشفه آبخشی لب وادی
طفیلی در طعام وارف فراخ شجره ورقه درخت سبز با برگ واری آش
برکشنده وسع فراخ وعطا و بی نیاز و دانا وشی غماز و شاه ج واصب
دایم خالص و دردناک واصف صفت کننده واصفون ج واضح روشن
و پیدا واضع نهنده واعظ پند دهنده واعظون ج واعیه بانگ وافر
بسیار وافی وفا کننده واقف خادم خانه اچلیسا واقعه حادثه بسیار سخت
نامیست رنجور واقف واقفون وقف کننده و ایستاد واقیه واقی نگاه
دارنده واگر مشت زننده والد پدر والدون ج والده مادر والدین

مادر و پدر والغ دروغ گوی واله حیران والی کار دار بندگان وایر شهر
ولاة ج وامق دوست دارنده واهب بخشنده واهبون ج واهف
خدمتکار خانه چلیسا واهن و واهی سست ب وبا بیماری عام
وبال سرانجام بد و پشم شتر او بار ج وبل باران بزرگ قطره ت وتد میخ
چوبی اوتاد ج وترطاق و یگانه اوتار ج وترزه کمان و تیره طریقه
ث وثاق بند و شی بنت اوثان ج وثنی بت پرست و بنفشه استوار
وثام خرید و فروخت وثابی ج ج وجد آرزو و دلتنگی وجع وجعه توانگر
وجع درد و اوجاع ج وجع دردمندی وجل ترس وجل ترسان وجنه
رخسار وجود داروی که بیهوش کننده وجه روی و گونه اوجه و
جوه ج و چیز مختصر وجیه روی شناس و باب روی ح وحدت
یگانگی وحش رمنده وحشی یکه وحوش ج وحشت اندوه و شهای
وحل خلاب او حال و وحول ج وحی الهام و پیغام و سخن پنهان
و اشارت وحید شهاد یگانه خ وخامت ناگوار شدن وحش و زمانه
او خاش ج وخم بد کردار و خواخ آنکه از خوشی میلرزد گوشت او

وخیم ناگوارنده و دواک چربش فروش و داغ بدرود کردن و دوج ارک کردن و دوجان
دورک او داج جج و دق باران که بیابی بارد و دود دوست و مطیعان
و دید دوست و دیعت امانت و دایع جج و دیقه گرمای نیم روز و دی
آن آب غلیظ که از بس بول آید ر و رآ نوانه و پشت و راق کتاب نویس
و رجل و راق مرد بسیار درم و ورد گل و ریس گلکار و رد از عفران لاله و رس
زعفران و رنگ زرد و رشان کبوتر و رطه خلابی که ستور در وی می افتد
و می خزد و رع پرهیزکاری و رع پرهیزکار و رق درم مضروب و اوراق و ورقات
درخت ج و رق کاغذ و برگ اوراق جج شجره و رقه درخت بسیار برگ و رک سرین
و رم تماسی او رام جج و رمان خیله و ری آفریدگان و ریدرک کردن او رده
جج ز وزان وزن کننده و زن برسنجیدن و ریز دستور و زراج س
و سخ شوخ و سخ شوخگین و سط میان و سط میانه راست و سبب چیزی
و برگزیده و پسندیده او ساطج و سق شتر واری او ساق جج و سیم داغ کردن
و سمه برگ نیل و سی باران گشت و سن خواب سبک و سنان خفته و سواس
وسوسه کننده و بانگ پرایه و سیاد و سک و سیله نزدیکی و سایل جج و سجه

و سم روی نیکو ش و شم نگار کبود بر پشت دست و شواش مرد سبک
و شی نگار و شیطه ناکس و شیتی گوشت یخنی که بسفر برند ص و صاف صفت
کننده و صب درد و صب بیمار و صحت عیب و صد استخانه و صیف غلام خرد
و صیفه کنیزک خرد و صیله زیبای فراخ و صی م و صیت م و صایا جج ض
و ضع نهادن و ضو آبی که بدان آب دست نماز کنند و ضیع مردم فرومایه و ضیعه
زیان و ضیعه جاه و ایخدر خانه نهند و ضیمه مهمانی ماتم ط و طر حاجت او طار جج
و طی از آمگاه او طال جج و طوط فرستو و شب پرک ظ و ظیفه عطای
موقت و راتبه و ظایف جج ع و عال باران و عشا و عشا آن یک
که رفتن در و دشوار بود و عساء التفریج سفر و عده و عده کردن و عظ پند
و عل بزکوهی و عوج رو باه و عوعه بانگ شغال و بانگ شکم اسب و عید
بیم کردن غ و غی و فات مرگ ف و فضه نزدان و فد جماعتی که نزدیک
سلطان روند و فود جج و فر مال بسیار و فق اندازه و در خورد و سازوار
ق و قاحت ناخوشی و ناخوشی کردن و قاد شور تاب و قار آهستگی و قف
اسلام او قات جج و قرا انگوشی و قف ایستادن و چیزی وقف کردن

وقع پشته و حشمت وقعه کارزار و قوم بزم آتش انگیز و خور آمیخته و قبیله گاو
زار و وقایع ج و کابند شک ک و کرانشیانه مرغ او کار و کور و کرات ج
و کرشت و کسی زیان و کیل کاردان و کلاج ل فلا قرابت و ولایت
پادشاهی و ولایات ج و لد فرزند و اولاد ج و لد الولد نواسه و لچه دوست
خالص و لیده دختر زاده و لیسه کودک و لیم حلوی عروسی و لی خداوند و دوست
و یار اولیا ج و لی ستی و لاپاره از شب م و ماب بخشنده و ماج درخشنده
و هده زیبای شب و ماد ج و هی کنند و هم اندیشه دکان و هی سستی
و هیی آنکه مردم را بکار دارد ی و یح و ویل و بس وای و ویل نام وادیست
در دوزخ باب الواو المضمومة ث و ثقی نیک استوار و ثوق اعتماد
د و ود دوستی ر ورود رسیدن و آمدن س و سطی نماز دیگر و انگشت
میانه و میانه هر چیزی و تا نیشه وسطه وسع توانای و توانگری و وسعت
توانستی و فراخی ص و صاة وصیت و وصول رسیدن و صله پیوند ض
و ضو آبدست و ضوح روشن شدن و ضور بسیاری ف و فود افزوده
شدن و فوق واقف شدن و وقوع افتادن ک و کنه آشیانه مرغ

و کنات ج و لد فرزندان و اولاد ج و لود زادن و لوع حریص نمودن و لوغ
آب دهان سگ باب الواو المکسورة و ترطاق ث و تار بستر نرم و
تاق بند ج و جاهت آب روی و جار جای گرگ و گفتار و جهه آنچه
که روی فرا کنند و دیگ و قبله د و داد دوست و داشتن و ود دوست ر و راثت
میراث یافتن و ورد عمل هر روزه و تشبیه ارد نوبت او را د ج و زارت
وزیری کردن و وزرا وزیران و بزه او زار ج س و ساد و وساده بالشت و سایه
ج و ساطت میانجی کردن ش و شایت غمزه کردن و شاح آنچه در گردن
افکنند ص و صال برانگیختن کسی و صل بند گاه او صال ج و عا باردان او عیه
ج و عاطه گل زرد ف و فاق در خور و سزاوار ق و قایه نگاه داشتن و قر
خروار او قار ج ک و کابند شک و کالت کار بکسی سپردن و کاف پلاس
خر ل و لایت امیری کردن کتاب الهاء المفتوحة ا ماکیرونت
طپانچه که بر روی کودک زنند ماست بیار ماجد نماز کننده و خواب
کننده ماجره گرگاه هوا جر ج ماذی راه نماینده هداة ج هادی کردن
هادی ج ماذیه گاو و شتری که در پیش گله بود و عصا مارب گریزنده

ماروت و ماروت دو فرشته که در چاه بابل آمد بخانه منزل مسخره هاشمیه
آن جراحت سر که آسیب از آن بشکند هاشمی نسب کردهی از اهل مکه هاصوم و هاصم
آن طعام را بگوارد هاطل باران بزرگ قطره هاع بد دل هاف گرسنه هالکه
سرای ماه هالک هلاک شدن هالکون و هلکی جمع هامه مبالغه هامه جنبنده
هوام جمع هامده زهی بی بنات هامز بدگوی پس پشت هاویه هاویه دوزخ را
هابعه بانگ سخت ب هبا گردی که بر روزنی خانه در آید هبا انکار هبق گل
دوروی هبوط زمین نشیب هبهاب گوراب هبیطه شتر لاغر ت هتاپده
شب هتافه زن سبک دست در رشتن ج هجا هجا کننده هجر گاه هجر خدا
هجس آوازی که بشنوی و در نیابی هجعت خفتن و هجل نشیب هجو نفرین
هجان آنکه پدرش بنده بود و مادرش آزاد و اسب بد نژاد د هدب آب ریشه
هدب برگ باریک چون برگ سرو و مژه و اهداب جمع هدر باطل هدف
نشانه اهداف جمع هدم ویرانی هدی آنچه بخانه خدا فرستند بجهت قربانی هدیه
آنچه بکسی فرستند هدید آواز هدیر و هدیل بانگ کبوتر ذ هذار و هذیر
بیهوده گوی هذر بیهوده هذیان بیهوده گفتن ر هلب هزار سگ

بانگ کن

بانگ کن هراس هریسه پز هرم پخت پر هریر بانگ سگ هریسه م هزار هزار
دستان هزال بیهوده گوی هزج بانگ عدد و نام بحریست از عروض شعر هزل بیهوده
هزیل هزار هس صدای آواز پوشیده هش خشیم گیاه ریزه خشک ض هضبه پشته
و باران بزرگ قطره ط هطال فرو بارنده ف هفوت بسر در آمدن هفوات
ق هقعه نام منزل ماه ل هلاک هیت شدن هلاهل در حال کشنده هلکه
بیماره بیماه هلوع زار کننده و حریص که بیند بخیل و ترسنده هلول زبان
سامان هلکا هلاکی نزدیک شده هلال و هلهل جامه ساده هلک
هلهل زهر کشنده هلیج هلیلم م هماز بدگوی پس پشت همج مگس خرد کوچک
گوسفند نشیند و بخ و گرسنگی و خرد مایه همزه وسوسه همزات جمع همس آواز
نرم هم غم و اندیشه همول جمع همیر مزن پیر همیم باران و باد نرم ن همزج
هنعه نام منزل ماه هنی گذارنده و هوا مراد و کام و میان آسمان و زمین
هوان خواری و قوله تعالی افئده هم هوا ای خالیه هوجا بادی که خیمه برکند
هوای باطل هود جمع کژاده هول صعب اهوال جمع هوول ترسان شدن هوما
مرد ضعیف بد دل و حق ی هیات صورت هیات جمع هیت پرده

ایست لک حرا ترا آی همچنان بر جوشیدن امید ب مرد کران در رشته جامه
امیقه م امیقه بانگ امیف باد گرم امیقاز میان باریک امیقم باد دریا
امیقعه بانگ زدن شیر امیکل حرز بزرگ و اسب بزرگ امیاکل ج امیمال
تشنه امیلی اسکان امیهات دور است و دور باد باب الهاء المضمومة مع ب
ابل نام بت اهبوط از بالا فرو آمدن اهبوع خواب ج جنبه زشتی هجوم ناگاه
بجهدی رسیدن د هدهد هدب رشته جامه هدب مژه چشم و برگ درخت
اهداب ج هدهد مرغ سلیمان هدنه صلح هدی راه نمودن ذ هذیل نام قبیله ایست
ر هرمان عقل ز هزه افسوس ل هلام گوشت پختی هلب موی دنبال
اسب و گاو هلبة الزمان سختی و فرو کار هلکت نیست شده م هماهم
خجسته هام مهتر بزرگ هنت هنزه بدگوی پس پشت ل هندانی شمشیر
هندی د هواء هوان خواری هوه زیبای و نشیب هوف خانه عنکبوت
ی هیام دیوانه از عشق و تشنه زدگی شتر باب الهاء المکسورة ب همه
آنچه بخشند همانج همسرت برنگو سیمی و هر که زنی نازک اندام ج
همی خصه مدح همال شتر سفید همرت و جوان جدای از خانمان و
آمدن

دربدن از دوست هدایت راه نمودن ر هراده چوب دستی هردی
زردی چوبه هره گربه هرطه بر پیش هرقل ملک روم هرکوله زن بزرگ سر
هریش گاو میش ز هزبر شیر ل هلال ماه نو اهله ج هلقام شیر هلکس ناکس م
هلاج اسب راه وار هنت خواست هم ج هم پرهیسال م ل هند نام
زنیست و نام ولایت و دویست شتر و سیف هندی شمشیر هندی مهند
پاکستی ی هیاطه سخت هیت خواری کتاب الیاء المفتوحة ر یال
شیر گوباز در پستان گوسفند یابس خشک یاجوج و ماجوج گروهی اند
که در پس کوهی اند که اسکندر بر ایشان سد بسته یاس نومیدی یاسر مقام
یاسمین و یاسم یاسی یافوخ بلندی پیش سر یاقوت م یواقیت ج
ب یباب خراب یبس خشک ت یتیمی آن کودک که باز گونه متولد
شود و یتیم یا پدر ایتام و یتامی ج ث یثرب نام مدینه ج یحموم دود و شب
سیاه د یدود دست و قوت و نعمت و خیر ابدی و دیدی ج ایادی ج
ید القمیص آستین پیراهن ید المفتاح دسته کلید ر یراعه قلم نا تراشیده
یربوع موش دشتی یرقان علت زردی یرنا هنا س یسار توانگر

و دست چپ بسر اندک و آسان ع یعقوب بسیار رو و جوی بزرگ
یعقوب مهتر یعفور خر رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم یعافور خ یعقوب
کبک ز یعوق نام بت است ف یفاع زمین بلند یفق و پر برق
یقظان درخت کند و یقظه و یقظان بیدار یقص و یقصان بی کمال
ل یلیه جوشن یلمق آنکه هر چه باذیه بیجان شود یلمق قباه یلملم نام جایست
که اهل یمن از آنجا احرام بندند م یمام کبوتر خانه سیف یمان شمشیر یمن
یم دریا ایام و یوم خ یمن نام زمینست و چون نسبت بوی کنند یمانی
و یمانیه خ یمین دست راست و قوت و سوگند ایمان خ ن ینبوع چشمه
ینابیع خ و یوم روز ایام خ الیوم امروز یومئذ آن روز یوعدون
نومید ه یهفوف تزلزل یهماء بیابان که در و آب نبود یهود جهود
یهودی یکی یهودیه جهودی و زن جهود باب الیاء المضمومة ب
یبوست خشکی یبرنا خاص یسر آسانی یسری آسانی و دست چپ
یمن خجستگی یمنه خجسته یمین دست راست یوح نام آفتاب

باب الیاء المکسورة س یسار نقیست در یسار و آن
رادیست والله اعلم بالصواب تم بیم حین خدمة الیوم آه آه در سنه ١٢٢٣
من ید الحقیر الفقیر تراب اقدام
فقها جلال الدین ٤٤٤

کتاب منظوم اللغة

و هو بسم الله الرحمن الرحیم توفیق

ابتدا الحمد و ثنا ای تو باقی ماسوی فانی
حمد بی حد ترا که محمودی شکر بیحد ترا که منانی
تو چنانی که خود ثنا گفتی کی شود دیگری ترا ثانی
هست خالی ز کنه معرفتت عرصه بر مکاه امکانی
شد سر سیمه دان ز ادراکت مغز دانش دران یونانی
که ملک را کمون کنی در چاه که دهی دیو را سلیمانی
که بری رتبه فقیر را برنهت ز قدر چو پا
صلوات سلام بی پایان بر رسول چهار زده

مصطفی آفتاب برج شرف — دیدهٔ دل از وست نورانی

بعد از آن بر اتباع آل او — باد رضوان ایزد ار از رانی

ای خدا هر امید کز تو هست — من چه گویم ترا که میدانی

نامه را که خامه کرد آغاز — لذ کرم ختم کی بپایانی

بدان که این کتاب الله این رساله ایست منظوم در لغات عربی منقول از اقوال روات ثقات در دین و غیر آن امید که حفظ او از فایده بیرون نباشد و آگاهش کلفت در مطرای و معنی در مطرای و لغت را دو معنی بود یا بیشتر و معنی را دو لغت یا بیشتر و دو تقدیم و تاخیر در معنی واقع است

القطعة الاولی فی الالف

ابتدا آغاز کار اندر کلام — حق آله پیشوا را کو امام

اسم پنهانست اقصی دور تر — آدمی انسی بورزش اضطرام

المعی بسیار زیرک است تو — ابره بیش اسیر بند اسم نام

گر الله وقت نیست از جا کوشها — زدهمی کو خلق عالم را انام

امت خم اعوج خمیده ابن مار — امس دی روز ابر دانی صبح شام

هست احدی یکی ولی اثنان دو — رخش ابرش انف بینی پیش امام

اجر مزد و ارب حاجت ام جای — کنک اخرس بسه دادن التیام

ایم مار و اوس گرگ انگ سرب — هست انگ پشته جمع او اکام

اضحیه قربانی احدب کوژ پشت — امر کارد ای ابل ای گدام

اهل اقدس صاحب و پاکیزه تر — اکل خورد دل ختم کردن و ختام

القطعة الثانی فی الالف

اصم ماه رجب اکل خوردنست — ابو المنزل چه آویب مزبانست

ارجانست لاوک ابر بنی اقتابه — اوش تنها و نالیدن انانست

ابو الهیثم کلنگ آسی پشیمان — ادوب فرهنگ اهل ابدانست

چو اخری دیگر و اسلوب گونه — چو اخیل رقص انگب پیکانست

ایته پیشوایان اتا و اسی — غریب اصغران دل بازیانست

ابو زرین ترید از زنت صنوبر — چو احقف کوه و شوار او جنانست

ایالت با امارت پادشاهی — چو الاغتیال دوقت ادانست

تو میدانی که ارسل هرده مردست — نمی دانی که اکم بی زبانست

کلید اقلیدا دایه کرد بی غم — ازین شادی خذمت امتهانست
ابو جادست ایجد ابی ادی — شغال لب کنیدم اسرانست
چو اجنب اجنبی بلکه امت — کرده دین وقت آیت نشانست
ترا گفتم که آخر آخر نیست — بدان من هر چه میگویم چنانست

القطعة الثالث فی الالف

ادیب مرد هنرمند اهل نام خدای — اصل شام الم درد پاکتر اصفا
چو اهل شعر او از رنج مش چشم اشهل — ابو الملیح چکاوک چو کمه ام قری
اشل اقطع بیدست اکاف بالات — اثال ماده خراست بلند کی استعلا
رجاج تلخ الی تا سیاه پلک الجل — ارب عاقل اسف انده ام ادبا
احیث ذکر ام الدماغ جای مغز — اناس خلق بفکرت و نشست اعلا
امت کنیزک اخری بسین ابیضا تیز — ازیرنج اسد شیر احد بود شهما
ایوم تشکی اجرم بریده دست ولی — ادام نان خورش اثم خطا اتا ما
سامه شیر اخذ درد چشم اثفیه — چو دیگ پایه بود دست خونبها
ادیم پوست اجل وقت کار اکف دروغ — ارانج جیست کزان ولی ارج بویا

اثر نشان اما منع کردن امر عجب — اجوج ثلج شدن بسیاری شغنا

القطعة الرابع فی الالف

اخی م

ال خوبشان اکله لقمه چیست امت سازگار — ان اگر اقوی قوی تر اصل اربع چهار
چون اثاث آمد قماش اشهب سفید ادهم سیاه — است اثیر بدوم الکسی زیرک ایکه هر عزار
ارش مال واجب شعر سرخ زرد اقمر سفید — یوم ایوم روز روشن لیل الیل شب تار
اختلاط اجتمع چون اصم اطرش کر — ابی ام جالا بی ازان ناک اخرش بوسمار
اسکف سکاف اسکوف است کو کیفشکر — الوه سوگند اناوت رشوت اکید استوار
ایجا هر جلد اقط پنیر اشج شکسته سر — اسب ارجل پیغمبر اقرع کل افعی نوع مار
ازم البه کسیکه ایمان کی الا مسکر — اجر مزد ایوا تیها امانت زینهار
انف الآن اکنون ازل بی ابتدا — اصل بیخ اخری سزاوار ارم یک الف هزار
اهلب اقرع بود بسیار مو اهوج دراز — است اشد بر مرا برص پیس اوجس روزگار
اتم مادر اب پدر ابش پسر ابنا بنی جمع — اثر مسکه شاید ارشلوار را کوی لذار
اخر اعزل چه شد با صلاح اشفا درشش — کی باشد ارب دانا عده کردن اعتبار
تختها را کو را یک نرم آهن را ابیت — استی رست خر خواهی اشها بلاد کار

القطعة الاولى في الباء

بره حلقه بلا آغاز بازی باز پس خالی — بقام آواز بگرفت حرف بر عشت زکهنی بالی
براسا برابا برتب خلق عالم دال — بنات النعش مفت او رنگ بلقیع منزل حالی
بعوضه بالعوض نقه پشه بت حال به — بسط بسط جمع او چه باشد پسر دقالی
بدیع بدع نو باسل چو بطل آمد دلیر آمد — بکارت دختری بود بود بود بد حالی
بطی کاهل بهی تابان بیضه خود بیضا — بت شه خوشروی کردان بلبه گوئی بکر لالی
چه بکه بکه بعلبک جبابا بی بابی — بشر خلق بت رست مژده بهجت جیت
بسات رادیری دال براجم بند انگشتان — بضاعت مال سرمایه بدن تن بدن کم

القطعة الثانی في الباء

بعد پس بعد هنوز بعل شوهر بد چار — برکه حرفی هجو بطی بطی او دنی سنگ دار
چون براجی آفتاب بدر ماه چاره — بقل تره بر جای آب جمع او آبار
بیت خانه بیته نوشه بغی خاصیت غیر — بعل نام بت بطانت شهر یا دو سه دار
بدرقه چون بر بید او بلوقه دشت لیکه — هست میان بجوه بقال بلی نا بکار
بضع فرجست نکاح بضع آن تا نه — چون بلا برسید کاهل بنگه بنیان بعل کار

بقله

بقله المقاحه خرفه بخت خالص بر نیکو — بر زخم بنه کعبه بال دل بلبل هزار
کربه خشت دالش هست بگرت بامداد — بقشه ناگاه بدره از دو مهاده هزار
بر کندم لیک بیغاطو طی بر غوث کیک — بسق چیو افکندن بر جامه بار زنگار
بیضه خایه بدن قربانی بر جامه کوب — برقع برقع رو پوشست باقی پایه دار
بزم عیش بطم گل انگور برم کرده بر — بعره سر کبس بدل بخشش بر بعض رند کار
زانگ بهکی تازه برع غنچه برای جیت — هست بار و سر و بهشت بادرک کردگار

القطعة الثالث في الباء

برید پیک بهل کم بهیج نیک جمال — برود نگرک بلبه شهر بسر آب زلال
بنان بان سر انگشت بید مشک دلی — چه باجع است طاک بضع عشت طلال
بساق خیو بقر گاو دلیک بنده علم — بزبع زبرک کودک پیش شیفته حال
برود سر مبالغ رسیده بغی طلب — بدیهه گفته بی فکر بی بجر وصال
بسیط غیر برک بقیع جای فراخ — بقیع نام مکانست بسل غیر حلال
بطیخ خربزه بالید بشهر ایستاده — چه بغل بغله بستر درست جمع بغال
بصل پیاز و برق بزه است بطی شکم — بطین منزل ماه بکیم مردم لال

القطعة الاولی فی التاء

ترب سینه عضوش ترا ترب خاک — نام کامل نامک بلند احمق تاک
نقاد بیت نخست و رود فسر تاج — تیمیر بچه کاو بتاب و تب هلاک
ترات تذکره میراث بند بی اخر — تلال مست چه آلال تل پشته خاک
تدرج تخم مذرو خمیر ترش بود — ولیک ترس سر تخمه ناگوار خوراک
تلمیذ مال کهن دان تلامیذ شاگرد — تغیب بگرای عزیز طال بقاک

القطعة الثانی فی التاء

تالیست خوانده تمثال صورت بتی گاه — تولبه خرچه تتری یک بیک ترک کلاه
تو بان هم تکمان تلقاجت تو فیع مهر — چون تیمت حرز خرما تمر تره خوره راه
ترجمان تفسیر الفاظ ترا جمع او — ترهت باطل تعب رنج برابر دان تجاه
چست تهاونت تاتاک تاب تو بر — تیم بنده تخت زبر هست جرانی تباه
چون تری ترتیس تعبه تو دسنج نهم — تقه چرک تقب طعمت تنع پادشاه

القطعة الاولی فی الثاء

ثوابی مقیم ثری خاک اثر دامن شبان — ثغام در منه ثمره ظرف ثبان

ثمین بستر ثریا ستاره پروین — ثمدم آب ثمر میوه ثقیل گران
ثمن بهاء ثمانیه هشت ثلث سیک — ثلث سه ثاوی مقیم دو ثنشان
ثنا ستایش ثرثار مردم پرگوی — ثنای لفظ دو حرفی است چون ثقلان
ثرید سرشیر ثمالی فضلی ثرید نبیت — ثقیل سنگ گران ثرین آب روان
ثلثه سه ثالث سیم ثمیت سیک — ثلاثی لفظ سه حرفی گاه باشد ران

القطعة الثانی فی الثاء

ثب چرک ثوب جامه ثلغ سر شکسته است — ثرثار مرد پرگوی ثدی پستان زنست
ثم سر ثغر گوسه ثنه آنجا ثم پس — ثلج برف ثغر پاره دم ثقل سنگ گرانست
ثغر جای بیم دندان ثلمه رخنه ثروه مال — ثمل مست ثقبه سوراخست ثاب روشن است
ثقب آب خوش ثقابش جمع ثمیت جز بگر — ثکل بی فرزند کشتن ثار قاتل کشتنی است
ثور مهتر ثدی فربه لیک ثهلل باطل است — چون ثقاب آب صاف ثقب نقبت سفتن است

القطعة الاولی فی الجیم

جید گردن جند لشکر جه کوشش دل جنان — جفن پلک چشم جوزق کوزه جانسران
جه جسم جسد نی جعل ریشه جب موم — جنب پهلو جزر پاره جبرئیل جار روان

جایگه آفت جنب غسل جوب پای پوش — جاریه کشتی چند نیک جریان آسمان
جیب معبودی ماهی جیب چاه حفص کی — جرم تن جانی کنه کار جمالات
جارحه دست جلاسر مه جوالی حوضها — جذر اصل جاریها جانب آستان
جاشل دل جاج سنگ زن جعد موی کی ولی — هست جیفت جثه مردار جاری زعفران
جفنه کاسه جدره دتل جرح زخم جرب گر — جبه پشانی جراب ابنای جعبه تردان
جدب سال قحط جندل سنگ جدی جایده — همچو جوجو جواسنه مرغ جلنه و ناتوان
هست جوشی خانه خورد جبل کوه جدف — چون جدث قبرست جود دست نیک جفره را

القطعة الثانی فی الجیم

جبل نیک جدنج جناح جرم گناه — جنگ دست جماعت گروه جش سیاه
جنبانی بچه جامه فسرده جبلی پیر — جموح سرکش جارب کشنده جده راه
جرم گزیر جریمه گناه جوق گروه — جموم چاه پر آب جرس خرمن گاه
جرس درای جوالی جوال جثه سپر — جزل بزرگ فصیح روان جفته چاه
جفیف خشک جریدان دور روز جو هوا — جمار سنگ جنایه گناه جول سیاه
غنیمت جفت تو حفظ اینها کنی — عزیز مرغ که ترا تو بشد حفظ الله

النظم

القطعة الاولی فی الحاء

حدیقه باغ حباری شواذ حفص حصار — حبالی دام حصاشک ریزه حبه مار
حرام شک حداثه نوی حلم خنر — حدیث تازه خیز مکان حد کنار
حفیف دامن کوه حرام کردا کرد — حدیدی تیز حقیر مردم خوار
حراره گرمی حمه سیاهی حالک — سیاه حجه گواهی ولی حیث عار
حصار قلعه بارو دل حریف هم محبت — حسیف کنه حطب بزم حسب شمار
حبیب دوست ولی حبه دانه خنجر پای — حصیف مردم دانا ولی خرد حمار
حرج گناه حسن نیک حبر رنگ سیاه — حبیب بسته حاذق برنده حاف یار
حمامت کبوتر حوحظ حصه نصیب — حمات لای حجر سنگ جمع اوست حجار

القطعة الثانی فی الخاء

حلی زیور حرب جنگ حفر چاه — حبر دانا حلم نوعی از گیاه
حرز تعویذ است حارس پاسبان — حیثما هر جاه حاکم پادشاه
حجله جای زن حقیبه توشه دان — حزب یاران حیکت هست راه
حرفه پیشه حظه کندم حتف مرگ — حوت ماهی حث خم حوبت گناه

خرمو دسته شیر حیدر حنک کام — حجم جسم خرشفت کنگر کیاه
است حافر سم حمی تب مرت کشت — حنم واجب حسب بس جانک سیاه
حقد کینه حاف کرداکرد کوه — است حانی یا برهنه حفنه چاه
خرازاد حوایا رود ما — حاجب ابرو حوکرده لب سیاه

القطعة الاولی فی الخاء

خیر بنکی بنکو خطب کار — خدره پرده خرمی بنکان حیار
خطوه کام خصیه خایه خیفه ترس — خیم خرخافی افتی میخ خمار
خیمه زمیدی خرابان کرم لای — خلف پس خرطوم می خطم مهار
خصم دشمن خیمه چادر خسن بخ — خابت خم بقیه مستی خمار
است خاوه شیر خنزیر خریف — خوک پاپز زبان خسرو دخسار
خیل اسب خل سرکه خدان دوست — خنف کوکال خرشا دوست مار
خیط رشته خف مزره خیع کک — خادبه خالی خلدت کوشوار
خراسه کبی خنزر نالی خرکژ — کاو را آواز می باشد خوار
خله خو خرتیت ابر خنکر — کربه خیطل خانت پایان کار

القطعة الثانی فی الخاء

خلیع کک خرزهره خطیه کناه — خیاط لوزن خارق دزنده خرقاق جاه
خروف بره خزانه خزینه خاط دل — خرلیست مردم رسوا ولی خلیفه شاه
خلاف بد خشب چوب خرخبک — ولی خصی دبری خورد خدچه دخ دراه
چو مرغ شب بره خفاش خفص خانه — چو خرولست سپندان خرج سفید شاه
خطر بزکی خاصر میان خافع بد — خلیج جوی خله دل خلاف دبتاه
خلیل دوست خجل شرمسار خاب — کهن خلیق بیرون خار چو خطاست کناه
سبک خفیف ولی خنزر بزرست خطیر — بلی خسیر عاقل بسیار دان وشیم کناه

القطعة الاولی فی الدال

دماغ بتان دمیه یکی دفعه بار — دماغ مغز سر ادار جمع اوست دیار
دجیل دوست دلا دلها دیک خروس — دجاج مرغ دسیه نهال دلب جنار
دراعه فوطه دیوان کتاب درع زره — دفینه چیزی نهانی ولی فیاست دثار
دلیل رهبر دملج بازو بند ولی — دماغ پرشده دوخت درخت داخر خوار
بدانکه دهر زمان است دهر حق بکوش — دفینی لرده دخوان دود چاشنی دبار

القطعة الثانی فی الدال

که خدا

واهمه تخمی وابق پردمن جایسرا — وخس ازان دهی سوغی مست دهمعال

کتابه م

ولبس دوشاب دهان قهها ولی دفتر — وب خرس واب عادت ونس حرکت درد دوا

وبرلبی دابرلبی ودب رفتی کاشنگ — وجنه تاریکی وسیقه خلی ویدان کرمها

دون تردیک ناکس غرور تیه حلقه است — ورمکه نالی سفیه است دیت چه خونها

دود کرم داده ناله دمع اشک دان غم — ولکه مالیه ان ولالت رهبری خونها دما

ویدن دیدان خصلت دبی وام دبی — واب عادت کردن دم خون تاریکی دجا

روش

وفو تردیکی دسم جربی ولی دلهات شبه — دوس خرمی کوفتن دیتا کدو درمان دوا

قطعة فی الذال

ذروه بالا زدو اب مو بهار فتن ذهاب — ذیل دامن ذنب کست ولی جمعش ذاب

ذنب ذکر را گناه هنده کرو ذرع کز — ذکر یاد است ذهاب زیرک مکس را کو ذهاب

ذر تو بکند ارذنب دم ذبن ذوال این دو دو — ذو خداوند ذری بالا تران عیب ذاب

دست کرآمد ذریعه همچو کز باز و ذراع — ذلت ذات ذکا خواری نقص آفتاب

ذمه عهد است ذکر زهست ذکران جمع او — ذاک این مرد ذهب زهست بار نهاد ذاب

القطعة

القطعة الاولی فی الراء

ریح بود ریح باد راج فی راکب سوار — رکوه حوض آب رقعه پاره رسم استوار

رایق خوشناشای دوبه عقل روغ دل — رای تیه پیر ربیبه دختر زن رحل باره

راب شوی مادر رایت علم راقو دخم — ربع منزل روعه ترس رکب اشکم باد بار

رحم سنگ قرو رویا خواب رمه رشته است — رحم زه دان راجح افزون رحل تان رکنار

راجه بوراقیه خشنود رهی مهربان — روح جبریل بوید آهسته روضه مرغزار

ربط بستر رقبه افسون رمد چو درد چشم — رعد بانگ ابر ربیه ترس راجح نیزه دار

رحم خوشی روش سرکین راحله مرکب — کوچ کردن رای سیرابی رشت کوشوار

رمح نیزه رفت هرزه رکبه زانو راس سر — رطب خرمای رفعت بلندی مست رگ استوار

رجل مرد رجل پا رجلان پیاده رشن تر — رقبه گردن بند راحت کف رجار انگو کنار

رتماورت ای بس لیک رهط آمد گروه — رمه رشته جامها رفرف سبع آمد بهار

القطعة الثانی فی الراء

راحت آسایش رخا خوشی لی راتع چرا — راهشانست دورک دست رسل پیغمبران

چون رجبی آمد شراب بنگ رابع چار پای — هست رضوان رضی خشنودی رای شبان

رف طاق رغف رغفان کرد بار خمه جای — رخصی از زرانی ارمکه ما دیان
ردف زاید بر پی رو دست شیا همره رفیق — رطل بنیم من رمی باقی زجاز دم جال
ربع چارک رخل بره ردم سدی استوار — رافی افسون کرقم خطرات راجم دهان

قطعة فی الزاء

زاویه کنج زمین انکار افزایش زکا — زوج جفت شوی زن زیل نیف زنت خطا
زانکه زنتی بوس آمد وغنی زوجه زبان — زمزمه آواز رعدست زوا یا کنجها
زیل سرکین زاد توشه زی جامه از رخت — زیج باشد رشته اندازه طرح بنا
کشتی آمد زورق زنار زنار زنار — زعم دعوی آزرنگه زیف زایف نارروا
زین خوبی زند چوب آتش کعب دوست — زامله ظرفی زمین جیوه تنگی زنا
هست زبده خالص روغن زیت انگور را — زینت آرایش زجاجه شیشه زنبال
چون زخاف آمد عروسی زنام آمد بهار — روز مس را کوی اشکام زراقه زاده دیا
زاید افزون زاهره روشن بود زهره کروه — حفظ اینها کرم عزیزا حافظت باد خدا

القطعة الاولی فی الشین

سبات راحت سابغ تمام سرو سعال — چون سخله بره دلکش درست جمع سخال

کتابه

سحاب ابر و سبب علت شد رکنار — سجور هیمه سقا خیک آب سرد وال
سمر فسانه سام فسانه کوچه سیر — دلیک سلسله زنجیر ستن چون شه سال
سرور شادی سالم رمیده سمن نشان — سماک منزل ماهست سحت غیر حلال
سلاح آلت جنگ است سلخ آخر ماه — سریره خاطر پنهان دلو ماهست سجال
سریر تخته دستر جهت آفتاب چراغ — چنانکه سبله بروست جمع او سبت سبال
سوی کذاشته سودا سیاه سلعه غول — سلاله نطفه ولکن بود سام طال

القطعة الثانی فی السین

سد دیوار سفینه کشتی سده راه — سید کرگ سهر بی خوابی سجایا خوبیها
سته شش سادس شش یکی آن سدس جولاک — سبع هفت سابعش هفتم چه ستوده نا روا
سه تهانست سایر باقی دیگر ستر — دوزخ بود سرپا سیر آهی بود یک لای سرب
سبحه تسبیح سلامت رستکاری سلعه رخت — سرج زین سراج زین کرست سامع الشنوا
سوس کرم پشم باکندم ولکن ره سبیل — روسنا از روشنی دان بلغه ی اسنا

القطعة الثالث فی الشین

سیف شمشیر است سارق دزد سکم زد بالا — سب دشنام است دستار است کوه سیمال
سید ظلیل سکه سقف بام سلک سمط — رشته مروارید است اندر زمان بی اشتها

سهم تیر و بهره سکران است بر حال ارک شیر — سبع و بود و سرادق خیم سیل روان
سحری افسوس سبی هنام سکبی کار دلیک — رو سوار اکوی یک اله سمار استمال
کوسفو جلی بی سلیقه طبع سم کنجد است — است سجیتی و جای سخت سایه مال جوان
سبط نیکو فرشا مورست الکاس سعید — نیک بخت سلف پیش ساعت کمال
سوق بازار است سمتی با سبیل ستر و کف — پرده سینک کنار سم سنجیلی زغوال
سنت سیرت روش باشد اول از خواب — سامی سادات رامی دال بلند دهر آن
سلف شهی خواهر زن سهل است سطح بام — سم زهر حاتل سوراخ سر نیزه سنان
سمجی زندان سمک ماهی سفالی کرسنه — کرسنو دست باز و ساعد سقف آسمان
سق دندان سمحت بخشش سلوی عسل — است سلت کوچه سباق پیشرو ساحل کنار آن
رکبتی سبب است سالک راه و سم اشتی — سوط را کوتاریانه فربهان را کو سمان

القطعة الاولی فی الشین

شقره لاله شفق است شاهد گواه — شبح پیر و شیب پیری شهر ماه
شبم عادت شبی چیز و شمع موم — شبح جسته همچو شارع شرع راه
شقص نیم شکس مد خوشی خواه — جفت شفع شوم بی چیز و سیاه

شکل

شکل نازد شاد شهاست نام — شجره پی را کو سفید از شباه
شاب بر ما شخص مردم شب زاج — شطر جانب شیجه نوعی از گیاه
شمع بازی شهم زیرک شرک وام — شجنة الارض است پشته شرع راه
است شارف رو سفید شعب دشت — شرید شهلا کبود هم سیاه
شال حال شخص جسته شید کج — شطف سخت شص دزدی کج کلاه
شق جانب شبیج کج شطه خط — شجنه شمس است شافع عذر خواه

القطعة الثانی فی الشین

شاطا عادت شفاعت عذر خواهی شقف عار — شرید نر بادی چون هم شفا شاطی کنار
چو شعر بر زه زر شده ره ما شیم — بو شیم کو سفید لاث ابریشم شعار
چون شراک آمد دو دال آتش صاف شواط — چون شجیج آمد کچل چوب شبت در شجار
روز مستار اشتا کو پراکنده شتیت — است شریان عرق جان شرید جمعی هزار
شق شکافتن است شریطه شرط شرب خار پشت — شهد به موم از عسل شارب بروت شخص
شبط شاخ و نیز شقص اما رشد ق شتاب — شرر مر شعله شهاب پاره آتش شرار
شرز به شد کرده کم شجیج بشد و رخت — مر فقایع طالع شانی دشمن است شوک

القطعة الاولى في الصاد

صبا باد مشرق صریح آشکار — صهیل صهیل شقر است شکار

چو صعلوک در دست درویش جمع — صعالیک صاغر ستم پای خوار

بهم کو خانی صلک صدیقت دوست — صلف لاف صانع بود کردگار

صلوة است دین درود نماز — صغیر است خورد جماعت صغار

صبی کودک صیرفی حیله گر — صناد بد امیران صنع است کار

صمد مهتر و مهتران صلب پشت — صدی بوم صاحب خداوند یار

القطعة الثانی في الصاد

صدغ زلف صحب اصحاب یاوران — صره غله صبی چلیپا صلف تهی گاه

صور نامه است خوش زن چو صیاد صحبها — رایت فرخ آمد صدیه جاندان آمد صال

چون صحیفه نامه صحف صحایف جمع او — چون صدد نزدیک صوت غله صبح

صفر خوردی صفر زردی بد صفعات — راه صحف کاه چو صحبت صیال

صحو هشیاری صحت خرم شدن سی — صابر صمصام شمشیر است چوگان صولجان

صیف تابستان صنوبر ناژ صایم روزه دار — صوم روزه صاعقه آتش که آید در آسمان

صداع

صوف پشم صنف گونه صیقل آهنگر صیم — خالص صافی یکی بوی بغل را گو صنان

صوب جانب صحت عاشق صوت آواز — در و سر و آن صدا بانگ صفایا بانگ

القطعة الثالث في الصاد

صعب سخت صخره صدا در ابی سوی آب — صابغ صوانع ذرگر است صعق

صومعه خلوت صلت مرد صیاقل صلعها — صیغه لفظ است صنایع پیشه صهبا

صخره سنگ صبغه دین رنگ صماخت کر — صدر بالا پای دست صک نامه یا کتاب

صمت خاموشی صفیر آواز مرغ صاع کیل — صعق بی هوشی صدا زنگ صهد باشد ترا

صور شاخ گاو ماهی صقر چرخ چرخ کوشک — صره کیسه صلب سخت است صبح او صلا

القطعة الاولى في الضاد

چو ضیف ضعف خاطر خیر است — ضویطه نرم گویا از خیر است

مخالف ضد ضعفای دو برابر — ضهی مانند ناپیدا ضریر است

هر آنچه هست پهلوی تو ضلع است — هر آن زن کو ترا پرورد ضیر است

ضحا ضرب وقت چاشت گونه — ضماد و ضیق مرهم یا فقیر است

ضیافت مهمانی ضحک خنده — ضرط تیزی ضفادع بانگ نفیر است

ضلالت گمرهی ضال گمره — ضیاع ضجیع آب آمیز شیر است

ضریبت ضمیران ماتمیر یکان — گزنده خوشی ضیر ضرر پر است

القطعة الثانی فی الضاد

ضرغ ضبع ضفدع ضفره کیسوان — چو ضاس کو سفینه ضخ افغان

ضیارم با ضمائم همچو ضیغم — چو ضمضم ضیغم ضرغام شیران

ضیاع ضیغ جای ملکی ضیم — ستم ضخ آفتاب گرمی آن

ضیاء ضوء پرتو ضبع کفتار — چو ضیق ضنک تنگی ضرع پستان

ضریح ضبت فرو سمار است — فروزینه ضرام ضیف مهمان

سپرآمد ضخیم ضخ ضامن — ضمانی کش ضواحک چاردندان

ضجیع همخواب ضبوه گربه نر — ضیاوان جمع ضاحک مرد خندان

بود ضرس سیاوندان ضاغوط — شکاچه ضعف سستی و چیدان

چه ضره است آشتی زن ضمن — دل جنبیدن دل است ضربان

قطعة فی الطاء

طمود کوه دل طوبه طبله آواز — طبخ پختن طره کیسو غنچه طفل

طرق چشم طل باران طرطایر مرغ فال — طلعه دیدار طلا معجون قطران شراب

طس طشت طول فصل کنیک طهره — طی چیزی در نوردیدن طلل شهر خراب

طرفه نیکو طخف طنزانده — طرز صورت طلاه لای طحن طحلی آرد

طور نوع طرد رندان طیب خوشبوی — طبیب کامل طوبی خوشا طبقه شعاع

طجی طاجی همچو طابق تا به طایف — چون مشکو فطلع طحلب سبزه بالای آب

فایده طایل طواجان آشیاوندان — جستن طباش طلی لاکول صاحب

طلق درد زایدن طلول طیف آمیس خال — طرفه طینت سرشته است طفیح مستی

قطعة فی الظاء

ظلم برقت آب دندان — ظبی آهو نشیب صیاد است

ظفر ناخن ظهور پیدائی — پرگنامی مرغ ظاهر است

ظب شمشیر ظهره — بارکش یا رهی بیابان است

پشت جامه ظهارت ظلف — سستی شکافته ز جهود است

نیم ظهر است چون ظهیره ظهر — پاسبی سربست ظباست

ظهرت ظلمه بود ظمو — تشنگی دان ظهره یاران

شوهر دخزان خواهر طاب خطبه تیر حدّ بیکانست

القطعة الاولی فی العین

عماد عندلیب ابرو هزار است علاوه پاره بالای بار است
عسی نزدیک شد عذر از آن بکر ولی زلف بناگوش عذار است
چو عاج عرف عظم پیل بال است حقیقت نیک بیهودن عیار است
عبیق از آد کهنه عوض هرگز ولی کو ساله عجل تنگ عار است
عیادت پرستش بیمار عدوی بود دوری عوسج نوع خار است
چو عصعص آن دم عقیله گزیده عض درخت خار دار است
عبل ابر تقش چشم چشمه آب زرد چیزی گزین دشکار است
عقاب تیر قلب عنبقانست چو عرعر کو بیا او اسغبدار است
عراضه ره نماد عقص مازوج عدد همچون عدا د عد شمار است
عماد هم عمود ای چاران سرو نگه دار آنکه از من یادگار است

القطعة الثانی فی العین

عرض

عرض رخت عالم کرده جهان عزا صبر عشقش چو عشق آشیان
عطا بخشش عدل یک نیم بار میانه بالست کو با عوان
عقب باشد لیک عرقوب قلب علک مصطکی ابر پشه عنان
زقن عقعق لیک عذب آب خوش عقیصه شنبه آشکارا عیان
چو عده بود علق عصبه کروه عنار کج عرشتر دکار والا
میسر اعوض عقده کرده عدو دشمنست عداد شمنان
عیف غیل است مزدور عهد بود شیم زیکین عظم استخوان
بقم عندمت عقیقت بود چو عظم عجس دستگاه کمان
پیاز بری عضل عنصلان علم کوه چوپان جوز دست عیدان
عثم عفری عوف عذافر چو عیار عبس بود نام شیران
عماره عمامه عصب استنبار چو عفرت عفاریت عفریت دیوان
عجوز عقار است چون علی عانی می عنقوان اول جز عنوان
عنود عناق عریض عروض چو بز عاله جمع عریض است عرضان
عجاج جز دخان عکوب چو عاش است کرد ولی ظلم عدوان

قطعه فی الغین

غرقی آماج غزالی او غرالان تموان غشت لاغر غرقه بالاخانه غرغر ماکیان
غیطل غیل غریف غلت غیضه پشیها غل کنیه کوشر اغفر وقف غرضوان شخوان
غاشی غافی غیهب اجمو غدره تیره شب لوله ابرلی غله غفل چیزی بی نشان
باقی آینده غابر غزل رشتی غاشیه چون غشا و چون غطا پرده غواشی غم
چون غضنفر شیر کو با غدا بر غل بند غرکه آلود کشتی غوطه زخلق در میان
غره ماه اولش بشمد غداف هم غراب زاغ غول مغربی فردا غد و غایب نهان
غسل شستن چون تمام غسل غمی از غیر هست تسیار غسل خطی غسل تب روان
چون غدا فوت غمل تشنه غزال غادر غدار بد عهد غرانی غدو کالا
کفته خواهم غد غرار ایام است رفتی تا بود پیش عزیزان بلکه دانند جهان

قطعه فی الفاء

فرید کو هر یکدانه فص خاتم کتاب جوان فتی جهد ای فراق فور شتاب
فرقیه فرض فنون کو بهاء علم فقیه چو عرفست آرده فتا حریم جناب
فلک فارس فرس اسپ فرخ بچه مرغ قضا فصیح فراقی فراش جامه جواب

فلاح رستن فارس سوار فخر زحال چو فضل فضله زباده فرات خوشتر آب
فرع بوی خوشه میدان فلنه آخر فرز قبه فتیان جوانان چو فیصل پادشاه
است فدان کاوه کاری براتی کاشتی فرطیش فرقه فلسفه علم تنبه
فنک دله فیض بخشش فرقد فرقدین بچه گاو فرح شادی فج فجوه راه
فضه سیم فص نگینی فرع کسو فرق سر فهد نیو فحل نر فاضل فرد فاخر سپاه
است پروانه فراشه فوق سر فرع فرق ترس فرده پوستین پاره خشک از گیاه

قطعه فی القاف

قطب میخ قرکه است قنطره پل قطفه را چون قدح جامست قده پیشوا قصه خبر
قرم قمقام قماقم همچو فدوس قریع مهر دل قلب قسطل کرد چون قم دفتر
اقتاب قمقم قرقف شرابست قرد است بوزینه قبل جانب بلند بیاقدر
قادم آینده قدومش آمدن قدوم قیچ کیک قطرس قاموس دریا مه قمر
قرقه قاروره نوره شیشه قدام پیش چون قفا کاربرد بره لیک جای پهلو قطر
قصعه کاسه بزرگ بر قد یا قامت قرن ملک مدة سی سال یا خود بیشتر
چون کمانی قوس است چون قرص چون قدم پرای بر است قرنیه راه بر

قصم قصوب قساسی همچو قصاب قرابی — ست شمشیر قیس شعله قصب قوسی
همچو قنبرع قرطبان قیطبان آمد — قمح کندم قیس قاس قیب قاب آمد قدر

قطعة في الكاف

میش کش کیاست زیرکی کمتری — مست امرود تهیکه کشیخ کرانی کوزها
کفو مانند ستاره کوکب جانب کنف — کرب غم کابوس خاغوط بزرگ کریا
کمند اکو کرات کنه پایان کی داغ — مکوی کانون آتش کردم پوشش کعب
کیف شانه کم غلاف غوره خوشگریه — کحل سرمه کاهن اخترگوی کاسه ماردا
کنزه کشنیز کنز کنده روباچه کراع — کشکن کم کعب کبه بون کاسه سرکین جلا
کوع کرسوع استخوانیه دست کلبت کاسبو — جام کاس بام مرغ خواب پیشاب کرا

قطعة في اللام

لطمه سیلی کره لبت لحی بحر آب — لبه مغز لانه لاوا اسخت خالص لباب
لوح تخته چون لعب لسن زبان آمد زبان — لبن نرمی لیل شب لقف لقیف آمد خراب
گوشت کرد اگر دی دندان لشه بازی لعب — چون کرد بر ذالع لدغ لاقط چو
لحم شمشیر لبی دیشه سنبلا شیر نو — لحه افتاد لحیه جای ریش افروزش لهاب

لاجرم لابد لایح آنکار لات نیست — لغو باطل لحم گوشت ره لقم لقمه سراب
چو لقیف آن کاورش لبه خشت — عنکبوت لحم پوذی جامه لقه عقاب
لمعه رخشان لوحه نورش لبث شیر — لوده بادام لوی ره لحیه پیش لبه خواب

القطعة الاولى في الميم

مره نوبت مرجل مجلات دیگ مسخره — چون مرج مزراق مرجل بزه منسب شیشه
می مدام ماه دوال مراب مروح باد زن — ما نیاد پیوانکی بی نوای مسکه
چون منا یا مرکها چون مرام آمد مرام — سوی چپ دامشمه کوسوی دیگر میمنه
کو مرکب را مداد جای اورا مجره — آرزو یا آرامنی دال موحد یکشنبه
مکسه جاروب مصرم دارس مسحاق آمد — چون منامه ملاء اشکر چو مرات آینه

القطعة الثانية في الميم

مرتع مرعی چراگه چوبکی آن محوراست — میسم مکوی حادات داغ مبضع نشتر است
جای عمره مکحله مکحال مکحل میل او — جای قاضی محکمه لیکن سخنش محوراست
انجم رو مجیا مقله رنگ چشم ماقی نیز او — لیک بینی مرسن سوراخ بینی منخر است
مدبه کلاه دست مقصی مقراض مرسی آن سر است — مشط شانه مهجه جان مرآة کشتی ملکر است

قفل مرتاج است چون مفتاح مقفل کلید لیک مغلاق معینک مهزین قفل وسدست
دسته ناودن مدقه مقعه گرز عصا مقمعه پیک است کلکی تنگ کوبه منقراست
مهد گهواره سر دال مجمل یا سفید مصفع خایه دان مقیم لکه سفیدش سر است
کیک ماء قوط مصقل آب کشک مائده سفره کز انگبین مزین است بر بطا مرمر است
مرغزا مقاف منقار است مجمد آب یخ ناودن سنگین بود مهراس فوطه میزر است
دوک مغزل ملاوز مخلاف کز جامه ای چون مراهق کودک بالغ هم پاکی مرا است

القطعة الثانية في الميم

چون منوال گونه بها مبانی مخبا چو مخفی مغمر نهانی
چو منصل چو منفصل بود تیغ مخذم مزینه زباده مقوس کمانی
ملاذ قیص همچو ملجا چو متمل چو مفزع پناه مضایق معانی
مقوله مقاله هر آنچه که گوئی چو معروف معلوم هر آنچه که دانی
چو مهمه ملاهمچو موما چو مجهل مفازه بیابان دوما ماستانی
مجاعه چو اوخمصه مسبغه بود گشنگی مکانها مغانی

قطعة في النون

یا ایل نول نوال نخله نیل بذا نخشش است نفخه نوبت خوشی نشره دعا
نافجه ناقه نقاوه برگزیده نعل نقش نیدلان ضاغوط نشوه نام زنها چون نسا
نطع نوعی پستر ناموس صاحب راز نوح چون نیاج نذیه پیشوا آسته حرمانوا
نلعوز ناصیه پیشانی نهر نهار جوی رود ناوه شتر ناقه افزایش نما
نحر سینه ندمانند است ماتمیش نظر نسر گرگس نهب غارت نقلهار اکونهی

قطعة في الواو

وتر طلق وقعه جنگ و بر پشم و بر بار وسخ چرک وجنه رود نقی جوهائی استوار
ودق باران وبت وکس و بچ و دل آوای وشک جیتی وطه جای هم و افج آشکار
چون وطیس آمد تنور و کره گنه آشیان چون وسیله دست آویز چو اهق دوست دار
کرو عاطف و غا جنگ و هن پشه کمند خلق عالم را وری آهستگی را کو وقار
هست پیش کس در او تاج رخشان در دل چون وساده بالش و فحه طعامی ناگوار

قطعة في الهاء

چون هم نفسی کهن پر از روی او هوا بایده آگاه شو بجوی کسی دل بجا

هلکس هلبا چه میفوف هوجل ما هیچ همچو هلبوس احمق بیهوده ما طل هر ها
هدنه صلح هوع قی هواس هلقام هیفره شیر ترچون هیبع هوزل کرد مانند شیر هیا
هیفر هیصلا هیصور هزبر هرشه هیصم هرماس هماس هرس چه شیرها
هش شادان هدف آماج هاقه نوم هشک رفتن هطل هدر روهمل اندوه دان هنا
هم روزی هکرم باشد هاجره مشکل هجر چون هدنا چرها هل شعر خوب آنجا هنا

قطعة فی البلاء

پاس نومیدی پارس خشک چون یوم اشاب بینی نیازد بنا نقص چو میگردد خراب
گنگ یعقوب بام یاسمین دستان بسیر دشت بیهایم بجری آب بعلوش حباب
هست دست راست یعنی جانش باشد یمین دست چپ یسری یسارش جانب یلمع سراب
چون براعدنی قنا یلمق ولی بقطیس کدو چشمه الینوع کو یعقوب جوی بی تراب
تم قصد دست بد یا روق یارق دست تیه یکتم کرد و تمام یقصف چه دان از خواب

تم یا تجر
تم یا

وبه بسم الله الرحمن الرحیم التوفیق

ارپس حمد خداوند زمین آسمان بنغ
کرده ام نظم مثلث چون لآلی عمان
در خطست یک لفظ تا که لغت حاصل شود رد تو خوار افتح کسر ضم بدی ترتیب خوان
رب دان پروردگار رب دان جمع خلق رب آب خالص انگور سیب نار دان
عمر بسیاری زمان فاخر است اندر لغت عمر کینه عمر بی تدبیر مردی در جهان
حجر پیش کرته است بز منع از کارها حجر عقل صاحب است حجر نام مردمان
صفر گرمی در شکم صفر است خالی از عدد صفر روی بی ترس باشد که آزرده شود زنان
دان سلام اسم نیست هم سلامش سنگلاخ خوان سلام از استخوانهای کف پای جوان
حلم ابطال ادیم حلم باشد بردبار حلم احتلام تهت خیز اضغاث شوریدگان
سقط بچه سقط آن کودک کافتد ناتمام سقط آتش پاره است اندر شرر دیگ جوان
بست اندر شیشه بست است لعل اندر یمن بست چون چیزی گیاهی در میان بوستان
خوان کلام از قول هادی از جراحتها کلام هم کلام از ارض جای صلب خنده مستوان
حره باشد آن زمینی کاندران سنگ سیاه حره تشنه حره آن زن است آزاد از زنان
حره جمع از زنان حره لیلی یازده حره یک کیسه از درهم دینار دان

مره یکباره است مره قوت لیزبان — مره چیزی تلخ باشد از مذاق انس جان

مجلس شرب است شرب شرب جلی الجبار — شرب آشامیدن است از آب یا چیزی روان

خرق نارفتن وسیع است خرق مردی بس لطیف — خرق جمعی جهل باشد لفظ قول الحاسد

پس دراز دم — وان رفاق از مردمان مردی که باشد — هم رفاق است خطر رود هم رفاق از نسخه

شکل مثل شبه باشد شکل اشکالی زدن — شکل شکیلی که باشد از ادیم ریسمان

عمل خیانت عمل عداوت عمل که بر کردن — مر غلامی را که بگریزد ز پیش خواجه کان

عال جای بس بلند عیل البنه پیشه — غول جادوی که باشد او ز جنس جنیان

صل بود صوت حدید صل بود ماری خبیث — صل بود شیر قی لحمی که دهد بوی گران

بچه ظبی است طلا کافشه طلا آنچه نهند — بر دوام خوان پیش کردن وان طلا

خوان طلا بر تری معده وان ملا بر خاف — هم ملا اوراق آیه را بخوانند مکتبیان

وان جلا رفتن ز دهان هم جلا بر دو دست — هم جلا امر عظیم است از امور آسمان

وان طلا را تو کیا خوان طلا جمع طلا — هم طلا کرده است لیکن فرد او را کلمه خوان

خوان قری پشت قری کردن ضیافت وان نیز — قریه یکده باشد جمعش قری وان آبادان

ارسه اشکنکی موهی که بیخه نیز — امه خصب است فراخی امه فرقه راستان

قمه یک لقمه که گیرد آدمی اندر دهن — قمه بالای سر است قمه را بخاشان

لمه العضو بی کتاب لمه با دو شست موی — لمه آن جمعی که نبود اندر و غیر زنان

جد بود معروف جد جهد است نقد روزگار — جد بود جدی که او را کنده اند بشیبان

مد حرف علة است مد زرد است ادیم — مده باشد روزگاری که گذشته از زمان

عرف بی عرف جبر عرف بالای یال — نیز عادتها که باشد در میان مردمان

جاریه کشتی جمعش در لغت باشد جوار — وان جوار این جوارش زهره بس مهربان

مسک مشک با ادیم مسک مشک خالص است — مسک پر کردن بود شکم ز خمار عوان

صدق صلب است از رماح صدق قول صادق است — صیغه قی وان مهر موجل در پیوستن میان

باس قوة بس است بوس فقر است ای پسر — زار زور زیر انشنوز من الان بیان

زار صوت شیر زیرا کس که بشنید بزان — زور قول کاذب بد کیش وان ظلمان

عار عیب عیر بسیار است خوانند اشترش — تن برهنه عور گفتن جمع عورم همان

خله کار خله خوانند آنچه در استان بود — خله آن صدیقی که باشد در میان دوستان

قطع بریدن بود قطع است یکپاره پوست — قطع شد ذردان خانه نوای فخر زان

بضع یکپاره لحم بضع جزوی از عدد — بضع بکر حق بود بهره زانه ام نهان
ضعف شد ناتوانی ضعف دو چیزان — ضعف مصدر چون مکسور او دیگر بدان
ام بود قصد دیگر لم در امات هم لغت — ام بود مادر که زاد کرد با غم توامان
جنه بستانست جنه هست شیطان الرجیم — جنه اسپر بود دفع تیر شمشیر و سنان
حب دانه حبه حبیب حب لطف جمعی زخم — تیر پیکان بر تنگی بر گندم خوار خوان
رق بود قرطاس هم جلدی که بنویسند برو — رق عبودیت بود رق نیز مقلب مهربان
ود باشد یدبت دلبر و ود بود اسم محب — ود محبت دان و ودود هست جمع نشسته و دان
عض گزیدن عض بود هم زنام داهیه — عض ضد لطف باشد یعنی جور جابران
غر غار در تیر دفع جلد باشد جور زن — غر بعیر غر بود اسپیدی بر دو مان
بشنو از من حجر را و حجه او حجرا — حجر یکجا حجر سال حجه هر مان است مان
جله دان اشتران قوم جله آنکو مند عدل — جله الزمر است جله در عرب خواند چنان
حق دان استوار یعنی محکم است حق اندر لغت — هست جمع حق هم باز از قلب او کان
حشمت حرمت جلال جمع جلد دان جلال — منع کردن دان جلال از حلی خاصه از زنان
حف بود مصدر ز حف حف را معنی — حف بود موزه برای مردمان اشتران

قعده دان اندر نماز قعده باشد هیاتش — قعده باشد راه را هی کو بود آب روان
منه نام مرا است منه هست بر کسی — منه قوه مردان باشد جمع آن منه مثال
در زمان پستی قوی دان طولی هست — جمع ایشان دان قوی از نیک مردی خورده دان
عقد بستن دان ولی عقد از لالی رشته است — عقد جمع است از عقود مومنان مومنان
دان طوا را جمع کردن کار دو بار طول — هم طوی جا باشد در برسا کشته و ورس کان
آب بسیار است روی کوهی از کهان روی — منظر عالی بود از بهر جمع ناظران
بسط باشد گستردن بسط باشد مانه — بسط جمع است از بساط گر تو آنکه بستران
عرض ضد طول باشد عرض باشد آبروی — عرض ناحیه که باشد خلق را در وی مکان
ربع باشد منزل جمعش ربوع ربا ع — ربع فرعی از نبات است ربع ضعف ثمن دان
از عبور عبر شط و جله است — عبر گویند شتری ماده که باشد او جوان
وجد رقص وجد مصدر نیز باشد از وجود — وجد و جد است خشم و شوان کشتن آن
شغف باشد یک قبیله از قبایل عرب — پای در کشغف شغف پای العربان
صبغ جامه رنگ کردن صبغ صبغ است — دامن اسپید است یک گوش یا یکسر طرف دان

جزع بر من بیم باشد جزع باید رحیم — جرع آب زلال بود و کلک زند بر زعفران

رسل یکی شبه نیست رسل شبه خاص است — مان رسل جمع رسول است ملاذ ان حال

قبل ضد خلف باشد قبل را لطافت شمار — قبل جمع قبله باشد قبله اسلامیان

سم زهر سم بود کند چو ثقب ابره سم — روح راحت ریح بوی روح بهجه حال روان

جمع املاکست ملک ملک ملوک از عقار — ملک ملکت شام یا زکست یا هندوستان

قدر مقدار چیزی قدر دیگ از بهر طبخ — قدر جمع قدرت قدرت چه برق توان

قرن معروفست شاخ قرن نزدیک بحر — قرن شاخ آورد گاو کوسفند ان بهان

غسل شستن غسل آنچیزی می شوند بوی — غسل تن تو کرد دست از کوزه آب روان

جرم مصدر از جرام التحل جرم است شخص قرنگ — جرم ذنب است یعنی آن ذنبی که سازند

قصه دان حقه زیرزی قصه خود معروفست — قصه آن موی که جمع آرند

ورد اسپرغ باشد ورد باشد نیز گل — ورد جمعش جمع ورد اوراد خوان

اثر

اثر باشد از اثرهای حدیث مصطفی — اتباعت اثر اثر از سیف شکسته زبان

خوان عدای ظلم تعدی عدی جمع عدو — دان عدی اسم قبیله در میان کوفیان

شعر موی شعر معروفست یعنی نظمها — شعر آن کلاغ که باشد موی او را تا میان

ضر زیان مال باشد ضر بود نوعی نبات — ضر بچاری که باشد از حرارت آن چنان

عشر شین ساکن ده است عشر شعر کو خود — بعد ده رو آب عشر است ده یک اثر بدان

این چنین شعر بدیعی را به بیتی نظم کرد — تا بود بر روزگار از وی همین نام نشان

است در وادی جرت نشنه ناب — سازسیر ابش نوای معبود رب مستعان

حسب الفرموده صباحی استمالی علامی فهامی

جامع العلوم العقلی والنقلی مولانا

محمود الله وجی تحریر و ترقیم از دست

حقیر بحر جلال الدین پر رفت

در سنه هزار و سی و شش
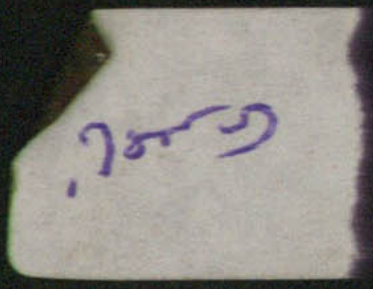
كتابخانهٔ
[redacted] الملی
١٣١٦